بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

تکمیل الایمان فارسی

تصنیف لطیف

حضرت علامہ شیخ

محقق مدقق محدث

عبدالحق بن سیف الدین

الترک الدہلوی

علیہ الرحمۃ والرضوان

بسم اللہ الرحمن الرحیم

تکمیل الایمان فارسی

تصنیف لطیف

حضرت علامہ شیخ

محقق مدقق محدث

عبد الحق بن سیف الدین

الترک الدھلوی

علیہ الرحمۃ والرضوان

محمد بہاؤ الدین زاہد

Marfat.com

اللہ یجتبی الیہ من یشاء ویہدی الیہ من ینیب

مایۂ سعادت دوجہان مشتمل حقوق القرآن تالیف مولانا شیخ عبد الحق محدث دہلوی اعنی رسالہ

تکمیل الایمان

۳۲

حسب ایمای جناب مولانا حافظ محمد عبد الاحد صاحب سلمہ الرحمن بماہ رمضان المبارک ۱۳۱۲ ہجری نبوی ص

در مطبع مجتبائی واقع دہلی مطبوع شد

Marfat.com

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وامام المتقین وخاتم النبیین
محمد وآله واصحابه واتباعه اجمعین ۵ اما بعد میگوید فقیر حقیر اضعف عباد الله القوی الباری
عبد الحق بن سیف الدین الترک الدهلوی البخاری که این رساله ایست مسمی به **تکمیل الایمان وتقویة الایقان**
در بیان عقائد اسلام وقواعد ملت بر طریق سنیه اهل سنت وجماعت مشتمل بر فوائد شریفه ومعانی لطیفه وتوضیح
کلام وتبیین مرام به بیانی که اگر خدا خواهد در دلها کارگر آید ودر بواطن نور یقین بیفزاید نوشتم آنرا برای
هردو من طالب وطالب صادق واقتصار کردم در وی بر اثبات مذهب حق وبیان قول صحیح وتعرض نکردم
بذکر مذاهب زائغه وایراد اقوال باطله ودر نرفتم براه بحث وجدال وطریقه قیل وقال وتجرید کردم از دلائل کلامیه
وتدقیقات فلسفیه تا طالب راه در ورطه حیرت وتذبذب نیفگند واز وصول مقصد وحصول مطلب باز ندارد
انه ولی التوفیق وبیده ازمة التحقیق **حقائق الاشیاء ثابتة** مدار جمیع عقائد واحکام دین اعتقاد
است که هر چیز را حقیقتی است در نفس الامر که با قطع نظر از علم واعتقاد مردم ثابت وواقع است ومجرد وهم وخیال
نیست وتابع علم واعتقاد نه یعنی آب آب است وآتش آتش در نفس الامر وحقیقت نه آنکه اگر آتش را مثلا آب

Marfat.com

اعتقاد کنیم آب بود و آب را اگر آتش گوییم آتش باشد و گرم را اگر سرد گوییم سرد است و سرد را گرم اعتقاد
کنیم گرم است این فرقه را که این چنین اعتقاد کنند سوفسطائی گویند و این سخن به حکم عقل و شرع یاوه و باطل است
هیچ عاقل نگوید که حقیقت آب و آتش مجرد وهم و خیال است و اگر هست تابع اعتقاد است و جمعے دیگر از ایشان
در هر چیز شک کنند که هست یا نیست تا آنکه در شک نیز شک دارند و این نیز مکابره و نامعقول است و
با ایشان بحث و مناظره بس نتوان آمد سزاے ایشان آن بود که بایدشان سوخت اگر به حقیقت آتش
و گرمی آن معترف آمدند ملزم شدند و اگر سوختند و دم نزدند فهو المراد وَالْعَالَمُ حَادِثٌ هر چه ما سواے
ذات حق و صفات اوست حادث است یعنی از عدم بوجود آمده و قدیم نیست بدلیل خبر رسول الله علیه السلام
کان الله ولم یکن معه شی خدا بود و نبود با وے چیزے و بدلیل آنکه عالم متغیر و محل حوادث است و هر چه
این چنین باشد قدیم نبود و هر چه قدیم بود متغیر نشود و دائم بر یک نهج باشد و آن ذات و صفات حق است
که تغیر و تبدیل را بدان راه نیست تعالی شانه و عظم برهانه وَهُوَ قَابِلٌ لِلْفَنَاءِ و عالم بعد از وجودش فانی
و هالک شدنی است قال الله تعالی کل شیء هالک الا وجهه پس ملائکه و بهشت و دوزخ و امثال آن
که خبر بدوام آنها ورود یافته است نیز فانی شوند اگر چه مقدار لمحه باشد بعد ازان باقی مانند و فنا نشوند
وَلَهُ صَانِعٌ و مر عالم را پروردگاریست که از عدم بوجودش آورده زیرا که چون عالم حادث هست و معنی
حادث آنکه نبود بعد ازان شد و هر چه این چنین بود او را کسے باید که از نابود ببود آورد چه اگر از خود بودی
همیشه بودی و چون همیشه نبود از خود نباشد بلکه از دیگرے باشد قَدِيْمٌ پروردگار عالم قدیم باید
اگر قدیم نبود حادث بود و از جمله عالم بود نه پروردگار عالم وَاجِبُ الْوُجُوْدِ یعنی وجود وے از
ذات وے بود نه از غیر و الا محتاج بغیر بود و هر چه چنین بود خداے را نشاید و معنی لفظ خدا خود آینده است
یعنی خود بخود موجود شونده است و البته باید که منتهاے سلسله موجودات بیک ذاتی بود که از خود باشد
و الا همچنین تا بی نهایت رود و این معقول نباشد وَاحِدٌ انما الله اله واحد و در حقیقت ایجاد عالم
و انتظام وے جز بیک صانع و یک حاکم راست نیاید حَيٌّ عَالِمٌ قَادِرٌ مُرِيْدٌ پروردگار عالم زنده است
و دانا و توانا و مختار هر چه کند بارادت و اختیار کند نه بجبر و اضطرار زیرا که پیدایش این چنین عالمی عجیب و غریب

Marfat.com

سخن و محکم وے این صفات نباید و صورت نہ بند و از مردہ و جاہل و عاجز و مضطر ممکن نباشد و نیز این صفات در مخلوقات وے پیداست اگر در وے نباشد از کجا پیدا شد مُتَکَلِّمٌ سَمِيعٌ بَصِيرٌ گویاست و شنوا و بیناست چہ گنگ و کور و کر ناقص بود و ناقص خدا را نشاید و قرآن مجید بدان ناطق است و حقیقت این صفات را بلکہ جمیع صفات الٰہی را بقیاس عقل در نتوان یافت الا آنکہ حق سبحانہ و تعالیٰ نمونہ از ان صفات در ذات آدمی خلق کردہ است کہ بدان صفات وے تعالیٰ بوجہے از وجوہ پی بردہ آید حقیقت صفات آدمی بر صفات وے نماند صِفَاتُهُ قَدِيمَةٌ بَاقِيَةٌ و صفات وے سبحانہ قدیم اند و باقی چنانچہ ذات وے وَلَا يَقُومُ بِذَاتِهِ حَادِثٌ ذات پاک خداوند تعالیٰ محل حوادث نبود و ہر چہ از کمالات حقیقیہ او است در ازل ثابت است چہ محل حوادث حادث بود و قدیم محل حوادث نگردد وَلَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا جَوْهَرٍ وَلَا عَرَضٍ وَلَا مُصَوَّرٍ وَلَا مُرَكَّبٍ وَلَا مَعْدُودٍ وَلَا مَحْدُودٍ وَلَا فِي جِهَةٍ وَلَا فِي مَكَانٍ وَلَا فِي زَمَانٍ و پروردگار عالم جسم نیست و جوہر نیست یعنی تن نیست و عرض نیست یعنی از جنس صفاتی کہ تن دارد مثل سیاہی و سفیدی و مصور نیست کہ او را صورتے و شکلے باشد مرکب نیست کہ پارہ بہم پیوستہ باشد و معدود نیست کہ او را توان شمرد و محدود نیست کہ حدے و نہایتے داشتہ باشد و در جہت نیست یعنی بالا و پایان و پس و پیش و چپ و راست و در جای نیست و در زمانے نہ چہ اینہا ہمہ از صفات عالم است و پروردگار عالم بر صفات عالم نبود و مراد با آنکہ در زمان نیست آنست کہ زمان شامل و محیط او نیست و وجود او موقوف بر زمان نیست چہ در ان حالت کہ زمان نبود وے بود و حالا نیز کہ زمان ہست وے موجود ست پس وے در زمان نیست با زمان است لَا مِثْلَ لَهُ وَلَا شِبْهَ وَلَا ضِدَّ وَلَا نِدَّ وَلَا ظَهِيرَ وَلَا مُعِينَ دیرا جل جلالہ در ذات و صفات مانندے نیست و نہ ضد و نہ ند کہ برخلاف او رود و ضد مخالف شئی را گویند کہ از غیر جنس او باشد و ند مخالف کہ از جنس شئی باشد و نہ ظہیر و معین کہ مددگار وے بود وَلَا يَتَّحِدُ بِغَيْرِهِ وَلَا يَحِلُّ فِيهِ پروردگار عالم با غیر خود یکے نشود و در غیر خود در نیاید چہ یکے شدن دو چیز محالست و دوی با یکے منافات دارد و در آمدن در غیر از صفات اجسام است مثل آب در گل و آتش در سنگ و روشنائی در خانہ و شخص در سرائے اینجا مذہب حلول

واتحاد باطل گردد وَمُتَّصِفٌ بِجَمِيعِ صِفَاتِ الْكَمَالِ مُنَزَّهٌ عَنْ سِمَاتِ النَّقْصِ وَ
الزَّوَالِ حاصل جمله سخن این ست که هرچه از جنس بقا و کمال است او را ثابت است و از هرچه نشان
نقص و زوال دارد منزه جل جلاله و تعالی شانه وَهُوَ مَرْئِيٌّ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعتقاد
باید کرد که خدا تعالی روز قیامت خود را به بندگان مومن بنماید پیغمبر فرموده صلی الله علیه وآله وسلم
إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَمَا تَرَوْنَ الْقَمَرَ لَيْلَةَ الْبَدْرِ میفرماید که زود باشد که ببینید
پروردگار خود را روز قیامت بی شک و شبهه چنانچه می بینید ماه شب چارده را مقصود تشبیه رویت
برویت است نه مرئی بمرئی و در دیدار وی تعالی روز قیامت مقابله و مواجهه و قرب و بعد نبود بصر را
قوت بصیرت دهند آنچه امروز بدیده دل بینند فردا بچشم سر نگرند و بالجمله امروز او را بی کیف میدانند
فردا اش بی کیف ببینند عالم آخرت محل ظهور حقیقت است آنچه امروز باطن است فردا ظاهر می شود
و آنچه غیب است شهادت گردد چون شارع خبر بدان داده است اعتقاد بدان کردن واجب بود
و کیفیت آن را جز خدا کس نداند و در بعضی کتب مذکور شده و شهرت یافته است که ملائکه را دیدار نباشد
الا جبرئیل علیه السلام را در تمام عمرش یکبار بیش نبود و جن را نیز دیدار نبود شیخ جلال الدین سیوطی
در رسائل خود تحقیق کرده است که این سخن صحیح نیست زیرا که شیخ ابو الحسن اشعری که امام و رئیس اہل سنت
و جماعت است در کتاب خود تصریح کرده است که ملائکه را در بهشت دیدار بود و امام بیهقی نیز بدان تنصیص
کرده و احادیث نقل نموده است و بعضی از ائمه متاخرین نیز ذکر کرده اند و اما جن را اگر منع کنند جای آن دارد
چه امام ابو حنیفه و جماعه از ائمه بر آنند که ایشان را ثواب نبود و در بهشت نه در آیند غایت کار و نهایت
جزای ایشان آن بود که از آتش دوزخ نجات یابند و با وجود آن فضل خدا واسع است تواند که در وقتی
از اوقات باین نعمت فائز گردانند گرچه هر روز و هر جمعه نبود چنانکه آدمیان را باشد و در رویت زنان
نیز اختلاف کرده اند حق آنست که ایشان را گاه گاهی مثل ایام عید در دنیا که ایام بار عام و تجلی تام
باشد دیدار بود نه چنانکه خواص مومنان را صبح و شام و عموم ایشان را در روزهای جمعه چنانچه احادیث
در این معنی ورود یافته است این حاصل کلام سیوطی است گفتم من بتوفیق از خدا که نسا در عموم

Marfat.com

عموم مومنین داخل اند چنانکه ملائکه و جن پس همه داخل این بشارت باشند غایت آنکه تیراند که این کرامت مخصوص
آدمیان باشد جن و ملائکه را نبود اگر دلیلے برین بگذرد فلا محذور فیه ولیکن اخراج جائز نباشد چگونه تجویز
توان کرد که فاطمه زهرا و خدیجة الکبری رض و عائشه صدیقه رض و دیگر نساء اهلبیت رسول الله صلے الله علیه وسلم
و مریم و آسیه که سیدات نساء عالم اند کاملتر و عارفتر اند از بسیاری مردان از دیدار حق تعالی ممنوع
محجوب باشند یا از عوام مردان درین نعمت و کرامت کمتر باشند بلکه اگر ایشانرا از عموم مومنات که در
احادیث توقیت ایشان با عیاد واقع شده است مخصوص و مستثنیٰ دارند صورت وارد چنانکه سیوطی
خود نیز بدان اشارت کرده است و آنکه گویند که نساء مقصورات در خیام باشند سخن ضعیف است چه در آنجا
خیام حجاب نبود چنانکه بیوت دنیا و در دو صیغه جمع مذکر در یراه المومنین و انکم سترون ربکم بطریق
تغلیب شائع است والله اعلم و نیز سیوطی گفته که این تخصیصات و تفضیل در رویت بعد از دخول بهشت
است والا در موقف مخصوص بکسے نبود بلکه کافرانرا و منافقان را نیز بود ولیکن بصفت قهر و جلال و کفار
بعد ازان محجوب شوند تا حسرت و عذاب زیاده شود والله اعلم و در رویت و سے سبحانه در منام نیز خلاف
صحیح جواز اوست و از سلف نقل آن بسیار آمده از امام احمد منقول است که گفت رب العزت را در خواب
دیدم و پرسیدم که یارب افضل عبادت واقرب طرق بجناب تو چیست فرمود تلاوت قرآن مجید
و از امام اعظم نقل است که صد بار رب العزت را بخواب دید و ابن سیرین که از اکابر تابعین و قدوهٔ علماء
تعبیر خواب ست میگوید که هرکه پروردگار تعالی را در خواب دید در بهشت در آید و از هر غم و اندوه نجات
یابد و این در حقیقت مشاهدهٔ قلبی است نه رویت بصری و اگر بصر بیند مثالے از وے دیده باشد
و حق تعالے را مثل نیست ولیکن مثال هست مثل دیگر است و مثال دیگر مثل مساوی در جمیع صفات
را گویند و در مثال مساوات در جمیع صفات شرط نیست مثلاً عقل با آفتاب در جمیع صفات مثل نیست
و با وجود آن آفتاب را مثال عقل مے آرند بمناسبت آنکه چنانکه محسوسات منکشف بنور آفتاب
است انکشاف معقولات بعقل بود و این مقدار مناسبت در مثال بودن کفایت کند چنانکه بادشاه
را تمثیل با آفتاب کنند و وزیر را بماه کنند اگر یکے آفتاب را بخواب بیند تعبیرش آن بود که بادشاه را در یابد

علی حیدر
۲۰ ۳
(۱۸۹۵)

Marfat.com

اگر ماہ را بیند تعبیرش دریافت وزیر باد شاہ و حق سبحانہ وتعالی فرمودہ مثل نورہ کمشکوٰۃ فیہا
مصباح المصباح فی زجاجۃ و وے تعالی منزہ است کہ مصباح زجاجہ و مشکوٰۃ و شجرہ و زیت
مثل وے بود و قرآن را الحبل المتین تمثیل کردہ و شک نیست کہ حبل مثل قرآن نیست بلکہ مثالی
از وست و عالم منام عالم مثال ست و کیفیت رویت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز ہمبرین طریق
بود و تمام تحقیق این کلام از بعضے رسائل امام حجۃ الاسلام باید طلبید واللہ الموفق و در جواز رویت
وے سبحانہ تعالی در دنیا بہ بصر در بیداری دو قول است و استاد ابو القاسم قشیری صاحب رسالہ
فرمودہ است کہ قول صحیح عدم جواز ست و این سخن در جواز و امکان اوست ولیکن عدم وقوع
و تحقیق آن مر غیر آنحضرت را در شب معراج متفق علیہ است و اجماع محدثین و فقہا و متکلمین و مشایخ
طریقت است کہ اولیا را حاصل نیست و در تعرف میگوید ہیچ یکے از مشایخ را ندانیم کہ ادعای آن کردہ باشد
و از ہیچ یکے حکایت آن بصحت نرسیدہ مگر طائفہ مجاہیل کہ ایشان را کسے نشناسد و مشایخ اتفاق دارند
بر تبطیل مدعی آن و تکذیب وے و گفتہ اند کہ ادعاے آن علامت عدم معرفت حق است و ہر کہ این
دعوے کند بہ حقیقت خدا را نہ شناختہ باشد و شیخ علاؤ الدین قونوی در شرح تعرف میگوید کہ اگر
از کسے معتبر نقل آن بصحت رسد تاویلش باید کرد و در تفسیر کواشی مذکور است کہ معتقد رویت الٰہی
بچشم مر غیر آنحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم غیر مسلم است و اردبیلی در کتاب الانوار در فقہ شافعی
میگوید کہ ہر کہ گوید من خدا را در دنیا عیانا مے بینم و بمشافہہ باوے کلام میکنم کافر گردد و در عقیدہ
منظومہ میگوید بیت ومن قال فی الدنیا یراہ بعینہ ٭ فذلک زندیق طغی وتمردا ٭ وخالف
کتب اللہ والرسل کلہا ٭ وزاغ عن الشرع الشریف واعتدا ٭ وذلک من قال فیہ النہیٰ یری
وجہہ یوم القیٰمۃ اسودا ٭ نسأل اللہ العافیۃ ولا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم خالق لجمیع الاشیاء
پیدا کنندہ ہمہ چیزہا اوست تعالی و تقدس از آسمان و زمین و آسمانیان و زمینیان و ذات و فعل
ایشان ہمہ مخلوق و قدرت اوست و مدبرھا و مقدرھا و تدبیر کنندہ تمام امور و تقدیر کنندہ
جمیع اشیاء اوست تدبیر عبارت است از علم بعواقب امور و اتقان در ایجاد آن ہا و تقدیر ایجاد اشیاء

Marfat.com

برتسد مخصوص واندازه معین ومنزل خیر وشر ونفع وضرر وحسن وقبح همه بقضا وقدرت اوست
عَالِمٌ بِجَمِيعِ الْمَعْلُومَاتِ داناست بهمه معلومات جزوی وکلی وهیچ ذره از ذرات از علم وے بیرون
نیست ونزد وداز وے غایب نبود وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وَلَا يَعْزُبُ عَلَيْهِ شَيْءٌ هیچ چیز بر پروردگار
تعالی شانه واجب ولازم نبود از لطف وقهر وثواب وعقاب بیت کردگار آن کند که خود خواهد حکم بر
کردگار نتوان کرد ثواب مطیعان بفضل اوست وعقاب عاصیان بعدل او وے سبحانه در هر دو حالت
محمود است هم در عدل وقهر وهم در فضل وکرم وهیچکس را بروے حقے واستحقاقے نیست الا آنکه وے خبر
داده است که مطیعان را ثواب دهم وعاصیان را عقاب کنم این چنین خواهد بود که وے گفته است ولیکن
بروے واجب نیست واگر فرضا خلاف آن کند دیگرے را مجال نے که گوید چرا چنین کردی وَلَا
غَرَضَ لِفِعْلِهِ کارهاے پروردگار را غرض نبود چه صاحب غرض محتاج بود بتکمیل نفس وبا وجود آن
در هر کارے او را حکمتهاست که دیگرے را به حقیقت دریافت آن راه نبود وفوائد او در حکمت راجع
بخلق است واو را بدان احتیاج نه دروجود وعدم خلق ومنافع ومصالح ایشان نسبت بذات
وے تعالی یکسان است ولیکن وے بمقتضاے جود حقیقی وارادت خود میکند هرچه می خواهد وحال
آنکه رعایت حکمت ومصلحت نیز بروے لازم وواجب نیست جل جلاله وعظم سلطانه وَلَا حَاكِمَ سِوَاهُ
حکم حکم اوست وبحکم او فعل واجب وحرام وحسن وقبیح وسبب ثواب وعقاب گردد فعل حسن آنکه وے تعالی
بدان امر کرده وقبیح آنکه از وے نهی فرموده پس حسن وقبیح راجع بامر ونهی شارع باشد عقل را درینجا
دخلے نیست تا حکم کند که این فعل حسن موجب ثواب است واین فعل قبیح موجب عقاب پس شاهق
جبل یعنی آنکه بوے دعوت شرع نرسیده ودر کوهستان پیدا شده وهمانجا از عالم رفته وبامردم اختلاط
نکرده در آخرت ماخوذ ومعاقب نگردد الا از جهت ایمان وتوحید نزد بعضے از مشایخ که گویند این قدر
معرفت که عالم را صانعی است وصانع عالم یکے است وموصوف بصفات کمال است برشرع موقوف
نبود وعقل نظر بتغیر عالم وانتظام وے حکم بدان کند وهم بحکم عقل واجب گردد ونص قرآن مجید که فرموده
است وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا حجت فرقه اول است میفرماید که ما عذاب کننده نیستیم

Marfat.com

همچنین را آنکه اول پیغمبر سے بفرستیم که دعوت کند چون قبول دعوت وی نکنند و گفته وے نزوند و مخالفت
ورزند مستحق عذاب گردند و قول بآنکه مراد برسول درینجا عقل است از هذیانات است و شیخ کمال الدین
ابن الهمام که از محققین حنفیه است گفته که مختار مذهب اولست و ابو البشر بزدوی نیز بران است و از
امام ابو حنیفه نیز روایت کرده اند فَالْحَسَنُ مَا حَسَّنَهُ الشَّرْعُ وَالْقَبِيحُ مَا قَبَّحَهُ الشَّرْعُ پس لازم آید
که فعل حسن و کار نیک همان است که شرع بآن امر کرده و فعل قبیح و کار بد همان است که شرع ازان
نهی فرموده و فعل در ذات خود نه حسن است و نه قبیح و حسن و قبیح بآن معنی که سبب ثواب و عقاب آخرت
گردد این را بعقل در نتوان یافت و الا تعلق مدح و ذم بفعل چنانکه عدل و ظلم و بودن وے صفت کمال
و نقصان مثل علم و جهل در معرفت آن بعقل سخن نیست وَلِلّٰهِ مَلَائِكَةٌ و اعتقاد باید کرد که خدا تعالی
را فرشتگانند و فرشتگان اجسام لطیفه نورانیه اند که بهر شکل که خواهند برآیند و حقیقت شان همان ارواح
مجرده است و ابدان نسبت بایشان حکم لباس دارند و ایشان را توالد و تناسل نبود و ذکورت و انوثت نه
و فرشتگان بر آسمانند و بر زمین و با هر جزوے از اجزاے عالم فرشته موکل است که مربی و مدبر و حافظ
اوست خصوصاً بآدمی زاد چندین فرشته موکل اند بعضے بکتابت اعمال و بعضے بجهت محافظت وے
از شیاطین جن و انس و در عالم علوی و سفلی هیچ مکانے نیست که معمور بملائکه نبود و در حدیث آمده
است که خلق همه ده جزو اند نه جزو ازان ملائکه و یک جزو باقی خلایق الحدیث ذُوْ اَجْنِحَةٍ مَّثْنٰى وَ
ثُلٰثَ وَرُبٰعَ در قرآن مجید فرشتگان را بازوها ثابت کرده لاجرم اعتقاد بدان باید کرد و حقیقت مراد
ازان مفوض بعلم وے تعالی شانه باید داشت یا تاویل بقواے ملکی باید کرد چنانکه حکم متشابهات قرآنی است
والله اعلم و ما نا که مراد بعدد مذکور تعداد است نه حصر در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم در شب معراج جبرئیل علیه السلام را با ششصد جناح دید مِنْهُمْ جِبْرَئِيْلُ و از جمله فرشتگان
چهار فرشته مقرب تر اند که عظایم امور عالم و دعایم مهام ملک و ملکوت بایشان مفوض است یکے جبرئیل
است که القاے علوم و تبلیغ وحی بانبیا علیهم السلام مفوض بدوست و میکائیل که تعین ارزاق مخلوقات
و مقادیر آن بدست اوست و اسرافیل که نفخ صور براے بعث و نشور متعلق باوست و عزرائیل و

که بر قبض ارواح علیهان مسلط است واکثر برانند که جبرئیل افضل است از تمامی ملائکه و بعضے گویند
که این چهار فرشته در فضل متساوی اند و غیر ایشان دیگر فرشتگان نیز عظیم و مقرب اند هشت فرشته
حاملان عرش اند و عظمت اجرام ایشان بحدے است که مسافت میان نرمه گوش و سر دوش ایشان
هفتصد ساله راه است کذا جاء فی الحدیث وَلِکُلٍّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَقَامٌ مَعْلُومٌ و هر یکے ازین فرشتگان
را بدرگاه خداوندی جائے متعین و در جناب قرب و معرفت مقامے معلوم و مرتبهٔ خاص است که تجاوز
و ترقی ازان نکنند و هر کمالے که لائق بحال هر یکے از ایشان بود بالفعل حاصل باشد و در ایشان شوق
تحصیل کمال و اخراج از قوت به فعل نبود چه شوق برامر مفقود و غیر حاصل بود و این معنی بود آنرا که گویند
که در ملائکه عشق نبود نه آنکه محبت مولی و معرفت مبدع نباشد لَا یَعْصُوْنَ اللّٰهَ مَا اَمَرَهُمْ وَیَفْعَلُوْنَ
مَا یُؤْمَرُوْنَ صفت فرشتگان این ست که نافرمانی پروردگار تعالی نکنند و معصیت نورزند و براه مخالفت
نروند و هر چه فرماید همان کنند و ابلیس که نافرمانی کرد در حقیقت از ملائکه نبود جنی بود در طاعت و عبادت
بصفت ملائکه برآمده بود و یکے از ایشان شده و در آخر هم باصل خود رجوع کرد و نزد بعضے ملائکه و جن در خلقت
و حقیقت قریب یک دیگر اند چنانکه نار نوری داره و دخانی گرد خانش بدرود همان نور ماند والله اعلم وَلَهٗ
کُتُبٌ اَنْزَلَهَا عَلٰی رُسُلِهٖ حق سبحانه و تعالی را کتابهاست که بر بعضے پیغمبران فرستاده و دیگران را تابعت
آن فرموده و مجموعه عدد کتب سماویه یکصد و چهار است و از میان کتابها نیز چهار کتاب اعظم و اشهر است
مِنْهَا التَّوْرٰىةُ یکے ازان کتابهائے آسمانی توریت است که بر موسے علیه السلام منزل شده و انبیاء بنی
اسرائیل همه تابعان آن کتاب اند وَالزَّبُوْرُ دیگر زبور است که بر داود علیه السلام نزول یافته وَالْاِنْجِیْلُ
انجیل که بر عیسے علیه السلام فرود آمده و جمیع این کتب بعد از ذکر الٰهی و بیان احکام شرعی مملو و مشحون
اند بذکر احوال و صفات محمد رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم و اصحاب و امت خاصه وے و خلاصه اوقات
مجالس انبیاء سابق صلوٰة الله علیهم اجمعین ذکر محامد و مناقب آنحضرت بود که بدان تقرب و توسل میکردند
بجناب کبریا عز اسمه وَالْقُرْاٰنُ الْعَظِیْمُ و زبده و خلاصه جمیع کتب سماوی قرآن مجید فرقان عظیم است
که بر سید رسل و خاتم الانبیاء علیه من الصلوٰة افضلها و التحیات اکملها تنزیل یافته و اعجاز نظم خاصه اوست

Marfat.com

که در کتب دیگر نبوده است اگرچه توریت بضخامت وعظمت بحدے بود که حفظ آن اعجاز داشت
وجز پیغمبران رامیسر نبود ولیکن قرآن مجید باوجود ایجاز واختصار اعظم واکمل تمامه کتب است
ذٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ وتمامه کتب الٰہی ازین حیثیت که کلام حق اند برابر اند
اگرچه بوجوه دیگر بعضے ازانها افضل اند از بعضے چنانچه انبیاء لانفرق بین احد من رسله وباوجود آن تلك الرسل
فضلنا بعضهم علٰى بعض وَاَسْمَاؤُهٗ تَوْقِيْفِيَّةٌ نامهای خداوند عز شانه توقیفی است یعنی موقوف بر سماع
ونقل از شرع وادراجز بنامے که بر لسان شرع خود را خوانده نتوان خواند واز پیش خود بروی تعالی
نامے نتوان نهاد اگرچه عقل حکم کند بصحت اطلاق آن نام بروے تعالٰی وهرچند که در معنی یکے بود
بآن نام که در شرع آمده است مثلا اورا شافی گویند نه طبیب وجواد خوانند نه سخی وعالم گویند نه عاقل
باید دانست که منع از تسمیه است نه توصیف چه تسمیه تصرف است که جز وے را نرسد وسخن دران اسما است
که ماخوذ اند از صفات وافعال والا در اسماء اعلام که در هر لغتے موضوع اند سخن نیست الا آنچه مخصوص
بزبان کافران است نباید خواند که در انجا بیم کفر بود ونیز باید دانست که اسماے الٰہی منحصر درین نود
نه نام نیست اورا اسماء است که خلق را نه داناینده واسمای دیگر که خلق را بمعرفت آن راه نبود وبر لسان
شرع نیز بیشتر ازان آمده است ولیکن شهرت این اسماء بجهت خاصیتے مخصوص است که دران نهاده اند
چنانچه فحواے حدیث اِنَّ لِلّٰهِ تِسْعَةً وَّتِسْعِيْنَ اِسْمًا مَنْ اَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ مشعر است مثالش
آنکه پادشاہے گوید که مرا هزار سوار است که هرکه از ایشان مددجوید مددگار وے شوند وهرجا که روے آرند
فتح کنند ازینجا لازم نیاید که اورا غیر ازین هزار سوار دیگر نبود بلکه بسیار سوار وبیشمار دارد اما هزار ازان میان
باین صفت اند که یاد کرده آمد ولابد احصای ذکر این نود ونه نام الٰہی عز اسمه خاصیتے دارد در آمدن بهشت
باشد که مخصوص بدانها است والله اعلم وَهُوَ خَالِقٌ لِاَفْعَالِ الْعِبَادِ فَالْكُفْرُ وَالْمَعْصِيَةُ بِاِرَادَتِهٖ وَتَقْدِيْرِهٖ
لَا بِرِضَاهُ چون ثابت شد که خالق همه اشیا اوست تعالی وتقدس پس افعال بندگان نیز بخلق وتقدیر اوست
که آن نیز داخل اشیا است عموما وبخصوص نیز فرمود وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُوْنَ شما وافعال شما همه
مخلوق الٰہی است جل شانه وعظم برهانه پس کفر وایمان وطاعت وعصیان ونیکی وبدی از بندگان

Marfat.com

بارادت ومشیت وحکم وتقدیر او صادر گردد ولیکن وے تعالی شانہ از ایمان وطاعت ونیکی رضی بود واز کفر ومعصیت ناراضی چنانچہ فرمودہ وَلَا يَرْضٰى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ خواستن وپیدا کردن دیگر است وراضی بودن دیگر رضا بدانست کہ امر کند ولیفرماید کہ بکن وبسا باشد کہ امر کند ونخواہد کہ بوقوع آید از جہت حکمتے کہ جز وے تعالی کس نداند ومثال از برائے تخلف ارادت از امر چنان مینماید کہ اگر خواجہ خواہد کہ اثبات واظہار عصیان بندہ خود کند او را کارے فرماید ونخواہد کہ بندہ آن کار کند تا عصیان او بر مردم ظاہر گردد ودر تحقیق فائدہ وحکمت در امر ونہی اظہار حقیقت بندگان وابراز مکنون علم ازلی است تا پیدا گردد کہ مطیع کیست وعاصی کہ واللہ اعلم بحقیقۃ الحال وَلِلْعِبَادِ اَفْعَالٌ اِخْتِيَارِيَّةٌ يُثَابُوْنَ بِهَا وَيُعَاقَبُوْنَ عَلَيْهَا و باوجود آنکہ ہمہ بارادت وتقدیر الہی است بندہ فاعل مختار است وے را در کار خود اختیارے وارادتے است وافعالے کہ از وے صادر گردد بجبر واضطرار نبود وثواب وعقاب بظاہر مترتب برین اختیار کہ وے دارد اول باید کہ معنی جبر واختیار را بدانند تا حقیقت این مسئلہ ظاہر گردد کہ چیست بدانکہ صدور افعال از آدمی بدو نوع باشد یکے آنکہ چیزے را تصور کند پس اگر آن چیز مطلوب وملایم طبع اوست از باطن وے خواہشے وشہوتے پیدا گردد ودر پے آن شہوت رود وبجانب وے حرکت کند واگر مخالف ومنافی طبع او بود نفرتے وکراہتے از ان چیز در دل افتد واز وے حرکت کند بعد از آنکہ نسبت وے پیش از پیدا شدن شہوت ونفرت لفعل وترک آن چیز برابر بود وممکن بود کہ کند یا نکند خواہ در مرتبہ تصور کہ قوت قریبہ بفعل دارد یا پیش از تصور کہ از مرتبہ فعل دور تر است واین حرکت آدمی را حرکت اختیاری گویند آن فعل را کہ برین حرکت مترتب گردد فعل اختیاری نامند نوع دیگر آنست کہ این تصور وانبعاث شوق وخواہش در اینجا نباشد حرکت صادر گردد ولے نہ خواہش چنانکہ حرکت مرتعش واین حرکت را جبرے واضطرارے گویند اگر مراد از اختیار درینجا این معنی است کہ گفتہ آمد پس انکار آن حکم آن دارد کہ کسے گوید آدمی سمع ندارد وبصر ندارد وآفرینش آدمی بر اجبار واقع شدہ است وطبیعت وے چنین سرشتہ اند وگر کسے گوید کہ ہمہ حرکات آدمی وافعال وے از قبیل نوع دوم است این انکار حس است وہیچ عاقلے این را قبول ندارد ولیکن اشکال درانست کہ آیا بعد از شمول واحاطہ علم وارادت ازلی وقضا وتقدیر الہی متصور باشد کہ این فعل از آدمی بوجود نیاید ودوی آنرا بکند

Marfat.com

نباشد زیرا که خدای تعالی اگر در ازل دانسته وخواسته که از بنده این فعل بوجود آید البته باید که آن فعل بوجود
آید خواه بے اختیار چنانچه در حرکت اضطراری وخواه باختیار اگر فعل اختیاری است پس اورا در اختیار
کردن وبوجود آوردن آن فعل اختیاری نباشد مگر بهمان که اول تصور کرده باشد ونیز آدمی را اگرچه در
فعل اختیاری هست ولیکن در مبادی آن اختیار ندارند چنانچه اگر یکے چشم کشاده باشد ونه بیند صورت
ندارد وبعد از دیدن وادراک کردن اگر آن مرئی مطلوب اوست انبعاث شوق وخواهش لازم است و
وجود حرکت بعد ازوے واجب هرچند باختیار او باشد تا این اختیار اورا واجب ولازم گردد ووجوب ولزوم
منافی حقیقت اختیار است پس آدمی اختیار دارد ولیکن در اختیار خود اختیارے ندارد وهمان سخن آمد که
گفته اند مختار فی فعله ومجبور فی اختیاره وبعبارتے دیگر اختیار بالصورة وجبر بالمعنی وتحقیقت این
مسئله یعنے مسئله قضا وقدر باقول باختیار بنده مقام حیرت واعتراف بعجز وسکوت است ومرجع ومآل کلام ایشان
درین مقام باین آیت است که لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون وهنوز درین موقف نباید استاد
که در وراے آن سرے غامض است حضرت امام جعفر صادق که استاد اهل طریقت وقدوه اهل حقیقت است
مے فرماید که لا جبر ولا قدر ولکن امر بین امرین فرمود حقیقت کار امرے متوسط است میان جبر وقدر
مذهب جبریه است که میگویند آدمی را اصلا اختیار نیست وحرکت او مثل حرکت جماد است وقدر مذهب قدریه
که گویند همه در اختیار آدمی است وآدمی در کار وبار خود مستقل است وافعال او مخلوق اوست پس میفرماید
که این هر دو مذهب باطل است وافراط وتفریط است مذهب حق توسط است میان این وآن ولیکن عقل
در دریافت این امر متوسط حیران وسرگردان است وفی الحقیقت این حیرانی وسرگردانی اهل بحث وجدال
را باشد که خواهند که معتقدات را بعقل ثابت کنند وآنچیزے که بعقل ایشان راست نیاید ومعقول ایشان
نیفتد تصدیق آن نکنند وایمان بدان نیارند وما ایمانیان را دلیل قطعی بر ثبوت این مدعا شریعت
وقرآنست که ناطق است باین که همه بقدرت وارادت اوست وباوجود آن طاعات ومعاصی را به
بندگان نسبت میکنند ومیفرماید که خدا هرگز ظلم نکند ایشان خود برخود ظلم کردند وما کان الله لیظلمهم
ولکن کانوا انفسهم یظلمون وفرمود والله خلقکم وما تعملون درین آیت هر دو را اثبات کرد

Marfat.com

نسبت خلق بخود کرد و نسبت عمل بایشان پس ناچار ایمان باید آورد که بهر حق است و اعتقاد باید کرد که
خلق از خداست و عمل از بنده اگرچه بکنه آن نرسیم و نیز ثبوت شریعت و امر و نهی فرع اختیار است پس
قائل شدن بآن ضروری است و ما را مسئلهٔ قضا و قدر بخبر شارع معلوم شد و مسئلهٔ اختیار نیز از وی
چون هر دو از شرع معلوم شده چندین نزاع و جدال چیست ایمان بهر دو باید آورد و اینجا اعتقاد امر
متوسط لازم آمد و فی الحقیقت خوض درین مسئله از علامات بطالت و جهالت ست هیچ عمل و هیچ
حقیقت بر بحث آن موقوف نیست کار باید کرد حقیقت امر همان است که نزد خداست اعملوا فکل
میسر لما خلق له اگر بعد از شنیدن خبر شارع تردد و خلجانے در باطن هست فکر ایمان به ازین باید کرد
حقیقت ایمان خود همین است که هر چه از شارع بشنوی تصدیق کنی و اگر ایمان را موقوف بحکم عقل خود
داشته پس در حقیقت ایمان بخود آورده نه باو ما را در اثبات این مسئله اول همین مسلک
بے بالیست رفت و موافق وضع رساله نیز همین بود و لیکن در طبیعت قلم طغیانی هست چه توان کرد حق
تعالی ما را از خطا و خلل نگهدارد و ما را بما نگذارد وَاللهُ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ پیدا
کننده هدایت و ضلالت و رسنده خداست سبحانه و تعالی هر کرا خواهد گمراه کند و هر کرا خواهد براه راست آرد
و هر کرا او گمراه کند هیچکس براه راست نتوان آورد و هر کرا براه راست آرد کسے نتواند گمراه کرد کتاب و سنت
باین ناطق است و باوجود آن نسبت هدایت بقرآن و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و نسبت ضلالت
بشیطان و اصنام واقع شده پس ما را بهر دو ایمان باید آورد و اعتقاد باید کرد و بتحقیق هدایت دو معنی
دارد راه راست نمودن و براه راست بردن و بمقصد رسانیدن این معنی دوم مخصوص بجناب کبریائی
است از دیگرے نیاید و هدایت بمعنی اول قرآن را و رسول را ثابت باشد که بیان طریق مستقیم میکند
و راه راست مینماید و لیکن براه راست بردن و بمقصود رسانیدن از خداست پس انک لا تهدی
و انک لتهدی هر دو راست آمد پیغمبر را سبب هدایت ساخته اند و شیطان را سبب ضلالت و در حقیقت
همه از خداست والله الهادی و منه التوفیق وَعَذَابُ الْقَبْرِ لِلْكَافِرِ وَالْفَاسِقِ وَتَنْعِيمُ أَهْلِ الطَّاعَةِ
بِمَا يَعْلَمُ اللهُ وَيُرِيدُهُ وَسُؤَالُ مُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ حَقٌّ یکے از اعتقادات اہل سنت و جماعت عذاب

هدایت دو معنی دارد

Marfat.com

عذاب قبر است و مراد بقبر عالم برزخ است که واسطه است میان دار دنیا و دار آخرت کافران و مسلمان
فاسق درین عالم در محنت و عذاب و مطیعان در ناز و نعمت باشند چنانچه وی تعالی خواهد و بدانچه داند
و منکر و نکیر دو فرشته اند عظیم و مهیب و سیاه و کبود چشم که در قبر آیند و بنده را از پروردگار وی و رسول وی
و دین وی سوال کنند اگر بتوفیق و تعلیم الٰهی جواب و سوال ایشان را مطابق حق گفت در ناز و نعمت بود
و چون نو عروس در خواب و راحت رود و قبر در حق او روضهٔ از ریاض جنت بود و اگر نگفت در محنت و
عذاب بود و قبر بروی گودی از گوهای دوزخ بود آیات و احادیث بحقیت اینها ناطق است ایمان بدان
باید آورد و کیفیت آن مفوض بعلم الٰهی جل شانه باید داشت خواه با عادهٔ حیات یا مقابله روح یا بغیر آن
بوجهی از وجوه که قادر مطلق داند و خواهد و تحقیقت نزد اهل سنت و جماعت بنیت شرط ادراک نیست و بعضی
علما گفته اند که منکر و نکیر دو فرشتگان گنهگاران را باشند و فرشتهای مطیعان را مبشر و بشیر نام بود
و این سخن خالی از غرابت نیست در احادیث ذکر آن کم توان یافت و نیز گفته اند تواند که ملائکه سوال جماعهٔ
کثیر باشند که بعضی را منکر نام بود و بعضی را نکیر بر هر میتی دو شخص ازان جماعت مبعوث شوند چنانچه
در کتاب اعمال هر بنده دو ملک موکل اند و تواند که دو شخص باشند که در امکنه متعدده در زمان واحد متمثل
می شده باشند والله اعلم و صاحب خلاصه و بزازی در فتاوی خود تصریح کرده اند که سوال بعد از
مدفون کردن میت نیست بلکه بعد از غیبوبت مردم و چون میت را در تابوتی بنهند به نیت نقل وی
بمکانی دیگر مسئول نگردد و اگر درنده خورده است هم در شکم او مسئول شود انتهی و اصح آن است
که انبیا را سوال نبود و اگر بود از توحید و احوال امت بود بطریق تشریف و تعظیم و در سوال اطفال مومنین
نیز اختلاف است اکثر بر آنند که مسئول شوند و لیکن ملائکه بعد از سوال تلقین شان کنند و بگویند که بگو الله ربی
و دینی الاسلام و نبیی محمد یا پروردگار تعالی الهام شان کند چنانچه عیسی را در مهد کرد و در اطفال مشرکین
امام ابوحنیفه توقف کرده است از جهت تعارض ادله و در ثواب و عقاب ایشان نیز توقف کرده اند و بعضی
بر آنند که در نار باشند و بعضی گویند که به بهشت روند و محمد بن الحسین گوید که من یقین دارم که حق تعالی هیچکس را
بی گناه عذاب نکند و جن را نیز سوالی بود از جهت عموم ادله و امام ابوحنیفه در کیفیت ثواب مسلمانان

Marfat.com

جن توقف کرده و کافران ایشان باتفاق معذب باشند و ابن عبدالبر گوید که کافر مجاهر را سوال نبود
و نے سابقه سوال عذابش کنند و منافق را سوال بود و بعضے از شارحین گفته اند که احادیث باستثناء
شهید و مرابط فی سبیل الله و آنکه روز جمعه یا شب وے مرده و آنکه هر شب سورهٔ ملک خوانده و آنکه بعلت
استسقا یا اسهال مرده ورود یافته است و نیز ترمذی و ابن عبدالبر ذکر کرده اند که سوال قبر از خصائص این
امت علمی است و گفته اند که حکمت در تعجیل عذاب ایشان در برزخ تمحیص ذنوب است تا روز قیامت
پاک از جمیع گناهان برخیزند و در شرح عقیده طحاوی نیز مثل آن گفته و تعمیم و توقف نیز نقل کرده است
والله اعلم دیگر بدانکه در احادیث آمده است که در قبر عاصی هفتاد کژدم و اژدها بود که اگر یکے از آنها دم زند
تمامهٔ دنیا و درختان بسوزند بحقیقت آن مار و کژدم همه صورتهاے صفات ذمیمه و افعال قبیحه و متعلقات
دنیاست که دران عالم بمار و کژدم متمثل ساخته اند و ذکر عدد هفتاد یا از براے کثرت است یا بجهت اطلاع
شارع بر عدد اصول صفات و در ایمان و اعتقاد بدان و امثال آن از امور آخرت که مخبر صادق بدان
خبر داده دو طریق است یکے آنکه وجود مار و کژدم و گزیدن ایشان میت را در واقع است و در خارج
موجود است و لیکن آنرا بچشم نتوان دید زیرا که درین عالم بچشم سر مشاهده عالم ملکوت هر کس نتواند کرد مگر کسانے
که بدان عالم رسیده اند چنانچه انبیا و بعضے اولیا آخر جبرئیل علیه السلام را در واقع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
مے دید و اهل مجلس غیر آنحضرت او را نمے دید الا ما شاء الله و این دیدن و نمودن او را بخلق و قدرت الٰهی است
خواه اجسام بود یا ارواح اگر کوهے در پیش یکے باشد و دیده بکشاده بود و خدایش ننماید نتوان دید و اگر بنماید
ارواح را توان دید امتحان ایمان و صحت اعتقاد و متابعت در اینجاست و طریق دوم آنکه اعتقاد کنند
که دیدن این مار و کژدم بر مثال دیدن در خواب است چه مار و کژدم و گزیدن ایشان و متألم شدن
نائم نسبت بوی موجود و واقع است اگرچه در خارج نبود اگرچه مقصود اینجا نیز حاصل است لیکن این
اضعف الایمان است والاول احکم و اسلم والله الموفق وَالْبَعْثُ حَقٌّ برانگیختن پروردگار تعالے
مردها را از گور و زنده گردانیدن خلائق بار دیگر حق است تمامهٔ قرآن و احادیث بدان ناطق اند و مدار
اعتقاد دین مسلمانی برین مسئله است و کسیکه اول از عدم صرف ـــ و نابود محض پیدا کرد و اکنون معدوم

Marfat.com

بوجود آورد بار دیگر نیز قادر است که پیدا کند و هو الذی یبدؤ الخلق ثم یعیده و هو اهون
علیه و بحقیقت تخمے از آدمی زاد که منشأ انبعاث و نشو و نمای او شود باقی دارند و آن را عجب الذنب گویند
و در زمین پنهانش کنند چنانچه گیاه در صحرا بنزول باران بروید آدمیان نیز بروید و در احادیث آمده است
که بارانے از آسمان ببارد پس موتی از زمین برآیند و حیوانات دیگر غیر انسان از تمامه بهائم و طیور و حشرات
نیز مبعوث شوند تا حکیم مطلق قصاص شان یکدیگر بگیرد و در حدیث احمد و مسلم آمده است که فردای
قیامت قصاص خلائق از یکدیگر بگیرند تا آنکه از گوسفند شاخ دار که گوسفند بے شاخ را زده است بلکه مور
که بناحق رنجانیده است قصاص گیرند و چون این اقتصاص بر تکلیف و تمیز اختصاص ندارد بعضے
علما گفته اند که طفل را از طفل نیز قصاص گیرند و بعد از قصاص گرفتن حیوانات را معدوم سازند
و آن حیوانات را که ماکول شده اند خاک بهشت گردانند و وجود بعث و نشور بنفخ صور است و نفخ صور
اول در مبادی حال قیامت شود که بدان در اهل زمین و آسمان هولے و دهشتے پیدا آید و خوفے
و وحشتے راه یابد که حضور و جمعیت از دلها رخت بربندد و تمامه جانداران بمیرند و هلاک شوند چنانچه
فرمود و یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله و نیز
فرموده و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله دوم برائے
بعث اموات از قبور باشد که بدان مردها از خاک برخیزند و منتشر شوند چنانکه متصل همین آیه مے فرماید
ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون و جائے دیگر فرموده و نفخ فی الصور فاذا هم من
الاجداث الی ربهم ینسلون و فاصله میان دو نفخه چهل سال باشد و تعمیم من فی السموات و
من فی الارض معلوم شد که اصل این فزع و صعق شامل تمامه اهل زمین و آسمان خواهد بود از جن و انس
و ملائکه و باستثنائے الا من شاء الله جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حور و خزنه و حمله عرش و شهدا
را اراده نموده اند و گاهے نفخه احیا را قیامت گویند و زمان ممتد اراده کنند و از ابتدائے اماتت تا دخول
جنت همه را روز قیامت گویند و بحقیقت اگر بنظر اعتبار درنگرند هر روز این احوال بر مردم مے گذرد و مردم
هنوز از روز قیامت در غفلت اند و در خبر شارع واقع است که در یک وقت که شام در آید فزعے و هولے

Marfat.com

وحوش ودد وحشی بمردم وتمامه جانوران راه یابد وهمه درخانها وآشیانها درآیند ودر کنجها درخزند وچون شب
شود بخواب روند وبمیرند وهلاک شوند اینجا از نفخهٔ اولی ظاهر شود ناگاه صبح دردمد وهمه بے اختیار بیدار شوند
وبرخیزند ومنتشر شوند اینجا از نفخهٔ بعث ونشور بظهور آید فسبحان القادر الذی یحیی ویمیت والیه النشور والوزن
حق یعنی سنجیدن وبرکشیدن اعمال بندگان روز قیامت حق است اگرچه علم وے تعالی برهمه محیط است ولیکن
درضمن آن حکمتها است تا بندگان بدانند وبرایشان ظاهر گردد وحکمتهاے دیگر که جز وے تعالی کس نداند وکیفیت
وزن ومیزان مفوض بعلم اوست تعالی این قدر در ایمان کافی است وتحقیق آنست که وے میزان
حقیقی است واورا دو کفه است ولسان محسوس ومشاهد وهر کفه مقدار آسمان وزمین است از سلمان
رضی الله عنه روایت کرده اند که اگر در یک پلهٔ وے زمین وآسمان وهرچه در زمین وآسمان است بنهند
بگنجد وکفهٔ حسنات از جانب یمین عرش مقابل جنت باشد وکفهٔ سیات از یسار عرش مقابل نار وبعضے گویند
مراد از میزان چیزے است که بوے مقدار اعمال معلوم شود بهر کیف که باشد مراد معنی عدل است ومیزان
تمثیل است از براے آن اینها همه تاویل است واصل همان است که بظاهر آنچه در حدیث است ایمان آرند
وبحیله گری عقل از جا نروند وموزون یا اعمال است وحق تعالی قادر است که آنرا متشکل باجسام گرداند حسنات
را اجسام نورانیه کند وسیات را ظلمانیه یا به صحائف اعمال که در انها است خفت وثقل احداث فرماید وحدیث
بطاقه دلالت برین دارد که بطاقه کاغذ پاره را گویند که در وے ثمن متاع نویسند ومراد اینجا آن است
که چون کفهٔ حسنات سبک آید در کاغذ پاره که لا اله الا الله محمد رسول الله نوشته در آن کفه اندازند
وبدان راجح آید یا صحائف اعمال وبعضے بجهت تطبیق احادیث بوزن اعمال وصحائف اعمال جمیعاً
قائل شده اند وجمع موازین در قول وے سبحانه تعالی ونضع الموازین القسط لیوم القیمة یا باعتبار
تعدد آن باشد یا هر امت را یا هر بنده را یا هر نوع عمل را میزانے باشد یا باعتبار تعدد اوزان بود یا از جهت
کثرت اجزاء عظمت وے بود ووزن اعمال کسے که او را ذنوب نبود وآنکه او را طاعتے نباشد از جهت اظهار
شرف وتعظیم یا افشاء معصیت وتفضیح باشد ووزن اعمال کفار نیز مثل این حکمت بود چه کافر را حسنات
نبود وتواند که صورت حسنات در تخفیف عذاب وے کارگر افتد وگویند که ثقل کفهٔ میزان آخرت

Marfat.com

برعکس میزان دنیا است و علامت ثقل ارتفاع کفه بود و علامت خفت انخفاض وَالْکِتَابُ حَقٌّ کتابیکه
اعمال بندگان از طاعت و معاصی دران ثبت و مکتوب است حق است مومنان را کتابهاے شان
بدست راست دهند و کافران را بدست چپ از پس پشت باین نوع که دست چپ به پشت بچسپانند یا از
سینه بجانب پشت برآرندش از براے تمیز میان مومنان و کافران و عزت مومن و رسوائی کافر و تحقیق
در آن است که اعطاے کتاب بیمین مخصوص بمومن مطیع باشد یا شامل عصاة نیز بود و بعضے گویند که عصاة
را نیز بدست راست دهند لیکن بعد از اجراے وعید و اخراج از نار یا بدست راست دهند و خواندن
نکنند مگر بعد از اخراج یا نه بدست راست دهند و نه بچپ بلکه از مواجهه دهند یا اصلا کتاب ندهند بلکه
احوالش را بروے بخوانند و حق آن است که احوال عاصی درین باب موقوف است و نص
قرآن ازوے ساکت است و این همه احتمالات است که بطریق اجتهاد و استنباط ذکر کرده
اند والله اعلم وَالْحِسَابُ حَقٌّ مقصود از کتاب حساب است و چون کتاب حق است حساب هم
حق باشد وَالسُّؤَالُ حَقٌّ پرسیدن وی تعالی از بندگان که چه کار کرده آید از طاعت و معصیت چه ورزیده
اند حق است و از ملائکه نیز حساب گیرند و در حدیث آمده است اول حساب از جبرئیل امین بگیرند که چگونه
امانت وحی را بانبیا رسانیده و در بعضے احادیث آمده است که اول حساب لوح را بود و او را حاضر آرند و وی از
هیبت خداوندی بلرزد فرمان شود که تبلیغ علوم بجبرئیل که کردی گواه تو کیست گوید گواه من اسرافیل است
اسرافیل را حاضر آرند و همه را از عظمت و هیبت سوال و کبریائی ذوالجلال لرزه بر تن افتد پس پیغامبران را
حاضر آرند و از تبلیغ وحی و اداے امانت رسالت بپرسند و اول آنچه از عبادات سوال کنند نماز باشد
و از معاملات خون و حسنات ظالم را بخصوم دهند و سیات خصوم را بظالم و در روایت آمده است که هفتصد
نماز مقبول بمقابله دانگے برود و در بعضے روایات آمده که مر کسے را اگر قضا ثواب هفتاد پیغمبر بود و [illegible] دانگ
بادی مخاصمت افتد در بهشت نه در آید تا خصم وی از وی راضی نشود آنچنین روزے در پیش و خواجه بر بستر
راحت افتاده است و میگوید آنچه من یافته ام دیگرے نیافته و آنچه من فهمیده ام هیچ یکے نفهمیده عوام در غفلت
و علما در گفتگو و صوفیان در طامات و حقیقت خوانی هیچ خبر ازین عالم ندارند که چه خواهد شد و چه روز در پیش است

Marfat.com

تمام روز بافسانه خوانی مشغول ویکدم بتصور مرگ و آخرت و احوال آن نه فانا لله وانا الیه راجعون
اکنون برحمت خداوندی بنگر که اگر خواهد خصمان را راضی گرداند و بهشت برین را بادی بنماید و گوید که
این بهشت را که مے خرد گوید خداوندا که تواند که این را بخرد و دشمن آن گران است فرمان شود که تو میتوانی
خرید دشمن آن در دست تست اگر این حق که بر برادر مسلمان داری بخشی و ابرای ذمهٔ او کنی این بهشت
ترا باشد پس وے راضی شود و بخشد و نیز در حدیث آمده است که در وقت سوال مومنان را در ستر رحمت
و کنف مغفرت خود در آرد و چنان پرسد که کسے نداند و گوید چنانکه در دنیا گناهان ترا پوشیدم امروز برحمت
خود بخشیدم و کتاب حسنات بدستش دهند و کافران و منافقان را فضیحت کنند و منادی در دهند که
الا لعنة الله علی الظالمین فسبحان ذی العدل القوی و الفضل العظیم سبحانه فضل وے کار خود میکند
لیکن ترس از عدل اوست **فرد** اگر در دهد یک صلاے کرم ❊ عزازیل گوید نصیبے برم ❊
این بیت را خواندی دیگری را بخوان **بیت** بتهدید اگر برکشد تیغ حکم ❊ بمانند کروبیان صم بکم ❊
در جاے میفرماید الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون و در جاے دیگر میگوید
لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون جز عجز و حیرت و بیچارگی کارے نیست ما را ایمان بهر دو باید آورد
باقی حکم اوست والله علی کل شیء قدیر و الحوض حق سید رسل را صلی الله علیه وآله وسلم روز
قیامت حوضے باشد که او را حوض کوثر گویند و آیه کریمه انا اعطیناك الکوثر را هم بدان تفسیر کرده اند
مسافت آن حوض یک ماه راه باشد آبش از شیر سفید تر بود و بویش از مشک خوش تر و کوزهای وے
از ستارهاے آسمان بیشتر و روشن تر هر که یکبار آب از وے بخورد دیگر تا ابد تشنگی گرد وی نگردد و تحدید
حوض بحسب مسافت مکانهای مختلف در احادیث ذکر یافته است و سبب اختلاف رعایت احوال
مخاطبان است چنانچه باهل یمن فرموده من صنعا الی عدن و باهل شام چیزے دیگر گفته و با هر کس
مسافتے که معلوم و متعارف وے بود ذکر کرده و در بعضے احادیث تحدید بزمان نیز ورود یافته مثل
مسافت شهر و غیر آن و خلاصهٔ معنی بیان سعت و عظمت اوست و گویند که هر پیغامبرے را حوضے
باشد بر قدر مرتبهٔ وے و قرطبی گوید که آنحضرت را هم دو حوض بود که نام هر دو کوثر است و در خبر آمده است

Marfat.com

که ساقی حوض کوثر علی مرتضی بود رضی الله عنه وکرم الله وجهه وامروز هر که سیراب محبت وتشنه لقاے او
نیست مشکل که ازان حوض آبے خورد ودر روایات آمده است که علی مرتضی فرموده است که هر که محبت ابو بکر
رضی الله عنه در دلش نبود قطرهٔ از آب کوثرش ندهم وَالصِّرَاطُ حَقٌّ پروردگار تعالی در روز قیامت
بر پشت دوزخ پلی بنهد از موے باریک تر واز تیغ تیز تر وجمیع خلائق را بفرماید که از وے بگذرند پس
بهشتیان از وے عبور کنند وبه بهشت درآیند بعضے چون برق خاطف وبعضے مثل باد وزنده وبعضی مثل
اسپ تیز رو وهکذا وعبور هر کس برحسب تفاوت مراتب عبور بر صراط مستقیم دین وعدالت او که این
صراط نمونه از وست ودوزخیان بلغزند ودر دوزخ افتند وظاهر کتاب مجید که فرموده است وان منکم
الا واردها آن است که این مرور وعبور که مستلزم ورود وحضور نار است عام باشد مر تمامه خلائق را
حتے الانبیاء وسید الرسل را صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین وبعضے ارباب مواجید گفته اند ما نا که حکمت
در امرار وگذرانیدن آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم آن باشد که بعضے عصاة امت که روزی چند بشومی
نفس خود گرفتار هاویهٔ نار مانده باشند نظارهٔ جمال وے ایشانرا مایهٔ غمزدائی وغمگساری ایام فراق گردد
ودر روایتے از ابن عباس رض آمده است که آنحضرت صلعم از عموم این آیت مخصوص است همه از نظر وی
بگذرند ووے در حضرت ایستاده باشد والحق چنین سزد اگر وے از بالای آتش بگذرد آتش
گلستان گردد آخر آتش به بندهٔ مومن فریاد کند که جُز یا مومن فان نورک اطفا لهبی ای مومن کامل
زود از سر من بگذر که نور ایمان تو زبانهٔ مرا کشت محمد رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم که نور انوار
مومنان باشد آتش دوزخ در برابر وے کجا ایستد نور وے که در ناصیهٔ حال خلیل بود چه کار کرد
اینجا که خود بیواسطه باشد تا چها کند وَالشَّفَاعَةُ حَقٌّ در خواستن رسل وانبیاء واولیاء واخیار وعلماء
وملائکه ایشانرا در بارگاه عزت آبروے دراه سخن باشد گناه گنهگاران را از پروردگار تعالی حق است
واول کسے که فتح باب شفاعت کند محمد رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم بود فردا ظاهر شود که او را در
درگاه خداوندی چه قدر جاه وعزت بوده است روز روز اوست وجاه جاه او اللهم بحق جاه محمد اغفر لنا وتمامه
عالمیان چون از شدت هول موقف بجان آیند وحیران شوند بطلب شفیع برایند تا درد ایشانرا درمانے کنند

Marfat.com

اول بنزد آدم صفی روند و گویند تو آن آدمی که پدر تمامه آدمیانی و پروردگارت بدست خود پیدا کرد و در
بهشت بزینت جای داد و مسجود ملائکه گردانید و اسمای تمامه اشیاء او را آموخت شفاعت کن ما را که سخت
روزے در پیش ما آمده است آدم صفی گوید که ایستادن درین مقام و دم زدن درین حضرت حد من
نیست از من هنوز آن شرمندگی که اکل شجره کردم و در فرمان الهی براه خطا رفتم نرفته است این کار مگر از
نوح آید پس آدم حواله بنوح کند و ایشان بنزد نوح بیایند و نوح با براهیم اندازد و ابراهیم بموسے و موسے
بعیسے تمامه این رسل اولوالعزم صلوات الله علیهم اجمعین شرمنده زلات خود باشند و هیچکس از دهشت
این مقام قدم پیش نتواند نهاد تا در حضرت خاتمیه محمدیه که سید رسل و شفیع روز محشر و مکرم بخطاب لیغفر لک الله
ما تقدم من ذنبك وما تأخر است بیایند و عرض حال خود نمایند پس وے برخیزد و در سراپرده
عزت و جلال درآید و در مقام محمود که در دنیاش وعده کرده بودند که عسے ان یبعثک ربك مقاما محمودا
و جز او را ایستادن درین مقام ممکن نباشد بایستد بسجده در رود حکم شود که سر از سجده بردار هر چه خواهی بخواه
و هر چه گوئی بگو پس سر از سجده بردارد و بزبانے که در آنوقت در آموزندش پروردگار خود را حمد و ثنا گوید و قسمے از
عاصیان را به بخشاید باز بسجده رود و قسمے دیگر را شفاعت کند و از سجدهٔ ثالث که سر بردارد گناهان تمامه
گنهگاران را به بخشاید پس هیچکس باقی نماند الا آنکه قرآن بخلود نار بر وے حکم کرده باشد یعنی کافران و منکران
این مضمون حدیثے است که در صحیح بخاری و مسلم مذکور است و از اینجا ظاهر شد که گناهان همه را وی در خواهد
و احتیاج بشفاعت دیگر نماند مگر آنکه گویند که این مخصوص باستان وے باشد یا دیگران را شفاعت در حضرت
وے بود و وی را در حضرت حق تعالیٰ والله اعلم و در حدیث دیگر آمده که بعد از شفاعت آنحضرت صلے الله
علیه و آله وسلم کسے باقی نماند الا کسانیکه در ایشان جز لا اله الا الله ذره نیکی نبود و سراسر معصیت و گناه
باشند پس اذن شفاعت ایشان در خواهد از درگاه عزت حکم آید اے محمد اینها خاصگان من اند......
ایشان را من خود بخود شفاعت کنم و از آتش دوزخ شان برآورم و بالجمله روز روز محمد است و جای جای
اوست و مقام مقام او و سخن سخن او و میدان میدان اوست و دیگران طفیلی اند و در قرآن مجید خطاب میرود و لسوف
یعطیك ربك فترضى ترا اے محمد اے محب من اے محبوب من و مطلوب من اے بندهٔ خاص من

Marfat.com

چندان نعمت دہم ورحمت کنم کہ رضی شوی ازمن تاہیچ آرزو دردل تونشکند اے محمد ہمہ کس رضاے من طلبند ومن رضای تو خواہد گفت من رضی نشوم تایک یک ازامت من بنیامرزی دگو بیند کہ این آیت کریمہ لَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ جَمِيْعًا مخصوص باین امت است وباقوم نوح این چنین خطاب رفتہ کہ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوْبِكُمْ بقاعدہ نحویہ لفظ من افادہ بعضیت کند اے بعض ذنوبکم بایشان کار بفضل مے رود وبادیگران بعدل امتہ مذنبۃ ورب غفور این امیدواری وبشارت گناہگاران رالبس است چون مہمان عزیز است طفیلی نیز عزیز خواہد بود **بیت** نومید نباشی گرت آن یار براند ✽ گرت امروز براند نکہ فردات نخواند ✽ تو امت او باش از آن وے شو وخود را بوے بسپار ہمہ آسان است مشکل تا انجا است کہ این نسبت درست نشدہ است بعد ازوے ہیچ مشکلے نیست صد ہزار گناہ درجنب ایمان بمحمد بپر کاہی نیرزد خود اگر نور ایمان در دل بندہ درآمدہ است ظلمت معصیت را در دل وے جای نخواہد بود غم ایمان باید خورد دیگر غم نیست سفیان ثوری رضی را دیدند کہ تمام شبش در گریہ وزاری گزشت گفتند چہ گریی خوش باش کہ بار گناہ بر گردنت نیست گفت گناہ اگر کوہے است نزد رحمت پروردگار برکاہے نیرزد گریہ ازان است کہ ایمان بسلامت بریم یا نہ **بیت** ایمان چو سلامت بلب گور بریم ✽ احسنت برین چستی وچالاکی ما ✽ سخنے ازباب شفاعت ماندہ است آن را تمام کنیم بدانکہ شفاعت را مواطن متعددہ است اول موقف عرصات ازبراے تخفیف شدت وقوف دران مقام وہیبت ودہشت وازدحام دوم تیسیر سوال ورفع حساب یا عدم مناقشہ دروے کہ من نوقش فی الحساب فقد عذب سیوم درعفو از اجراے حکم وامضای توقیع عذاب چہارم اخراج از ہاویہ نار ودرکات دوزخ پنجم دررفع درجات ونیل ثواب مثلاً گناہ گارے را پیش پادشاہے بیارند ودربارگاہش ایستادہ کنند پس یکے ازمقربان درگاہ برخیزد وشفاعت کند تاحکم شود آن گناہ گار را بنشانند وبپرسند وحساب گیرند باز درشفاعت رود تا ازوے حساب نگیرند واگرگیرند باسانی گیرند وگاہے باشد کہ بعد ازحساب وثبوت گناہ بزندان حکم کنند وبشفاعت ازان بگذرند ونفرستند وگاہی بعد اززندان فرستادن وعذاب کردن ازبند برآرند وبعد ازبرآوردن منصب عطا کنند پس ہرگنہگار زار درماندہ را امیدواری است کہ بشفاعت سید رسل صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باعلی مناصب قرب و

تفصیل مواطن شفاعت

Marfat.com

درجات بہشت برسد انشاء اللہ تعالیٰ ازینجا ظاہر شود کہ چہ میگوید بیت نصیب ماست بہشت ای
خداشناس برو که مستحق کرامت گناہگارانند و آنحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شفاعت بود عام
بر جمیع است بلکہ جمیع خلائق را وخاص چنانچہ اہل مدینہ و زوار قبر شریف و مکثرین صلوات را بر وی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم وحقیقت شفاعت را محققان گویند کہ عبارت است از انعکاس اشعۂ انوار رحمت کہ بر دل
سینہ کائنات صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از بارگاہ قرب وعزت بتابد بر دلہائے کہ بصفت محاذات ومقابلۂ
قلب شریف وے موصوفند بر مثال انعکاس فروغ آفتاب کہ بر آب تابد بدیوارے کہ مقابل آن باشد
واین محاذات ومقابلہ بتوجہ واتباع حاصل آید ولہذا اکثر آنچہ او را از اسباب نیل این سعادت داشتہ اند
از باب متابعت ومواظبت سنت سنیہ اوست این در شفاعت رفع درجات باشد والا در حصول شفاعت
مغفرت ذنوب محاذات ومقابلت در اصل ایمان کافی است ومؤثرترین عبادات وتوجہات درین باب
کثرت صلوات بر حضرت سید کائنات است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لیلاً ونہاراً وظاہراً وباطناً کلما ذکرہ
الذاکرون وکلما غفل عن ذکرہ الغافلون وباللہ التوفیق وَالْجَنَّةُ حَقٌّ وَالنَّارُ حَقٌّ بہشت ودوزخ
بران صفتے کہ در آیات واحادیث وقوع یافتہ است حق است ودر مکان جنت ونار اقوال است
گویند کہ جنت در آسمان است یا در آسمان چہارم یا فوق سبع سموات ونار در زیر زمین وبقولے بالای
آسمان وجماعۂ در ہر دو توقف کنند وتعیین مکان ہر دو بعلم الٰہی تفویض نمایند ودر شرح مقاصد میگوید
کہ نصے صریح در تعیین مکان جنت ونار ورود نیافتہ است ولیکن اکثر بر انند کہ بہشت بالائے آسمان
زیر عرش است ودوزخ زیر ہفت زمین ومشکل آنست کہ در قرآن مجید میفرماید کہ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمٰوٰتُ
وَالْاَرْضُ پس وجود آن در مکان معین از زمین وآسمان چہ صورت پذیرد حال آنکہ این قدر برائے
یکے از اہل جنت یا برائے یک جنت باشد چو البشر در تفسیر آمدہ است کہ عرض جنت مقدار عرض سموات
وارض بود وقتے کہ بیک دیگر پیچیدہ وچسپیدہ فرض کنند واحسن توجیہات آن است کہ چون نزد مردم
واسع تر از زمین وآسمان چیزے نبود تمثیل وتصویر وسعت جنت ونار بدان کرد واصل مراد مبالغہ
در بیان وسعت است نہ تحقیق وتحدید ودر حقیقت سعت جنات را جز پروردگار تعالیٰ کس نداند

بیان مکان جنت و نار

کمترین خانهای بهشت مقدار دنیا و ده مقدار دنیا بود والله اعلم و اما اعراف بمعنی مکانیکه درمیان
بهشت و دوزخ بود یعنی نه در نفاست و راحت بهشت و نه در خساست و محنت دوزخ بنقل صحیح و نص
قطعی ثابت نشده است و از بعضی سلف منقول است که او را حق تعالی برای اطفال مشرکین و اهل زمان
فترت وحی آفریده است و امام سبکی میگوید که من قول باعراف را ندانم که در حدیثی وارد و یافته است یا تصریح
یکی از علما بدان رفته باشد انتهی و آنکه در قرآن مجید میفرماید وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ
مراد بدان بلندیهای حجاب و سور یست که میان بهشت و دوزخ زده اند آنجا مردان باشند مثل انبیا
شهدا و خیار مومنین و علما یا ملائکه در صورت مردان که اهل بهشت و دوزخ را بسیما و علامت هر یک بشناسند
و خطاب کنند وَهُمَا مَخْلُوقَتَانِ مَوْجُودَتَانِ بهشت و دوزخ الآن موجود اند و مخلوق شده نه آنکه بعد از
قیامت شان پیدا آرند و خلق کنند و قصه آدم و حوا دلیل آنست بَاقِيَتَانِ وَلَا يَفْنَيَانِ وَلَا يَفْنَى
اَهْلُهُمَا بهشت و دوزخ بهشتیان و دوزخیان دایم و باقی باشند و فنا پذیر نشوند یکبار که مردند زنده
گردیدند دیگر تا ابد حیات و بقا است و آنجا موت را موت است وخلقتم للابد این باشد وَكُلُّ مَا
اَخْبَرَ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ اَشْرَاطِ السَّاعَةِ وَاَحْوَالِ الْآخِرَةِ حَقٌّ خبر داده پیغمبر ما
از علامات قیامت داده است مثل برآمدن آفتاب از مغرب که روز بر بستن در های توبه است و خروج دجال
و دابة الارض و نزول عیسی علیه السلام و نفخ صور و امثال آن از احوال آخرت از ابتدای قیام قیامت
تا دخول جنت بلکه هر خبری که وی داده و هر شریعتی که وی نهاده است حق است حاصل کلام
این است و تفصیل این معانی از کتب احادیث معلوم گردد اَلْاِيْمَانُ تَصْدِيْقٌ بِالْقَلْبِ وَاِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ
ایمان راست گو اعتقاد کردن بر پیغمبر است و اذعان و قبول رسالت اوست بدل و اقرار کردن بزبان و گواهی
دادن بدان و حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی است و اقرار لسانی علامتی است بران تصدیق از برای اجرای
احکام در ظاهر چه زبان ترجمان دل است و نیز اگر یکی گنگ باشد یا اکراه کنندش بر تکلم بکلمه کفر یا فرصت نیافت
و تصدیق بدل کرد و جان داد اقرار درین صورت شرط نباشد و ایمان بر مذهب اهل حدیث عبارت از تصدیق
اقرار و عمل است ایشان گویند الایمان تصدیق بالقلب واقرار باللسان وعمل بالارکان و تحقیق

Marfat.com

حقیقت اختلافی درمیان نیست ایمان کامل همین است که ایشان میگویند ایمان بے عمل ناقص است ولیکن
اصل ایمان همان تصدیق است، ایمان را مشابه درختے دان که تنه وے تصدیق است و اعمال و طاعات
که ثمرات ونتایج آن تصدیق اند بمقابله شاخ وبرگ وگل ومیوه و درخت بے شاخ وبرگ ومیوه درخت است
تام درختے از وے برنیفتد اما درخت برخوردار که کارآمدنی بود همان است که اینها داشته باشد همچنین ایمان
کامل همان است که مقرون بعمل صالح باشد و بے عمل ناقص و لیکن اسم حقیقت آن از وے برنیفتد و دلیل
برین سخن نص قرآن مجید است که مے فرماید ان الذین امنوا وعملوا الصالحات یعنی آن کسانیکه
ایمان آوردند و بآن هم عمل صالح نیز کردند سیاق این کلام دران نگر که اصل ایمان تصدیق است و عمل
صالح علاوه او وکمال اوست برمثال آنکه گویند فلان این را دارد و آنرا نیز دارد مفهوم سخن این است
که آن دو چیز مغایر یکدیگر باشند واگر هر دو یکے باشند پس سخن در متفاهم عرف راست نیاید وقائل آن را
نسبت بخطا کنند دیگر بدان که ایمان مجرد علم بصدق پیغمبر نیست صلے الله علیه وآله وسلم تصدیق دیگر است
وعلم دیگر تصدیق عبارت از اذعان وقبول است که آنرا بفارسی گرویدن گویند وان درحقیقت انصباغ
دل است برنگ قبول وتنوّر او بنور یقین وعلم جز دانستی بیش نبود تمامه کفار عرب علے الخصوص یهود نامهید
صدق پیغمبر را صلے الله علیه وآله وسلم میدانستند که کسے حقیقت پسر خود را اندک پیش چشم دیده زاینده شده
است یعرفونه کما یعرفون ابناءهم تمامه اخبار بعثت پیغمبر آخر الزمان وخصوصیت اوصاف
واحوال صورت وسیرت ومولد ومنشا ونام ونشان صلے الله علیه وآله وسلم در کتابهای ایشان مسطور
و برزبان ها مذکور بود وچندین از یهود از زمان موسے علیه السلام تا قریب دور نبوت بشوق دریافت
سعادت ایمان در مدینه منوره آمده توطن کردند و پدران مر پسران را وصیت میکردند که اگر شما بدریافت
زمان سعادت نشان پیغمبر آخر زمان مستسعد گردید سلام ما برسانید وپیغام مایان عرض کنید وبحقیقت
دانا تر وسابق تر درین علم از یهود کسے نبود وچون آفتاب نبوت طلوع کرد شقاوت ازلی در کار شد
وپرده خفاشی بر دیده بصیرت ایشان فرو هشت وحسد وعناد واستکبار در راه وبه کفر وانکار در ماندند بجا
حیران گردد که علم وعقل بے عنایت وهدایت ربانی کارگر نیفتد تا ثمرے نیارد وجحدوا بها واستیقنتها

معنی ایمان

Marfat.com

انفسهم ظلما وعلوا این است که گفته شده است فنعوذ بالله من علم لاینفع وقلب لایخشع علمی که راه بحق نماید جهالت است وَهُوَ لَا یَزِیْدُ وَلَا یَنْقُصُ چون ثابت شد که حقیقت ایمان تصدیق قلبی است وآن خود یکے است وتعدد را بوے راه نیست پس زیادت ونقصان در ایمان نبود چه زیادت ونقصان در عدد باشد که کثرتے وتعددے دارد واگر باوجود تصدیق اعمال داخل ایمان مے بود زیادت ونقصان عمل را بزیادت ونقصان ایمان راه میبود ولیس فلیس پس این قول که الایمان لایزید ولاینقص که از امام اعظم ابو حنیفه کوفی رضی الله تعالی عنه منقول است نه بے اشکال واشتباه رسته آمد وبحقیقت آن اشارت است بخروج عمل از حقیقت ایمان چنانچه مذهب اهل سنت وجماعت است فافهم وبالله التوفیق وَالْاِیْمَانُ وَالْاِسْلَامُ وَاحِدٌ ایمان واسلام یکے است لیکن غالب در مفهوم ایمان تصدیق قلبی وحال باطن است ودر اسلام خضوع وانقیاد ظاهر چنانچه آیت کریمه قَالَتِ الْاَعْرَابُ اٰمَنَّا الآیه ناظر دران است مقصود اینجا این است که هر که مومن است مسلم است وهر که مسلم مومن مغایرتے درمیان نیست وَلَا یَنْبَغِیْ لِاَحَدٍ اَنْ یَقُوْلَ اَنَا مُؤْمِنٌ اِنْ شَاءَ اللهُ تعالی خلافی درمیان علماء افتاده است که انا مومن ان شاء الله تعالی توان گفت یا نتوان گفت علماء حنفیه ازان منع کنند وشافعیه جائز دارند وباید که خلافے درمیان نباشد چه اگر در معنی تردد وشک در تصدیق وایمان قصد کنند روا نباشد چه شک وتردد منافی جزم ویقین است که حقیقت ایمان است واگر بقصد ترک وتیمن بذکر الهی ونفی عجب وتزکیه نفس وابهام عاقبت یا تردد در حصول ایمان کامل منجی که اولئک هم المومنون حقا بدان اشارت میکند گوید روا باشد ومع هذا نگوید بهتر تا صورت شک وتوهم وتردد در ایمان نبود وبدین بیان تحرز ... وَاِیْمَانُ الْبَاْسِ غَیْرُ مَقْبُوْلٍ باس در اصل بمعنی شدت وعذاب آید ومراد درینجا ... احوال آخرت است که در وقت حضور موت حاصل گردد ودر اخبار آمده است که هر یکے در وقت موت جاے خود را مے بیند مومن در بهشت وکافر در دوزخ پس چون کافر درینحالت ایمان آرد این ایمان وے معتبر نباشد چه ایمان باید که بغیب وباختیار بنده وقصد وامتثال امر مولی واطاعت فرمان وے تعالی باشد وایمان درینحالت ایمان بغیب نبود واضطراری بود چنانچه روز

Marfat.com

قیامت تمامہ کافران فریاد برآرند کہ رَبَّنَا اَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا اِنَّا مُوْقِنُوْنَ خداوندا
گوش ما شنوا گشت و دیدۂ ما بینا شد و بیقین دانستیم کہ آنچہ پیغمبران تو خبر دادہ بودند و کتاب تو بدان ناطق
بود حق است مارا بدنیا باز فرست تا ایمان آریم و عمل صالح کنیم و مستحق ثواب شویم این ایمان و اقرار و اعتراف
بحق در آنوقت فائدہ ندارد و تمامہ اہل حق از اول تا آخر اتفاق دارند کہ ایمان یاس مقبول نیست در
حدیث آمدہ است کہ ان اللہ یقبل توبۃ العبد ما لم یغرغر غرغرہ کنایت از حالت موت و شدت
سکرات و رسیدن روح در حلقوم است و در قرآن مجید میفرماید فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ اِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَاَوْا
بَاْسَنَا یعنے ایمان در ہنگام دیدن یاس و عذاب الٰہی نفع نکند و در جاے دیگرے فرماید کہ وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ
لِلَّذِيْنَ يَعْمَلُوْنَ السَّيِّاٰتِ حَتّٰۤى اِذَا حَضَرَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ اِنِّىْ تُبْتُ الْـٰٔنَ و شاید کہ استدلال
[illegible] آیت صحیح و صریح تر باشد چہ احتمال دارد کہ مراد برویت یاس در آیت سابقہ مشاہدہ علامات قیامت
[illegible] شمس از مغرب باشد چنانچہ بعضے مفسرین این آیۂ کریمہ را بدان تفسیر کردہ اند و این آیت آخر کہ یاد خواہیم
بصریح دلالت میکند بعدم قبول توبہ و ایمان در وقت حضور موت کما لایخفی و بدانچہ از دلائل و نصوص ذکر کردیم
ظاہر شد کہ توبہ از معاصی نیز در حالت یاس و غرغرہ مقبول نباشد چنانکہ ایمان و مذہب اکثر اشاعرہ
[illegible] و فقہا نیز ہمین است و نزد بسیاری از علما توبہ یاس مقبول است ولیکن ایمان یاس باتفاق و
اجماع مقبول نیست اکنون لازم آمد کہ باجماع است ایمان فرعون کہ در وقت ادراک غرق آورد مقبول
نباشد چہ زمان ادراک غرق زمان یاس از حیات است و وقت اضطرار است نہ محل اختیار و ہمین است معتقد
تمامہ علماء و مجتہدین و مشایخ و مقتدایان امت و لہذا وے در زبان شرع ہمہ جا مذموم و مقبوح و ضرب المثل
کفر و استکبار آمدہ و چندین آیات قرآنی ظاہر بلکہ نص در کفر و تقبیح و جہنمیت اوست فَاَخَذَهُ اللّٰهُ
نَكَالَ الْاٰخِرَةِ وَالْاُوْلٰى و جای دیگر میفرماید يَقْدُمُ قَوْمَهٗ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَاَوْرَدَهُمُ النَّارَ
ہر کہ لغت عرب را داند بفہمد کہ معنی یقدم قومہ آن است کہ او با قوم خود در آتش رود و وی پیشوا و سردار
ایشان باشد چنانچہ در مذمت امرء القیس کہ از متقدمین شعرای عرب است در حدیث واقع شدہ است
[illegible] الی النار و جای دیگر میفرماید وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُوْدُهٗ فِى الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوْٓا

Marfat.com

انهم الینا لا یرجعون استکبار کرد او یعنی فرعون و لشکر او در زمین بناحق و گمان برد او و لشکر او که ما ل
و بازگشت آنها بما که قهار و ذو البطش الشدیدیم نخواهد بود چنانچه کافران گمان میبرند فاخذناه وجنوده فنبذنا
هم فی الیم پس بقهر و عذاب گرفتیم او را و لشکر او را و انداختیم شان در دریای نیل فانظر کیف کان
عاقبة الظالمین پس ببین که عاقبت ظالمان و مستکبران و کافران که با خدا و پیغمبر خدا تکبر کردند بجزاے
آن در دنیا و آخرت رسوا شدند چگونه است وجعلناهم ائمة یدعون الی النار و گردانیدیم ایشان را یعنی
فرعون را و جنود او را امامان و پیشوایان اهل دوزخ که دیگران را بآتش دوزخ دعوت کنند ویوم القیمة لا
ینصرون در روز قیامت یاری و نصرت داده نشود ایشان را بلکه مخذول و مردود باشند واتبعناهم
فی هذه الدنیا لعنة ویوم القیمة هم من المقبوحین در روز قیامت او و جنود او از مذمومان
و مقبوحان اند حاصلش این است که دیدی دو وصف او این که از قرآن شنیدی و اگر وے مسلمان طاهر و مطهر
از دنیا رفته باشد هرگز او را اینچنین یاد نکردندی اگر اوصاف دیگر از علو و اسراف و ظلم و استکبار را احوال
ماضی وے که در حیات داشت حمل کنند صورتے دارد اما اینجا سگوید ویوم القیمة هم من المقبوحین
و هر که در سیاق این آیات نظر کند هرگز روا ندارد که این ضمائر و کنایات را درین آیت مخصوص بجنود
او دارند باوجود آنکه هر دو مذکور باشند و بالجمله هرگز معقول نیفتد که وے نزد خدا مسلمان پاک و مومن
صادق باشد و هیچ جا مدح او نگوید و بیان حسن خاتمت و خیریت عاقبت او نکند و خبر ندهد که ما را بنده بود
که در مدت عمرش کفر و عصیان ورزید و در آخر فضل و رحمت ما دستگیر حال او گردید بلکه همه جا مذمت و
ملامت او کند و وے هیچ جا بصفت ایمان و عنوان اسلام مذکور نشده الا درین آیت که مے فرماید
حَتّٰۤی اِذَاۤ اَدۡرَکَهُ الۡغَرَقُ قَالَ اٰمَنۡتُ اَنَّهٗ لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا الَّذِیۡۤ اٰمَنَتۡ بِهٖ بَنُوۡۤا اِسۡرَآءِیۡلَ وَ اَنَا مِنَ الۡمُسۡلِمِیۡنَ
سیاق و سباق این آیت نیز بر متامل خبیر مخفی نخواهد بود که چگونه است ظاهر ادای این سخن در آن است
که آن ظالم تمام عمر خود تکبر و اسراف و عتو و علو و کفر ورزید و موسے و هارون علیهما السلام در حق وے
و قوم وے دعا بهلاک و عذاب الیم کردند تا دم آخر که از حیات مایوس شد و مشاهده عذاب الٰهی کرد و بزبان داد
اسلام داد فرمان شد که اکنون ایمان و اسلام چه فائده دارد که عنان اختیار از دست رفته و چاره نماند

Marfat.com

آن همه کفر و فساد تو کجا رفت امروز ترا در دنیا نیز فضیحت و رسوا کنیم و مردهٔ ترا از قعر دریا برآریم و تماشا گاه کنیم
و محل عبرت عالمیان سازیم تا بدانند و عبرت گیرند که عاقبت کفر و طغیان و تکبر با خدا و رسول خدا فضیحت و رسوائی
است در دنیا و آخرت چنانکه فرمود فَاَخَذَهُ اللّٰهُ نَكَالَ الْاٰخِرَةِ وَالْاُوْلٰى اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ یَّخْشٰى
و آنکه امراة فرعون گفت قرة عین لی و لک لا تقتلوه الآیه مجرد ظن و حسبان بود و حکمت الٰهی در وے آن بود که
موسے علیه السلام باین گمان از دست ظالم خلاص شود و هلاک نگردد چنانکه اطفال دیگر را میکرد و این حیله و
فریب بود از آسیه رض در استخلاص موسی علیه السلام از دست آن ظالم با طلاع وے بر عاقبت حال وے
علیه السلام بفراست یا الهام و عاقبت حال و غایت کار التقاط وے خود آنست که فرمود فَالْتَقَطَهٗۤ اٰلُ
فِرْعَوْنَ لِیَكُوْنَ لَهُمْ عَدُوًّا وَّحَزَنًا ظاهر آن است که مراد حقیقت عداوت بود که در نفس الامر و عاقبت
حال باشد و هیچ پیغمبر با مسلمانان دشمن نبود اگر گویند که مقصود عداوتے است که در حال حیات داشت پس
گوئیم پس قرة عین بودن نیز باین حالت تواند بود و آنچه مفهوم قرآن مینماید این است والله اعلم باقی
وقوع ذمت وے در احادیث و اجماع امت از صحابه و تابعین و علمای مجتهدین و مشایخ متقدمین و
متاخرین بحال خود است اگر مفهوم قرآن و اشارت احادیث و تفصیلے آثار سلف ایمان و اسلام
و حسن خاتمت بود این همه مشهور و ضرب المثل کفر و طغیان نشدے روایت است که چون ابوجهل
لعین در غزوهٔ بدر کشته شد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود مات فرعون هذه الامة اگر فرعون
طاهر و مطهر از عالم رفتی تشبیه ابوجهل لعین که بالقطع از اهل جهنم است درست نبودی مگر آنکه گویند تشبیه
باعتبار عتو و استکباری است که در حالت حیات داشت و لیکن گوئیم در زبان شریعت و عرف دین
هیچ جا نیامده است که یکے را بعد از صحت توبه و حسن اسلام باعتبار حالت سابق که در کفر و عصیان داشت
مثل سازند و مشبه به گردانند لان الایمان یحط ما قبله و چندین از روسا قریش که مدتے عمر در کفر و عداوت
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بسر بردند و در آخر ایمان آوردند و با ایمان رفتند هرگز در شرع باعتبار حال
سابق بذمت و تشنیع للشان مذکور نشده خصوصا در قرآن مجید که باین کثرت و اشتهار و تغلیظ و تشنیع
که در بارهٔ فرعون واقع شده است و هیچ یکے از مشایخ طریقت نسبت ایمان و اسلام بوی نکرده مگر شیخ

Marfat.com

محی الدین بن عربی در کتاب فصوص و این قول یا مبنی است بر قبول ایمان یأس و معلوم شد که این خلاف
اجماع است یا نفی یأس از فرعون و یقین است که حالت ادراک غرق حالت یأس و حلول موت است
بخلاف مبادی غرق که آن را ادراک غرق نتوان گفت و چون ثابت شد اجماع بر کفر فرعون نفی یأس
از وے از برائے اثبات ایمان فائده ندارد و ایشان نیز در فتوحات مکیه در غایت تشنیع و اشد تکفیر
کرده اند در فتوحات میگویند که دوزخ را مراتب و درکات است بعضها اشد من بعض و درکه از درکات
او هست که برائے اهل عتو و استکبار بر حضرت رب العزت که اشد و اغلظ انواع کفر است آفریده اند
مثل فرعون و اشباه او اما درین کتاب یعنی فصوص برخلاف آن گفته است میگویند که اینجا مقصود
بیان محتمل آیت قرآنی است حتی اذا ادرکه الغرق قال آمنت الآیه نه تحقیق مذهب و معتقد ایشان همانست
که در فتوحات بیان کرده اند والله اعلم و بر تقدیریکه مذهب و اعتقاد ایشان ایمان فرعون بود دیگر را
چگونه عقد قلب بدان صورت بندد با وجود مخالفت اجماع تمامه امت که دلیل قطعی است از دلائل
شرعیه اینجا محل حیرت است غایت کار تغافل و اغماض است و تکلف در توجیه و تطبیق قول ایشان با مقتضاے
اجماع نه آنکه قول ایشان را مصادم و معارض اقوال تمامه اهل دین و ملت دارند و همین را مذهب گیرند
و اعتقاد کنند دیگر همه بباد فنا روند چنانچه از جهله اهل زمان مشاهده مے افتد نعوذ بالله من الخلل و الزلل
آخر عصمت در غیر انبیا نیست اگر خطائے در اجتهاد رود چه نقصان دارد چندین ائمه مذهب که مقتدایان
دین و متبوعان اهل عالم اند چندین جا خطا در اجتهاد کرده اند اگر در یک مسئله از ایشان نیز خطا رود چه شود
حیرت در آن است که با وجود اتفاق و اجماع امت برخلاف آن جزم و یقین بفرموده یک ذات چگونه
حصول پذیرفته است اگر اعتقاد آن است که حق از میان سائر امت بران ذات وقف است بگو که
دلیل بران چیست و اگر محض تقلید و اتباع است تقلید و اتباع اول از اهل فتوی و اجتهاد در امثال
این امور بهتر است و با حتیاط نزدیکتر اگر گویند که ایشان از ارباب کشف و یقین اند و چندان حقائق و
دقائق و معارف و مواجید از ایشان بظهور آمده است که با وجود آن خطا در مسئله شرعی امکان ندارد در جواب
ایشان درین کتاب گفته اند نے تفاوت در زیادت و نقصان از حضرت رسالت پناه است صلی الله

Marfat.com

علیه وآله وسلم این حکایت دیگر است اینجا دم نمیتوان زد والله اعلم بحقیقة الحال حقایق ومعارف ایشان
بحال خود است کلام اجمال است که در اینجا دم زند حقایق واحوال ومواجید مشایخ بر این وجهی که در رسالهٔ
سابقه تقریر کرده شد مسلم است این مسئله فقهی است سخن درست از زبان دلیل بود واین قدر
معلوم است که آدمی از سهو ونسیان خالی نیست وغیر انبیاء صلوات الله وسلامه علیهم از خطا وزلل
معصوم نه آخر شیخ در فتوحات میگوید وتابعان ایشان همه آن را نقل میکنند که در قرآن مجید آیتی در خلود
عذاب واقع نشده است اگر هست در خلود نار است ودخول نار مستلزم عذاب نیست پس خلود آن نیز
مستلزم خلود این نباشد وحالانکه چندین جا در قرآن مجید واقع شده است در سورهٔ مایده میفرماید وفی العذاب
هم خالدون ودر سورهٔ فرقان میگوید ویخلد فیه مهانا پس ها کنایت در فیه راجع بعذاب است ودر
سورهٔ الم تنزیل السجده وذوقوا عذاب الخلد ودر سورهٔ زخرف ان المجرمین فی عذاب جهنم خالدون با وجود
آن علم وکمال تتبع که ایشان دارند این غیر سهو چه باشد والله اعلم وبالجمله سخن آن است که در معتقدات
واحکام کفر وایمان از سواد اعظم بیرون نباید رفت وتابع ائمه مجتهدین باید بود خصوصا در مسایل اتفاقی واجماعی
ودر آداب واخلاق تابع مشایخ باید بود وحسن ظن واعتقاد بر ایشان باید داشت در توجیه وتطبیق کلام ایشان
با کلام علماء مجتهدین باید نمود ودر ریاضات ومجاهدات قدم سعی باید نهاد وکار کرد اگر استعداد کامل است
ونیت صادق ومجاهده قوی آنچه از احوال ومواجید وانوار کشف ویقین است خود بخود خواهد انداخت واز
تقول وتکلف وتقلید درین باب ملاحظه باید کرد واحتیاط باید نمود والله الموفق وفقنا الله وایاکم لما یحب
ویرضی شیخ ابن حجر مکی هیتمی در کتاب زواجر ذکر کرده است که علمای امت ومجتهدین از این آیت یعنی قول
وی سبحانه تعالی فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا اجماع کرده اند بر کفر فرعون وبر تقدیر تنزل
شک نیست در انعقاد اجماع بر آنکه ایمان بالله با عدم ایمان برسول وی صحیح ومعتبر نباشد پس بر تقدیر تسلیم
صحت ایمان فرعون بالله تعالی ایمان وی بموسی علیه السلام وجود نیافته ودرین آیت بدان تعرض نکرده
پس این ایمان وی نفع نکند اگر کافری هزار بار بگوید اشهد ان لا اله الا الذی امنت به المسلمون
مومن نگردد تا نگوید وان محمدا رسول الله واگر گویند که سحرهٔ فرعون نیز تعرض بایمان موسی علیه السلام

Marfat.com

نکردند و باوجود آن ایمان ایشان مقبول افتاد جوابش آنست که ممنوع است که سحره تعرض بدان نکردند هرگاه
که گفتند آمنا برب العالمین رب موسے وهارون در ضمن اضافت برب موسے وهارون ایمان بموسے نیز
وجود یافت بخلاف قول فرعون که گفت الذی امنت به بنوا اسرائیل یا آنکه ایمان سحره ایمان بخدا و معجزات موسے
است و ایمان بمعجزه رسول عین ایمان برسول است پس ایشان صریحا ایمان بموسے آوردند بخلاف فرعون
که در کلام وے اصلا ایمان بموسے علیه السلام مذکور نشده نه بصریح و نه باشارت بلکه ذکر بنی اسرائیل نه
موسے باوجود آنکه رسول اوست اشارت شد با آنکه وے هنوز بموسے کافر است و اگر گویند که از بعضے
صوفیه نقل کرده اند که ایمان نزد معائنه عذاب نافع است پس ادعاے اجماع بر کفر فرعون جائز نباشد
جوابش آنکه بر تقدیر تسلیم صحت نقل این سخن از صوفیه اهل اجتهاد که بر قول ایشان اعتماد و تعویل باشد
و مخالفت ایشان منع انعقاد اجماع کند بر ما وارد نشود و بر قول ما بانعقاد اجماع امت بر کفر
فرعون ضرر نکند زیرا که میگوئیم که حکم با کفر فرعون نه تنها از جهت عدم اعتبار ایمان باس است بلکه
از جهت عدم اعتبار ایمان اوست بالله تعالی بجهت عدم ایمان وے برسول وی موسے و اگر گویند که ابن   حکم ایمان یاس
عربی بصحت ایمان اضطراری قائل شده و بایمان فرعون رفته است جوابش آنکه این سخن از محی الدین ابن
عربی مسلم و مقرر نیست و عصمت از خطا مخصوص بانبیاء است و آیت قرآن و حدیث صحیح صریح اند در
بطلان ایمان باس و بعد از وجود آیت و حدیث التفات بتاویل کسے نتوان کرد و تفسیر ائمه از صحابه
و تابعین و مجتهدین که بعد از ایشان اند با موافقت حدیث و اجماع کفایت میکند در مقصود ما و چون
ثابت و واضح گشت که ایمان باس صحیح نیست ثابت شد که ایمان فرعون نیز ثابت نیست باوجود آنکه اگر
تسلیم کنیم که ایمان باس صحیح است عدم صحت ایمان فرعون باقی است از جهت عدم ایمان او بموسے
و هارون علیهما السلام و این ترجمه کلام شیخ ابن حجر است در کتاب زواجر باختصار و تلخیص والله اعلم
و هو الهادی بالبواطن والسرائر والصلوة والسلام علے السید الصادق المصدوق محمد و آله و اصحابه و اتباعهم
اجمعین وَالْكَبِيْرَةُ لَا تُخْرِجُ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ مِنَ الْاِيْمَانِ چون معلوم شد که اصل ایمان تصدیق قلبی
است و عمل جوارح داخل حقیقت ایمان نیست الا در ایمان کامل که بے عمل نباشد لازم آمد که اصل ایمان

Marfat.com

بی عمل باشد ولیکن بصفت نقصان ونقصان شئ را از حقیقتش خارج نگرداند بلکه از کمالش برآرد پس
ارتکاب گناه کبیره بندهٔ مومن را از ایمان کامل برآرد نه از اصل ایمان گناهگاری وبدکرداری بنده را کافر نگرداند
بلکه فاسق وعاصی سازد پس مومن دو قسم بود مطیع وفرمانبردار وآن مومن کامل بود وعاصی وبدکردار وآن
مومن ناقص باشد واطلاق اسم مومن وورود خطاب مسلمانی واجرای احکام مسلمانان بر فاسق
وعاصی در کتاب وسنت بسیار آمده است وصحابه رسول رضوان الله علیهم اجمعین بر جنازهٔ فاسقان وگناهگاران
نماز میکردند ودر مقابر مسلمانان دفن شان مینمودند وایشان را دعا واستغفار میکردند
پس معلوم شد که فاسقان وگناهگاران خارج از دائره اسلام نیستند وگناه دو قسم است کبیره و
صغیره وکبیره آنست که گناه بودن آن بدلیل یقینی معلوم شده باشد وبر خصوص آن وعیدی وارد شده
چنانچه [1] خون ناحق کردن و[2] زنا کردن و[3] لواطت کردن و[4] زن پارسا را که در حبالهٔ عقد مردی در آمده باشد
دشنام بزنا کردن و[5] از جنگ کافران اگر زیاده از دو چند مسلمانان نباشند گریختن و[6] سحر کردن
و[7] مال یتیم بناحق خوردن و[8] پدر ومادر مسلمانان را بناحق رنجانیدن و[9] در حرم مکه آنچه از
ارتکاب آن دران مکان شریف منع آمده است ارتکاب کردن و[10] ربو خوردن و[11] دزدی کردن و[12] خمر
وهرچه مسکر باشد خوردن و[13] گوشت خوک خوردن و[14] گواهی بدروغ دادن و[15] بی عذر گواهی پوشیدن
و[16] روزه ماه رمضان بی عذر شرعی خوردن و[17] نماز ناگذاردن و[18] نماز بی وقت کردن و[19] زکوة مال ندادن
و[20] سوگند دروغ خوردن و[21] قطع رحم کردن و[22] در کیل ووزن خیانت کردن و[23] با مسلمانان بناحق محاربه
کردن و[24] سب صحابه کردن و[25] مال برشوت گرفتن و[26] سعایت نزد سلطان کردن و[27] امر معروف ونهی منکر
با وجود قدرت بران ترک دادن و[28] قرآن را بعد از تعلم فراموش کردن و[29] جاندار را باتش سوختن و[30] زن را
بی فرمانی مرد کردن و[31] مرد را بر زن ظلم کردن و[32] میان مرد وزن جنگ وجدائی انگندن و[33] اهل علم وحمله
قرآن را اهانت کردن و[34] از مغفرت خدا نا امید بودن و[35] از عذاب او امین شدن این جمله را مولانا جلال الدین
دوانی از سعد ایلسی که از اصحاب شافعی است نقل کرده است وبعضی علما زیاده بران نیز کرده اند وضابطه
آن است که هرچه در شرع بران وعیدی وارد شده وبیقین معلوم گشته گناه کبیره است وگناه صغیره

عبد الرحمان ۲۰۲ ۹۸

Marfat.com

آنکه نه این چنین باشد و کار و بار صغیره چندان صعوبت ندارد چه اجتناب ازان دشوار است و بمذهب مختار در تقوی نیز معتبر نیست اگر اصرار و استمرار نداشته باشد و اصرار بر صغیره کبیره دیگر است و مرتکب گناه کبیره هرچند بنقصان دین و ضعف ایمان موصوف است و لیکن با وجود آن مومن است و از دائره اسلام خارج نه و خوارج مرتکب کبیره بلکه صغیره را نیز کافر گویند و بطلان این مذهب بوضوح پیوست و نزد معتزله فاسق نه مومن است و نه کافر و این اول مسئله ایست که در دین مسلمانی برخلاف اجماع مسلمانان حادث شده و ایشان نیز اول فرقه اند که رخنه در بنائے مسلمانی انداختند و براه متابعت عقل و هوا رفتند و ظواهر نصوص را تغییر و تاویل کردند خذلهم الله و این مذهبی باطل و رائے سخیف است حق سبحانه تعالے تمامه بندگان خود را دو قسم ساخته است و فرموده **وهو الذی خلقکم فمنکم کافر و منکم مؤمن** قسمے دیگر نیست و تحقیقت ایشان قدر تصدیق و ایمان بمحمد صلے الله علیه و آله وسلم نشناختند که در جنب قوت و نورانیت وے جمیع گناهان و معاصی مضمحل اند همچنانکه حسنات با کفر سود نکند سیات بر ایمان نیز غالب نیاید و ضرر نکند الا کمال ایمان را مگر آنکه بطریق استحلال و استخفاف بود یعنی حرام را حلال داند و گناه را سبک پندارد و این خود عین کفر است و منافی تصدیق و لیکن اگر حرام را حرام داند و گناه را گناه اعتقاد کند و لیکن بحکم بشریت و غلبۂ شهوت بلغزد کافر نگردد زیرا که این منافات ندارد با تصدیق قلبی که حقیقت ایمان است دل وے ایمان آورده است و مسلمان شده و لیکن جوارح و اعضائے او بفرمان دل نمیروند خصوصاً وقتے که مقارن باشد با خوف عذاب و امید مغفرت و عزم توبه و با وجود این مغرور نباید بود که شومی گناه صفائی قلب و تازگی ایمان را چنان برد که نام و نشان ازان نگذارد و دل را سیاه گرداند و قساوت آرد و بیک درجه از کفر نزدیک سازد و اگر عادت شود و دوام پذیرد مشکل که در ورطۂ کفر نیفگند در خبر است که چون گناه از بنده صادر گردد نقطۂ سیاه بر دل وے نشیند اگر توبه کند بحال اصلی باز آید و الا آن سیاهی شیوع پذیرد و صفحۂ دل را بتمام گیرد و اگر همچنین ظلمت معاصی متراکم و متواتر گردد و خطیئات و سیئات احاطه کند و سیاهی سویدائے دل را در گیرد دیگر قبول ایمان و استماع سخن حق را جائے نماند و ختم و

شومی گناه صفائی قلب را نام و نشان نگذارد

Marfat.com

وطبع درین کہ گویند این است کلا بل ران علی قلوبهم وطبع الله علی قلوبهم وختم الله
علی قلوبهم اشارت بدان است پس معصیت اگرچه مومن را از ایمان بیرون نیارد اما خوف آنست که
رفته رفته آخر بکفر کشد اصل سلامت در وقوف بر حد ضروری است و آن بیش از سه چیز نیست لقمه که سد جوع
کند و خرقه که ستر عورت شود و مکانے که از سرما و گرما بوے پناه گیرد و تجاوز از حد ضرورت بتوسعه در مباحات
کشد و توسعه در مباحات بوقوع در شبهات و مکروهات آرد و وقوع در مکروهات بارتکاب محرمات رساند اینجا
سرحد دار اسلام تمام شد از ان طرف دیگر دار کفر است نعوذ بالله من ذلک و بالجمله راه ترقی و تنزل بجانب
کمال و نقصان باین دو طریق رود اول ایمان و واجبات و سنن و نوافل و استقامت و ثانی ضرورت
مباح و مکروه و حرام و کفر حقیقت کار و سلامت حال درمیان خوف و رجا است والله الهادی و اهل الکبائر
من المؤمنين لا يخلدون في النار وان ماتوا من غير توبة چون بارتکاب کبیره کافر نگردد و بآیات
و احادیث ثابت شده که همیشه بودن در آتش دوزخ مخصوص کافران و منکران است لازم آمد که
گنهگاران و مرتکبان کبائر همیشه در دوزخ نباشند اگرچه بے توبه از عالم روند چندگاه که قادر حکیم جل شانه
خواهد ایشان را در دوزخ بدارد و پاک گرداند باز ایشان به بهشت درآرد و تا ابدالاباد از انجا بیرون نیایند و امام
حکیم ترمذی در نوادر الاصول در حدیثے که از ابو هریره آورده است گفته مکث بعضے از عصاة
در دوزخ ساعتے بیش نباشد و بعضے روزی و بعضے ماہے و بعضے سالے و بیشتر و دراز ترین مدت مکث
عصاة در نار مقدار عمر دنیا بود که هفت هزار سال است نعوذ بالله من ذلک و ابن ابی حاتم و ابن شاهین
مثل آن از حدیث امیر المومنین علی رض نیز آورده اند قال الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك
لمن يشاء حق سبحانه و تعالے خبر داده است که شرک را یعنے کفر را هرگز نه بخشد باقی در مشیت اوست
از صغائر و کبائر با توبه و بے توبه هر کرا خواهد به بخشد و هر کرا خواهد بگیرد یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
پس حاصل کلام آن آمد که آدمیان دو قسم اند مومن و کافر و مومن دو قسم است مطیع و عاصی و عاصی
نیز دو قسم بود تائب و غیر تائب کافر مخلد است در نار اجماعا و مطیع و تائب مخلدند در جنت بالاتفاق
و عاصی غیر تائب در مشیت پروردگار تعالی است اگر خواهد بقدر معصیت عذابش کند و بدوزخ فرستد

Marfat.com

بازش اخراج کند و به بهشتش در آرد و اگر خواهد عفوش کند بشفاعت بانے شفاعت ونے سابقه عذاب
بهشتش فرستد یعذب من یشاء و یغفر لمن یشاء این بود و آحادیث در باب عفو و مغفرت گناه گاران
بسیار است یک حدیث آن بود که در باب سوال کرده ایم و نیز و یک با آن حدیث است که الله تعالی بنده را در
حضرتش ایستاده کند و او را بر نامه اعمالش واقف گرداند پس ببیند که دران جز سیئات چیزے نیست و بر پشت
نامه که بجانب خلائق بود همه حسنات نوشته تا دیگران از وے جز حرف حسنات نخوانند و سیئاتش از نظر
اغیار مستور ماند پس بفرماید وے سبحانه تعالے اے بندهٔ مومن در دنیا گناهان ترا پوشیدم
و امروز آمرزیدم دیگر به بهشت رو که تا ابد جاے تو آن است و این همه بحکم اوست تعالی عقل را درینجا
مدخلے نیست که گوید که چرا کفر نه بخشد و چرا یکے را بخشد و دیگرے را بگیرد یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
پس ظاهر شد که حکم او چنان است که در وعده خلاف نرود و در وعید تواند که خلاف کند این محض
کرم اوست عادت کریمان این است اگر وعدهٔ انعام و احسان کنند البته وفا کنند که الکریم اذا وعد وفا
و اگر بقهر و عذاب بترسانند بوجود نیارند و بعضے بر این اند که خلاف در وعده و وعید او قطعا نرود و الا
کذب اخبار او لازم آید تعالی عن ذلک جوابش آن است که بقرینهٔ اقتضاے کرم در اخبار وعید شرط
مشیت مقدر بود و اگرچه تصریح بدان نکرده باشد و خبر وعده حتما مقتضیا باشد و آیات و احادیث
که درانجا تصریح بمشیت وقوع یافته است نیز قرینهٔ آن تواند بود یا خود مراد از اخبار وعید استحقاق
عذاب است نه وقوع بالفعل یا مراد بدان انشاء وعید است نه حقیقت اخبار پس کذب و تبدیل
لازم نیاید فافهم والله الموفق وهو اعلم ویجوز العقاب علی الصغیرة چون ما دراے کفر از گناهان در مشیت
پروردگار ماند و صغیره نیز گناه است مواخذه و عقاب بران نیز جائز باشد والله تعالی ارسل رسلا
من البشر الی البشر مبشرین و منذرین و مبینین للناس ما یحتاجون الیه من امر الدنیا
والدین بر پروردگار تعالی هیچ چیز واجب نباشد نه بمعنی آنکه در فعلے از افعال لجا و مضطر گردد زیرا که وے
تعالی فاعل مختار است هرچه کند باراده و اختیار کند نه بضرورت و اضطرار و نه بمعنی آنکه عقل حکم کند
بوجوب آن بر وے زیرا که عقل محکوم اوست نه حاکم الا آنکه وے تعالی بفضل و کرم و رافت و رحمت خود

Marfat.com

چیزے چند را کہ سبب بقاے عالم وکمال افراد انسانی وصلاح معاش ومعاد ایشان باشند مثل رزق
دادن بندگان وہدایت ایشان وفرستادن پیغمبران بر خود لازم گردانیده وضامن شده واین در حقیقت
نه وجوب است بلکه اجراے سنت وعادت است که بفضل عمیم خود میکند وچون عامۂ خلق را استعداد
وقابلیت استفاضه از جناب تقدس بواسطهٔ لحوق واتصال بملکوت اعلی نبود بعضے از ومیان را
برگزیده وعلم ذات وصفات وافعال خود وانچه صلاح مبدأ ومعاد ایشان در ان باشد بیاموخت وبسوے
خلق فرستاد تا دعوت شان کنند وہدایت نمایند وانچه در دنیا وآخرت بدان محتاج اند از علم وعمل
ایشان را بیاموزند ونیز حق تعالی بہشتے آفرید ودوزخے وبہشت را جاے نیکوکاران ساخت ودوزخ را
محل بدکاران ومعرفت کارہا که به بہشت رساند واز دوزخ باز دارد بمجرد عقل ممکن نبود پس انبیا را برانگیخت تا
آن کارہا را بخلق تعلیم کنند وبدان دلالت نمایند تا دیگر خلق را حجتے وعذرے نماند چنانچه فرمود لئلا یکون
للناس علی الله حجة بعد الرسل وقوله تعالی وما ارسلناك الا رحمة للعالمین وبحقیقت مواد واصول
جمیع علوم ارضی وسماوی وکمالات عملی وعلمی بوساطت حضرات انبیا بخلق رسیده است مبدأ ومنبع علم جز وحی
آسمانی نیست وتمامۂ علما وحکما استنباط واستنتاج علوم از انجا نمایند واز ان سرچشمه آب خورند وتوانند
که بقیاس واجتہاد وریاضات ومجاہدات چیزے چند بران بیفزایند وآن را شرح وتفسیر کنند وتقریر
وتحریر نمایند وسبب مخالفت ومباینت بعضے علوم بشرائع آن تواند بود که چون سنت الہی وحکمت بالغۂ وے
بر نسخ شرائع وتبدیل ادیان رفته است گروہے بر شریعت اولے ودین سابق ماندند وبراه متابعت
پیغمبر لاحق نرفتند وفرقۂ دیگر به تحریف وتصحیف چیزہا بران افزودند وتغیرات دادند وجماعۂ دیگر نیز
باشند که بحکم عقل بوالفضول واوہام وخیالات باطله جمله از ہذیانات واباطیل برروے کار آورده
ابواب قیل وقال باز کرده باشند واعتقاد آنکه حکما وعقلا بمجرد ریاضت واستدلال بے آنکه مواد و
مبادی آن منتہی بتعلم وتلقی از مشائخ واساتذه که نقلۂ علوم ورواة اخبار انبیا اند ایجاد علوم کرده اند
در غایت بعد است طریق تحصیل علم تعلم است باقی فہم واستنباط است چنانچه در حدیث آمده است
انما العلم بالتعلم والحلم بالتحلم اشارت میکند که طریق اکتساب علم وعمل وخلق تعلم وتادب

Marfat.com

وتحلق است وَاَیَّدَهُمُ اللّٰهُ بِالْمُعْجِزَاتِ الْبَاهِرَةِ وَالْاٰیَاتِ السَّاطِعَةِ الْمُفِیْدَةِ لِلْیَقِیْنِ چون ہر
دعوی را برہانی باید وہر مدعی را دلیلے انبیا صلوات اللہ علیہم اجمعین کہ دعوی رسالت وسفارت میکنند
میان پروردگار وخلقت او برہان صدق ایشان معجزات است ومعجزہ عبارت است از خارق عادتے
کہ بردست مدعی نبوت بروفق دعوی وے ظاہر گردد وغیر وے از اتیان مثل آن عاجز آید خارق
عادت یعنی حکیم مطلق تمامہ امور را باسباب وابستہ ساختہ است وسنت الٰہی بر آن رفتہ کہ
آن امر را بے آن سبب ایجاد نکند این معنی عادت است وگاہے بقدرت خود خرق این عادت کند
وآن را بے سبب بردست رسول خود پیدا آرد تا دلیل بود بر رسالت وے ومعجزہ فعل الٰہی است
نہ فعل رسول زیرا کہ خرق عادت پروردگار تعالیٰ از بندہ ممکن نباشد ودلالت معجزہ بر صدق نبی
یقینی است ونزد مشاہدہ معجزہ بے اختیار علم بصدق نبی حصول پذیرد ونفس در تصدیق بے طاقت وبیچارہ
گردد ومجال انکار بروے تنگ آید این خاصیت نفس است وجبلیت اوست وچون دعوی بلند بود
برہان نیز بر اندازۂ او آید چہ معجزہ از عالم قہر وقدرت است کہ در غلبہ وسطوت آن پاے ثبات بجاے خود
نماند وعنان اختیار از دست رود وبخلاف دلائل عقلیہ لفظیہ کہ گرہے چند است کہ در رشتۂ خیال
وباد ہوا افتادہ ولہذا الزام خصم واسکات وے بدان در غایت دشواری بود وہرگز راہ نزاع وجدال را
بر نہ بندد چنانکہ از دلائل کلام وفلسفیات ظاہر گردد وہر کہ بعد از معجزہ دیدن کافر ماند کفر او جز بعلت
عناد وسابقۂ شقاوت ازلی نباشد وَاَوَّلُ الْاَنْبِیَآءِ اٰدَمُ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَاٰخِرُهُمْ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اول پیغمبران آدم است علیہ الصلوٰۃ والسلام وآخر ایشان محمد رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم لقولہ تعالیٰ ولکن رسول اللہ وخاتم النبیین چون مقصود از بعث آن حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اکمال دین وتتمیم مکارم اخلاق بود بعد از حصول این مقصود بر وجہ اتم واکمل
بعد از وے احتیاج بہ پیغمبر دیگر نباشد وبوجود علما وخلفاے او کہ حاملان وحافظان ملت اویند
کفایت بود وَالْاَوْلٰی اَنْ لَّا یُعَیَّنَ عَدَدُهُمْ باید کہ در تسمیہ انبیا صلوات اللہ علیہم اقتصار بر عدد معین
نکنند اگرچہ در بعض احادیث وقوع یافتہ کہ تمامہ انبیا یک لک وبیست وچہار ہزار اند زیرا کہ در قرآن مجید

میفرماید مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ مے فرماید قصه بعضی انبیا را
بر تو نخوانده ایم یعنی نام ایشان را بر تو نبرده ایم و احوال ایشان را با تو نگفته ایم و تواند که این خبر در یک وقتی باشد
بعد از آن گفته باشد اگرچه در نص کتاب نباشد بر هر تقدیر احتیاط در ابهام و اجمال است والله اعلم
دیگر بدانکه در نبوت ذوالقرنین اختلاف است بعضے برانند که وے پیغمبر است و اکثر برانند که بادشاہے
مسلمان عادل و حق همین قول است و منقول از امیر المومنین علی رضی الله عنه نیز همچنین است
و بعضے او را از ملائکه دارند این سخن در غایت بعد است و در نام وے نیز اختلاف است مشهور آن است
که نام وے اسکندر است و عبدالله و مرزبان و مرزبی و هرمس و غیر آن نیز گفته اند و این اسکندر ابن
فیلقوس رومی است و مصاحب خضر است که طلب چشمه آب حیات کرد و نیافت و اسکندر یونانی دیگر
است که مصاحب ارسطو از اولاد یونان بن یافث بن نوح است کذا قیل والله اعلم و ذوالقرنین بقول
اکثر در زمان ابراهیم خلیل الله بود و بقولے بعد از موسے عم و بقول ابن عبدالحق که از ائمه علمای حدیث
و تفسیر است بعد از عیسے علیه السلام بود گفته اند چهار کس مالک تمام دنیا از مشرق تا مغرب بوده اند
دو مسلمان یکے سلیمان و دیگر ذوالقرنین و دو کافر نمرود و بخت نصر که بعد از نمرود بود و پنجم امام محمد مهدی
خواهد بود که در آخر الزمان پیدا شود و در تسمیه اسکندر بذوالقرنین اقوال است قول وهب بن منبه
آن است که وے مالک دو قرن بود یعنی دو جانب زمین که مشرق و مغرب است یا روم و فارس یا
روم و ترک و قول حسن بصری آن است که وے دو گیسو میگذاشت از آنجهت او را ذوالقرنین میگفتند
و بعضے گفته اند که سر وے دو شاخ بود مثل شاخهای گاو و بقولے وے دو قرن پادشاهی کرد و مروی از
امیر المومنین علی مرتضے کرم الله وجهه آن است که در جهاد بر هر دو جانب سر وے زخم رسید از آن ش
ذوالقرنین گفتند و از ابن کواء که از اصحاب علی مرتضی رض بود پرسیدند که ذوالقرنین پیغمبر بود گفت لا مردی
صالح بود که بر جانب راست سر وے در طاعت خدا زخمے رسید و بمرد حق تعالیٰ او را باز زنده گردانید
پس بجانب چپ وے زخمے رسید و بمرد باز زنده نه شد از آن باز نام او ذوالقرنین مے گفتند و بعضے
گویند که وے در خواب دید که بآفتاب رسیده و دو قرن یعنی دو جانب او را گرفته است و این خواب را با قوم

Marfat.com

خود باز گفت نامش ذوالقرنین کردند والله اعلم و در نبوت لقمان که گویند ابن اخت ایوب علیه السلام
و بقولے ابن خاله وے بود نیز اختلاف است صحیح آنست که وے حکیم و ولی بود و بقولے پیغمبر بود آورده
اند که وے هزار پیغمبر را خدمت کرده و تلمذ نموده بود و از ابن عباس منقول است که لقمان نبی بود و ملک نبود
بنده سیاهی بود که گوسفند میچرانید حق تعالی او را برگزید و حکمت و نبوت و عقل داد و در کتاب
خود ذکر وے کرد و اما خضر علیه السلام اصح آنست که وے نبی است معمر و محجوب از ابصار و تا روز قیامت
باقی است از جهت شرب آب حیات راو بعضے بر آنند که وے ولی است و اما قول بآنکه وے ملک است
باطل است و وے بقول جماهیر اهل علم و صلاح زنده است و وے نیز دتا قرآن برداشته نشود و حافظ
ابن حجر در شرح صحیح بخاری گفته حق آن است که وے نبی است و سخاوی نیز موافق آن گفته و
قسطلانی در شرح بخاری ذکر کرده است که خضر بفتح خا و کسر ضاد و کسر خا و سکون ضاد نام او بلیان
بن ملکان است و بعضی گویند که وے پسر فرعون است و این قول بغایت غریب است و نادر و بعضی گویند
که ابن مالک است که برادر الیاس بود و بعضے گویند که پسر صلبی آدم علیه السلام است والله اعلم و بالجمله باتفاق
مشائخ صوفیه و بقول جماهیر علما خضر در حیات است و جماعه از محدثین مثل امام بخاری و ابن المبارک
و حربی و ابن جوزی انکار حیات او مے کنند انتهی و تمسک منکران بآن حدیث است که آنحضرت قریب
زمان رحلت خود فرمود که هیچ جانداری که بروے زمین است بعد از صد سال باقی نماند و این را تاویلات
است و ملاقات او مر اولیاء الله را بشهرت رسیده است و وے آنحضرت را ملاقات کرده و تعزیت اهل بیت
بعد از فوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و قول آنحضرت لو کان الخضر حیا لزارنی مشعر از ملاقات
بود و بنای این ملازمت بر عرف و عادت است و وے نقل احادیث از آنحضرت کرده است که بعضے
مشائخ آن را از وے شنیده اند و در نبوت مریم و آسیه و ساره و هاجره و حوا و ام موسی و نام او یوخابذ است
علیهن السلام نیز قولے آمده است صحیح آن است که نبوت مخصوص مردان است و در بعض قرآن
مجید میفرماید و ما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحی الیهم اگرچه نسبت وحی یا ذکر با انبیا با این نساء
مذکورات واقع شده باشد اما از انجا جزم نبوت نتوان کرد و مراد از وحی اعلام و الهام است چنانچه فرموده است

Marfat.com

وَاَوحی ربك الی النحل وذکر با انبیا از جہت تشریف واکرام است واللہ اعلم وَکُلُّهُمْ کَانُوْا مُبَلِّغِیْنَ
عَنِ اللّٰہِ صَادِقِیْنَ مَعْصُوْمِیْنَ غَیْرَ مَعْزُوْلِیْنَ انبیا صلوات اللہ وسلامہ علیہم ہرچہ گویند راست
گویند و ہر خبر کہ دہند از جانب خدا دہند و ہر امر و نہی کہ کنند بفرمان وے تعالے کنند و از گناہان
معصوم باشند چون بحکم معجزہ دعوے رسالت ثابت شد لابد ہرچہ رسول گوید از مرسل گوید ما علی
الرسول الا البلاغ واگر دروغ گویند حکمت ارسال باطل گردد واگر خود بیفرمانی حق کنند معصیت ورزند
و مردم نفرت گیرند و امر نصیحت و ارشاد تمشیت نیابد و عصمت ایشان از دروغ و از کبائر مطلق است یعنی عمداً
و سہواً و از صغائر عمداً نزد بعضے صدور کبیرہ سہواً و صغیرہ عمداً جائز باشد مگر آنچہ موجب نفرت و دال بر خست
باشد مثل سرقہ لقمہ و تطفیف حبہ و مختار نزد جمہور اہل سنت آن است کہ ایشان معصوم اند از کبائر عمداً و سہواً
[illegible] است بعظمت منصب و علو مرتبت ایشان صلوات اللہ علیہم اجمعین کذا ذکر بعض فقہاء المحدثین من
اہل المدینہ فی شرح القصیدۃ الامالیۃ و اما وقوع سہو و نسیان بر ایشان در آنچہ متعلق برسالت و ابلاغ احکام
است جائز نیست و در غیر این سہو در افعال جائز است چنانچہ در باب سجود سہو معلوم شدہ است و آنچہ
از خطایا و زلات از حضرات انبیا منقول است بعضے از آنہا صحیح نیست و بعضے کہ صحیح است آن را محامل و تاویلات
است کہ در کتب مذکور است و ظاہر آن را معتقد نباید بود و انبیا معزول نشوند و مرتبہ نبوت و رسالت کہ حق
تعالیٰ بفضل و کرم خود بخشیدہ است از ایشان باز نگیرد و مقام نبوت و رسالت بعد از موت ثابت است و خود
انبیا را موت نبود و ایشان حی و باقی اند و موت ہمان است کہ یکبار چشیدہ اند بعد از ان ارواح را
با بدان ایشا اعادت کنند و حقیقت حیات بخشند چنانچہ در دنیا بودند کامل تر از حیات شہدا کہ آن
معنوی است و نسخ شریعت عزل نبوت نیست و اولیا از خوف عزل و خوف خاتمت در دنیا ایمن
نباشند و بعد از موت اگر بر ایمان رفتند مومن اند و ولی چنانچہ در حالت منام مثلاً و در استعانت
و استمداد از قبور فقہاء را سخن است ایشان گویند کہ زیارت قبور در غیر انبیا علیہم السلام از برای عبرت
و اعتبار و تذکر موت بود یا از برائے ایصال نفع و استغفار برائے موتے باشد چنانچہ فعل آنحضرت
در زیارت بقیع بصحت رسیدہ است و مشائخ صوفیہ قدس اللہ اسرارہم گویند کہ تصرف بعضے اولیا در

Marfat.com

عالم برزخ دائم و باقی است و توسل و استمداد بارواح مقدسه ایشان ثابت و مؤثر و امام حجة الاسلام
محمد غزالی میگوید که هر که در حیات وے بوے توسل و تبرک جویند بعد از موتش نیز توان جست و این سخن موافق
دلیل است چه بقاے روح بعد از موت بدلالت احادیث و اجماع علما ثابت است و متصرف در حیات
و بعد از ممات روح است نه بدن و متصرف حقیقی حق تعالی است و ولایت عبارت از فنا فی الله و بقا
بدوست و این نسبت بعد از موت اتم و اکمل است و نزد ارباب کشف و تحقیق مقابله روح زائر بارواح
مزور موجب انعکاس اشعه لمعات انوار و اسرار شود و در رنگ مقابله مرآت بمرآت و اولیا را ابدان مکتسبه
مثالیه نیز بود که بدان ظهور نمایند و امداد و ارشاد طالبان کنند و منکران را دلیل و برهان بر انکار آن نیست
یکے از مشائخ گفته است که چهار کس از اولیا را دیدم که در قبر خود تصرف میکنند مثل تصرف ایشان در حالت
حیات یا بیشتر از آن جمله شیخ معروف کرخی و شیخ عبد القادر جیلانی و دو دیگر را از اولیا نیز شمرده و شرح
این سخن بسطی طلبد اگر خدا خواسته است در رساله دیگر به تفصیل ذکر آن تقریب افتد لمحه از آن در کتاب
جذب القلوب الی دیار المحبوب که بیان احوال مدینه منوره میکنند نیز مذکور شده است والله اعلم
و افضل الانبیاء محمد صلی الله علیه و آله وسلم ثبوت نبوت آنحضرت بمعجزات باهره و آیات
ساطعه اوست که بتواتر منقول شده و هر پیغمبرے را معجزه مخصوص بود از یک جنس یا دو جنس و آنحضرت را
معجزات از هر جنس بود و فراوان بود و از ینجا ظاهر شود که او در جمیع اجزاے عالم از ارض و سما و ملک و ملکوت
تصرف بود و جمیع کمالات که در ذوات مقدسه انبیاے سابق مودع بود در ذات شریف او بازیادتیها
موجود بود ع آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری چنانچه فرموده انا سید ولد آدم ولا فخر و ولد آدم
و بنی آدم در عرف بمعنی نوع انسان آید تا آدم نیز در مفهوم آن داخل بود و حدیث آدم و من دونه
تحت لوائی در مقصود ظاهر تر و صریح تر است و فضیلت بعد از آن حضرت ابراهیم خلیل الله راست و
بعد از وی موسی و عیسی و نوح راست و این پنج تن اولو العزم اند که بزرگترین و فاضلترین رسل اند و صبر
و مجاهده ایشان در راه حق از همه بیشتر است و اعظم معجزات وے صلی الله علیه و آله وسلم قرآن مجید است
که از صفات الهی و کلام قدیم اوست عز و علا و باقی است بر مر دهور و اعصار و معجزات دیگر ظاهر شده اند

Marfat.com

بوده‌اند شنیدالانقل متواتر که در حکم مشاهده است از آنها باقی است و اوضح براهین و بینات بر صدق آن حضرت

و قرآنیت قرآن این آیت است که برملا بر سر جمیع فصحا و بلغای قریش که افصح فصحای عرب و الد خصام

دین و اشد اعدای سید المرسلین بودند برخواند و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة

من مثله نظاهر از جنس لفظ و کلام ایشان بود و بانگ دعوی ایشان در فصاحت و بلاغت بفلک بر رسیده

و لهذا معجزه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از جنس آن شد چه اکثر معجزات پیغمبران از جنس آن بود که تفاخر و تفاضل

اهل زمان بدان بود چنانکه سحر در زمان موسی و طب در زمان عیسی علیهما السلام و بر وجدان عیب و اثبات

نقصان ایشان معارضه غایت حرص و نهایت تهالک داشتند چه اگر یکی از ایشان سوره یا آیتی مثل آن

بیاوردی کار از پیش ببردی اول بحث خود همین بود و احتیاج بجنگ و جدل و محاربه و قتال نبود و قدرت نیز برین

حروف و الفاظ بعینهم کلمات که زبان زد خاص و عام و صغیر و کبیر ایشان بود هیچ یکی را قدرت نشد که کلمه چند

بر هم تواند است و کلماتی مثل قرآن تالیف تواند داد و اعجاز ازین میگویند و نقل است که چون سوره اقرأ

باسم ربک که اول آیات قرآنی است نزول یافت آنحضرت فرمود تا بر عادت فصحای عرب که در باب سخن

تعصب و تفاخر داشتند آنرا نیز بر در کعبه بیاویختند دیگر هر که نظر برو می افتاد در متانت کلام و طرز سخن

مات گردیده حیران میگشت و اعتراف میکرد که این کلام سخن آدمیان نمیماند و اتیان مثل آن از قدرت بشر بیرون

است قومی از معتزله گویند که تالیف کلامی مثل قرآن در قدرت ایشان بود و لکن قدرت باهره الهی صرف همت

ایشان از معارضه آن میکرد و همت بر دفع آن ایشان نهاد و نگذاشت که گرد آن بگردند و از ان وادی دم زنند

اصل مقصود با بنا بر ین نیز حاصل است چه صرف همت ایشان با وجود قدرت و حرص معارضت نیز اعجاز است

و لیکن قائل این مذهب کوتاه‌بینی کرده تن در توهم و زعم خود گفت هرزه میگوید و سستی میکند بچه دلیل دانست

که اتیان مثل قرآن در قدرت ایشان بود حق آنست که هیچ کس را از ما سوی الله قدرت بر اتیان

مثل قرآن نیست آن آن چه شد مگر اعدای دین و مدعیان فضل و بلاغت از عالم [illegible] فهمند قرآن خود

بانگ بلند میگوید بشنوند قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله و

لو کان بعضهم لبعض ظهیرا دیگر سخن چیست و اگر تتبع سایر صفات حسنه و شمائل مرضیه و اخلاق عظیمه وی صلی الله

علیه وآله وسلم بکنند به یقین معلوم شود که وجود شریف وے از سرتا پا آیت اعجاز و حسن ناز است صلی الله علیه
وآله وسلم قطعه هر جلوهٔ جمال ترا ناز دیگر است ٭ هر نغمهٔ کمال ترا ساز دیگر است ٭ اعجاز حسن را
بسخن نیست احتیاج ٭ هر غمزهٔ ز چشم تو اعجاز دیگر است و هو مبعوث الی کافة الخلق اجمعین ٭
وے صلی الله علیه وآله وسلم مبعوث است به کافه جن وانس ولهذا او را رسول الثقلین خوانند و آمدن جن
بحضرت وے و ایمان آوردن ایشان و قرآن شنیدن و بر قوم خود باز رفتن و دعوت کردن منصوص
قرآن مجید است و نزد اکثر علما عموم بعثت بجانب جن وانس مخصوص بآنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم
شیخ جلال الدین سیوطی گفته که شک نیست که جن مکلف اند در امم ماضیه و تکلیف نباشد مگر بسماع از پیغمبر
یا از صادقے که از وے روایت کند باتفاق بر آنکه از جنس جن پیغمبرے مبعوث نشده و در قرآن مجید
نقل از جن میکند که مے گفتند انا سمعنا کتابا انزل من بعد موسی یهدی الی الحق والی صراط
مستقیم ظاهر این آیه کریمه آن است که ایشان مومن بشریعت موسی و مهتدی بهدایت وے بودند
پس آنچه مخصوص بآنحضرت باشد آن بود که انبیای دیگر را دعوت و خطاب بجن مشافهه نبوده چنانکه آنحضرت
را صلی الله علیه وآله وسلم بلکه ایشان بسماع کتاب الله و اطلاع بر احکام شریعت وے عمل میکرده باشند
قال السیوطی هذا ما ذهب الیه الضحاک وهو الظاهر انتهی و بقول شاذ از بعضے علما بعثت و رسالت
آنحضرت ملائکه را نیز شامل است و نزد اهل تحقیق وے مبعوث است بتمامه اجزاے عالم و جمیع اقسام موجودات
از جمادات و نباتات و حیوانات و مربی و مکمل ذرایر موجودات و سایر مکونات است و سلام احجار و سجده اشجار
بروے و شهادات حیوانات برسالتش حیثیت غیر آنکه جن وانس را چون مرید و مختار آفریده اند کفر و معصیت از ایشان
سر بر زند و از بواقی اقسام خبر ایمان و اطاعت نیاید چنانکه از ملائکه و دلالت نص قرآن و ما ارسلناک الا
رحمة للعالمین نیز هم بران است چه یا و نون درین صیغه بر حقیقتش نیست چنانکه در رب العالمین و معراجه
فی الیقظة بشخصه الی السماء ثم الی ما شاء الله تعالی حق امتحان ایمان در تصدیق قضیه معراج
است که در ساعت لطیف در بیداری بجسد شریف تا آسمان و عرش عظیم بلکه بالاے عرش تا حد لامکان
بآن حکایات و خصوصیات مذکوره که در احادیث صحیحه واقع شده و تحقیق این نسبت بمعرفت عالم اله و روحانیات

Marfat.com

شود که از مضیق جهت و زمان و مسافت بیرون است و ارباب کشف و شهود آنرا بیان کرده اند و ایمان
آنست که بمجرد شنیدن این خبر بے توقف بر حقیقت و کیفیت آن در دل نشیند و تردد و خلجان بدان
راه نیابد و اگر بر درک آن حالت و دریافت آن مرتبه اطلاعے بخشند آن خود بابے دیگر است و از خاصگان
درگاه از اهل معرفت و متجردان از جلباب بشریت دانند در عالم محبت و تسلیم و ایمان کجا فرصت تصور و تکلف
تامل است اینجا سخن شنیدن و ایمان آوردن تو امان است ابوبکر رضی الله عنه را صدیق ازان روز لقب
شد که تصدیق قضیهٔ معراج کرد و بے توقف و تامل ایمان آورد و چندان از مسلمانان درین واقعه
در شک افتادند و براه ارتداد رفتند و ایمان آوردن وے رضی الله عنه در اول کار بے معجزه و
طلب دلیل نیز ازین باب بود اگرچه انوار معجزات و آیات ساطع بود وے بطلب پیش نیامد و توقفے
ننمود و چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از معراج باز آمد و دیدن پروردگار تعالی پرسیدند با بعضے اصحاب
جواب بکشف حقیقت داد و با دیگران سخن در پردهٔ مجاز گفت با هر کس بقدر حالت و استعداد وے سخن کرد
ازینجا معلوم میشود که هر کس قابل خطاب حقیقت و کشف اسرار نیست سخن یکے است ولیکن تفاوت در
لفظ و عبارت است و حق آنست که شبے صلی الله علیه وآله وسلم پروردگار خود را بچشم سر دید جمهور صحابه برین اند
والا دیدن بدیدهٔ دل در جمیع احوال او را خصوصیت بحالت معراج ندارد و بعضے گویند که دیدن بدل غیر دانستن بدل
است والله اعلم. تامتهٔ خیر الامم امت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بهترین امتهاست همچنانکه وے
مهتر و بهتر پیغمبران است صلوات الله علیه و علیهم اجمعین در قرآن مجید میفرماید کنتم خیر امة اخرجت للناس
در حدیث آمده است که مدت عمر و بقای شما نسبت بزمان بقا و اعمار امم سابقه حکم بعد از عصر تا مغرب دارد و باوجود این
ثواب تان بیشتر از ایشان دهند و قصهٔ حال شما نسبت با یهود و نصاری حکم آن دارد که مردی سه کس اجیر گرفت یکی را
بر عملے که از صبح تا نصف نهار کند قیراطی تعین کرد و دیگری را از نصف نهار تا وقت عصر نیز قیراطی قرار داد و دیگری
را از وقت عصر تا مغرب دو قیراطی کرد چون شام در آمد و وقت اجرت دادن شد بآن دو طائفه اول یگان یگان
قیراطی داد و باین یک طائفه دیگر دو قیراط پس آن دو گروه بغضب آمدند و نزاع کردند که آخر این تفاوت چیست
با آنکه عمل ما بیشتر اجرت ما چرا کمتر شد گفت آنچه با شما شرط کرده و قرار داده بودم دادم باقی فضل من است هر کرا

Marfat.com

خواهم بدهم اول اشارت بحال یهود است وثانی به نصاری وثالث باین امت مرحومه مغفوره ودر فضائل و
کثرت ثواب این امت متقدم ومتاخر احادیث بسیار آمده است وتحقیقت آنچه از علوم ومعارف وحقائق
ودقائق وعجائب وغرائب که از افراد این امت بظهور آمده است از هیچ امتے بظهور نیامده وهذا ظاهر ونعم نعته
أَكْمَلُ الشَّرَائِعِ وَدِينُهُ نَاسِخُ الْأَدْيَانِ شریعت محمدی کامل تر وجامع تر از شریعتهاے ماضیه است و
دین وے ناسخ جمیع ادیان است وچون وے صلے الله علیه وآله وسلم خاتم انبیا وآخر رسل بود لاجرم بعد از وی
دینے وشریعتے دیگر نباشد وکمال ودیگر مترتب نبود بعثت لاتمم مکارم الاخلاق اشارت بدان
است شریعت موسے علیه السلام شریعت قهر وجلال بود وامر بقتل نفس وتحریم طیبات ومنع غنائم وتعجیل عقوبات
ناظر در آن است وموسے علیه السلام نیز در عظمت وهیبت وشدت وغضب وبطش اعدای دین بمرتبه
بود که هیچکس را تاب نظر بر طلعت مبارک وے نبود وعیسے علیه السلام بغایت مظهر لطف ورفق وجمال بود
وشریعت وے شریعت فضل واحسان بود که اصلا در وے جدالے وقتالے نبود بلکه قتال بر ایشان حرام بود
وکلامے از انجیل نقل کرده اند که ترجمه اش اینست که هر که یک رخساره تو طپانچه زند تو رخساره دیگر پیش وے نه
وهر که بگیرد جامه تو دست زند تو ردای خود را بوے بخش وهر که با تو یک میل تسخیر تو کند تا دو میل با وی
برو وپیغمبر ما صلے الله علیه وآله وسلم اتم مظاهر کمال وجامع صفت جمال وجلال ولطف وقهر بود وهم قوت و
صلابت وعدل وشدت موسے علیه السلام داشت وهم لین ولطف وفضل ورافت عیسوی فرموده است
انا الضحوك القتول فرمود من همیشه در خنده باشم ودر عین خنده کشنده کمال جامعیت این است
بیت بخنده نمکین دل بری وجان بخشی ⁂ تبارک الله آه آنچه خنده وچه لب است ⁂ وقوله تعالی
ویحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث نیز اشارت بعدالت وتوسط شریعت اوست وحقیقت
حال بعد از تتبع سیر وشمائل ومعرفت احوال آنحضرت ووضع شرائع واحکام وے صلے الله علیه وآله
وسلم منکشف گردد وبالله التوفیق وَأَصْحَابُهُ خِيَارُ الْأُمَّةِ واصحاب پیغمبر رضوان الله علیهم اجمعین فاضلتر
ومهتر وبهتر از باقی امت اند که ایشانرا پروردگار تعالے برای صحبت ونصرت واعانت رسول خود برگزید
واختیار نمود وتقویت این دین قویم واقامت این ملت عظمے بایشان کرد قال الله تعالی وکانوا

Marfat.com

احق بها واهلها وکان الله بکل شیء علیما چندین اخبار و آثار در مدح و فضل ایشان وارد شده است
که بنظر دران جزم کرده شود که ایشان افضل و اکثر ثواب اند از سائر امت فرموده است که اگر یکی از شما
مثل جبل احد طلا در راه خدا انفاق کند به نیم پیمانه جو که یکی از ایشان کند برابری نکند و حدیث خیر القرون
قرنی نیز از دلائل این مدعاست و غیر آن دلائل بسیار است و خود کدام دلیل واضح تر ازین که بواسطه جمال مصطفی
را صلی الله علیه وآله وسلم دیده و با وی صحبت داشته و دین و قرآن از زبان وی شنیده و بواسطه امر و
نهی الهی مخاطب گشته و صرف مال و جان در راه وی نموده و صحابی مومنی بود که آنحضرت را در ایمان دیده و از
دنیا با ایمان رفته اگر چه خود یک نظر دیده باشد و بعضی شرط کرده اند که مصاحبت و مجالست وی با آنحضرت
ممتد بوده باشد چنانچه در غزوات در خدمت وی حاضر شده و اقل آن شش ماه داشته اند چه آنرا که یک نظر
دیده و یکساعت در مجلس نشسته در عرف مصاحب نگویند و گویند خبر بت و افضلیتی که مذکور شد مخصوص
باین جماعت از اصحاب است نه عام و مختار نزد جمهور آن است که این افضلیت آنرا که یک نظر
بر جمال مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم انداخته نیز شامل است و بتحقیقت بیک نظر بجمال وی دیدن و یک
ساعت در مجلس او نشستن و سخن از وی شنیدن چیزی نماید و کاری کشاید که دیگران را بخلوات
اربعینات نه نماید و نگشاید کما فی قوت القلوب و در افضلیت اصحاب نسبت بجمیع امت کسیکه سخن کرده
ابو عمرو بن عبد البر است که از مشاهیر علمای حدیث است و وی تجویز کرده که تواند بعد از ایشان کسی
بیاید که در مرتبه با ایشان برابر یا بهتر بود و بحدیث مثل امتی کمثل المطر لا یدری اوله خیر ام آخره
استدلال کرده و نیز در حدیث آمده که پرسیدند یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هیچ یکی از ما که ایمان آورده ایم
و همراه تو جهاد کرده بهتر باشد فرمود نعم قومی که بعد از شما بیایند و نادیده من ایمان آرند بهتر از شما باشند
و ابن مسعود رضی الله عنه فرموده است که امر محمد علیه السلام ظاهر و روشن بود بر هر که او را دیده است ایمانی
افضل از ان نباشد که در غیبت بوی ایمان آرند و بعضی مفسران یؤمنون بالغیب را هم بدین معنی
تفسیر کنند و نیز در حدیث آمده است که در آخر زمان چنان شود که تمسک بدین و سنت مثل گرفتن انگر سوزان
باشد بدست هر که دران زمان متمسک به سنت بود اجر وی مقدار اجر پنجاه کس باشد پرسیدند

یا رسول الله هیچ کس از ایشان یار ما فرموده اند بلکه از شما و امثال این احادیث دیگر نیز آمده است لیکن تحقیق
و مختار همان است که جمهور علما بر آنند و مراد باین خیریت که پسینیان را اثبات کرده اند از وجه خاص است
که ایمان بالغیب باشد و لیکن فضل کلی صحابه راست و فضل جزئی با فضل کلی منافات ندارد و ما نا که خلاف
ابن عبد البر در صحابه بمعنی عام است که بیک نظر در آن اکتفا کرده اند نه بمعنی خاص که مصاحبان و همنشینان
دائمی آنحضرت اند با وجود آن هیچ فضلی و هیچ مرتبه و هیچ کرامتی بفضیلت نظر بر جمال مصطفی صلی الله
علیه و آله و سلم نرسد اگرچه اولیاء الله را صحبت معنوی با آنحضرت حاصل است و الله اعلم وَالْخُلَفَاءُ الْأَرْبَعَةُ
أَفْضَلُ الْأَصْحَابِ چهار یار با صفا که خلفاء راشدین و جانشین مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم رضی الله عنهم
فاضل‌ترین اصحاب و نزدیک‌ترین احباب اویند و مناقب و محامد و سوابق و مآثر ایشان در اسلام چندان
است که هیچ یکی را از اصحاب با ایشان در آنجا مشارکت و مساهمت نبود چنانکه بنظر در احادیث و
اخبار و آثار روشن گردد وَفَضْلُهُمْ عَلَى تَرْتِيبِ الْخِلَافَةِ وَالْمُرَادُ بِالْأَفْضَلِيَّةِ أَكْثَرِيَّةُ الثَّوَابِ بدانکه
اینجا دو مقام است مقام اول آنکه خلیفه برحق بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر صدیق است بعد از وی
عمر فاروق بعد از وی عثمان ذو النورین بعد از وی علی مرتضی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و این
مسئله نزد اهل سنت و جماعت از یقینیات است و طریق اثبات خلافت ابو بکر رضی الله عنه نزد بعضی نص
صریح و حدیث صحیح است و نزد جمهور علمای سنت و جماعت اجماع صحابه است یعنی صحابه
همه اتفاق کردند بر خلافت ابی بکر و اطاعت و انقیاد وی نمودند در احکام دنیا و آخرت براه موافقت
و متابعت او رفتند و حال آنکه در ایشان ابو ذر و عمار و سلمان و صهیب و امثال ایشان بودند که بجلال ایشان
میل و مداهنت در دین اصلا راه نداشت و در شان ایشان وارد است لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ و اگرچه
امیر المومنین علی بن ابی طالب و عباس بن عبد المطلب و دیگر از اصحاب مثل طلحه و زبیر و مقداد ابن الاسود
که از اعیان و اکابر صحابه بودند در حین عقد بیعت اصحاب بیعت نکردند لیکن بعد از آن وقت دیگر ایشان
نیز بیعت کردند و در اطاعت و انقیاد وی درآمدند و براه موافقت رفتند و ابو بکر ایشان را نیز خود
طلبید و دیگر اصحاب را نیز حاضر آورد و خطبه خواند و گفت این علی بن ابی طالب است و من او را بیعت

Marfat.com

خود الزام نمی کنم اختیار او بدست اوست و شما را نیز اختیار بدست شماست اگر دیگرے را جز من اولی دانید
و مصلحت بینید اولی کسیکه بوے بیعت کنند من خواہم بود پس علی و ہر که با وی بود گفتند غیر ترا اولی ندانیم پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله و سلم در امر دین ما پیش کرد دیگر که تواند پس انداخت اشارت بامر امامت نماز کرد
که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در روز آخر از حیات او را فرمود جز آنکه ما را آن گران آمد که ما از اہل بیت پیغمبر و
ارباب مشاورت و اجتهاد بودیم بے سابقه مشاورت ما چون کردند اکنون ما میدانیم که اولی و احق بامامت توئی
پس علی و ہر که از اصحاب با وے بودند رضی الله عنهم با وے علانیه علی رؤس الاشهاد بیعت کردند و
اجماع منعقد شد و تاخیر ایشان در بیعت بجهت تامل و اجتهاد و تحرے صواب قادح در انعقاد اجماع
نباشد و بعضے گفته اند که سبب تاخیر و عدم حضور علی مرتضی کرم الله وجهه در وقت بیعت اشتغال تجهیز و تکفین
آن حضرت بود و بعد از آن بسبب حزن و مصیبت آنحضرت خود را در خلوت انداخت و بجمع قرآن مشغول شد
و از غیبت امتداد مدت توقف و تردد فهم گردد حتے که گفته اند تا شش ماه بود و بعد از فوت فاطمه زہرا
رضی الله عنها بیعت کرد و صحیح آنست که این قدر نبود در آخر ہمان روز یا بروز دیگر بود والله اعلم
و بالجمله علی مرتضی دائم مطیع و سامع و ممتثل امر ابوبکر صدیق بود رض و در نماز فرض و جمعه و عید اقتدا بوی میکرد
و در غزوه بنی حنیفه که مسیلمه کذاب در آنجا کشته شد با وے بود و جاریه را از غنائم آن غزوه به تسری
بگرفت اگر غزا بحکم امام حق نمی بود و تصرف در غنائم آنجا جائز نمی بود و ہیچ عاقلے روا دارد که علی مرتضی که
شیر خدا و امام اولیا و مرکز دائره حق بود و قرآن با وے بود و وے با قرآن چنانچه در حدیث آمده است
که القرآن مع علي و علي مع القرآن مدت عمر در نماز و جمیع طاعات بدنی و مالی تابع ظالمے باشد با وجود آنکه
داند که حق بجانب اوست و از رسول خدا نصے در شان خود شنیده باشد بطلب حق نه برآید و سکوت
ورزد و مدت عمر خود زبون و اسیر اہل باطل و ارباب ہوا بود و آخر با معاویه که بناحق با وے در
نزاع بود و براه خلاف شده بود چرا جنگ کرد و بمحبت برآمد و از وے کرم الله وجهه نقل کرده اند که فرمود سوگند
بخدای که پیدا کننده نفس و رویاننده دانه است که اگر پیغمبر خدا با من عهد کرده باشد و امرے فرموده
و بر من جز این ردای من نبود نگذارم ابن ابی قحافه را که برآید بر پایه منبر مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

Marfat.com

برآید ولیکن چون آنحضرت با وجود حضور من و معرفت موضع من ابوبکر را امر کرد که امامت کند با مردم نماز گذارد
مرا مجال نزاع دران نبود چون آنحضرت او را در امر دین ما اختیار کرد ما را اختیار او در کار دنیا اولی باشد و شیعه
گویند که این همه از جهت تقیه بود و فی الحقیقت این تقیه که شیعه اعتقاد کنند اگر بنظر انصاف در نگرند عین عیب
و صریح منقصت است یعنی علی مرتضی که طلب حق نکرد و سکوت ورزید و بطلب حق برنخاست ازان بود که از
اعداء می ترسید تا وی را نکشند و هلاکش نکنند این چه سخن است مثل علی مرتضی با آن کمال ایمان و یقین که
لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً از پیغمبر شنیده باشد که خلیفه بعد از من توئی و این بشارت غیر این معنی
ندارد که متکفل تمشیت و اجرای احکام دین بعد از من تو خواهی بود دیگری از مردم نترسد و داند که اگر من
طلب خلافت کنم کشته شوم و نیز تقیه و خوف در جائی بود که صاحب حق ضعیف و مغلوب و زبون بود و این جا نه
چنین است علی مرتضی با آن شجاعت و صلابت در دین و توکل بر خدا که وی داشت و فاطمه بنت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم با آن عظمت و علو منصب زوجهٔ وی و حسن و حسین سبط رسول الله و محبوب ترین خلق
نزد وی و عباس بن عبد المطلب عم رسول الله با آن رفعت محل تابع وی و زبیر بن عمهٔ رسول الله با کمال
شجاعت و شهامت که داشت یار وی و بنو هاشم با آن شوکت و عزت و شجاعت برادران وی دیگر
ضعف و زبونی چه معنی دارد و روایت کرده اند که عباس در مدت توقف با علی گفت دست برآر که با تو بیعت
کنم تا اهل عالم گویند که عم رسول الله با ابن عم وی بیعت کرد و هیچکس را مجال خلاف با تو نماند و ابوسفیان اموی گفت
چه شد شما را ای پسران عبد مناف که راضی شدید که تیمی بر شما والی گردد ارذل بیت من قریش اشارت به ابوبکر
صدیق کرد که از بنی تیم بود اگر شما دعوی کنید من پیاده و سوار چندان جمع کنم که تمام وادی پر گردد و دمار از
روزگار ایشان برآرم پس علی مرتضی او را منع کرد و زجر فرمود که یا عدو اهل اسلام اینچه سخن است که تو میگوئی
میخواهی که فتنه برپا شود و این شیعه تقیه را بر پیغمبران جائز میدارند بلکه واجب و میگویند که اظهار کفر از انبیا
صلوات الله علیهم در مقام خوف و تقیه جائز باشد حتی که گویند که آنحضرت علی مرتضی را بامامت در نفس
خود تعیین کرده بود ولیکن مانع از اظهار خوف و تقیه شد هرگاه امثال این احتمالات شیعه را در جناب
سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم راه دهند دیگر کسی با ایشان چه گوید قبحهم الله ما اجهلهم و افسد اعتقادهم

Marfat.com

اگر انبیا اخفاے حق کنند دیگر ظهور حق کجا باشد متکبر تر از قوم نوح و متمرد تر از نمرود و ظالم تر از فرعون
که خواهد بود با وجود آن نوح و ابراهیم و موسی علیهم السلام اظهار حق کردند دیگر تقیه چه معنے دارد پس ثابت شد
که صحابه رسول صلے الله علیه وآله وسلم همه اجماع کردند بر خلافت ابی بکر و هر چه صحابه بلکه سائر علما و مجتهدان این
امت مرحومه مغفوره بران اجماع کنند حق باشد و ثابت بود به یقین اگرچه هر یک از افراد آن به حکم
المجتهد یخطی و یصیب احتمال خطا دارد ولیکن اجماع و اتفاق ایشان را خاصیتے است که جز حق و صواب
نبود و احتمال خطا ندارد بحکم نص قرآن لتکونوا شهداء علی الناس و قوله تعالی و یتبع غیر سبیل المومنین الآیة
و حدیث نبوی لن تجتمع امتی علی الضلالة هر چه ایشان کنند و اتفاق نمایند حق بود و اگر روا بودی که تمام
صحابه یا اکثر ایشان در خلافت و اختیار بیعت ابوبکر عمدا براه خطا رفتند و ارتکاب ظلم کردند و خلاف حکم پیغمبر
ورزیدند و حق صریح پوشیدند فساد این سخن و نتائج آن در تمامه دین و ملت سرایت میکند و در هیچ جا
و در هیچ حکم شرعی وثوق نماند چه وصول قرآن و شریعت بما بنقل ایشان ثابت شده است و ایشان
خود بزعم شما فاسق و ظالم و فاجر و ساتر حق بودند هیچ قباحتے و شناعتے بالاتر ازین نباشد نعوذ
بالله من الجهالة و الضلالة و الغباوة و امام فخر رازی در بعضے مصنفات خود استنباطے عجیب نموده است
گفته که بحکم قرآن مجید که فرموده است لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون معلوم میشود که نمله
سلیمان عاقل تر از رافضی بود زیرا که مورچه با مورچهاے دیگر گفت که در خانهای خود بخزید تا لشکر سلیمان
بیشعور و نادانسته پامال تان نکنند پس نمله تجویز نکرد که از جنود سلیمان که اصحاب پیغمبر اند پامال کردن
مورچها و ظلم بر ایشان دیده و دانسته بوجود آید ایشان یعنی رافضیان میگویند که اصحاب سید المرسلین
عمدا حق علی را پامال ساختند و ظلم صریح بر اهلبیت پیغمبر کردند و این قدر ندانستند که از صحابه رسول اتفاق
بر ظلم درست نباشد و بالجمله هیچ دلیلے به تحقیق به از اجماع صحابه که حل و عقد دین و ملت بدست
ایشان بود و احکام شریعت و سنت بایشان سپرده شده است نباشد هیچ الزامے قوی تر از اطاعت
و انقیاد علی مرتضے مر ابوبکر را در احکام دین و دنیا نخواهد بود و بحقیقت هر دلیلے که بر فضل و کمال علی مرتضی
کرم الله وجهه برهان صحت خلافت ابوبکر صدیق است یعنی علی با آن فضل و کمال و هدایت و حقانیت و تائید دین

Marfat.com

متابعت او کرد و با وے بیعت نمود بالاتر ازین دلیل و برهان چه خواهد بود آخر همان حکایت آمد که نقل کرده اند
که از امیر المومنین علی پرسیدند که سبب چیست که امر خلافت آن سه خلیفه منتظم و ملتئم و نیے خلاف آمد و در عهد خلافت
شما این همه هرج و مرج بظهور رسید فرمود ناصر و معین و مقوی و موید ایشان ما بودیم و ناصر و معین ما شما اید و بگو چه
حال باشد و بحقیقت فطرت سلیمه مجبول است بر قبول آنکه اجماع و اتفاق اصحاب محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم جز بر صواب نبود و بر آنکه آنکه محمد رسول الله که پیغمبر آخر الزمان و هادی انس و جان مبعوث بکافه خلائق
باشد از وے همین ده دوازده تن از اصحاب بر هدایت و بر حق بوده و راه راست یافته باشند دیگر تمامه
اصحاب و یاران او که مدت عمر در صحبت او بوده و فضائل و کمالات اکتساب نموده بر باطل ظلم و ضلالت
باشند و بعد از وی در کارے که مدار انتظام تمامه مهام دین و ملت بران بوده همه خطا کرده بر ظلم و بر ضلالت رفته
آخر این منقصت بسید کائنات و دین او هم نیز سرایت میکند پس بیقین معلوم شد که خلافت ابوبکر صدیق
صدق و صواب بوده غایت تنزل و تساهل درین مقام آن است که فرقه زیدیه که ایشان را عدل
فرقه شیعه میگویند برانند که خلافت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم حق علی بود و لیکن در نصب
ابوبکر مصلحت بود زیرا که تیغ علی مرتضی هنوز از خون دشمنان دین خشک نشده بود و نقار با و حقد او بها
در دلها متمکن گشته اگر وے را کرم الله وجهه خلیفه میساختند شاید که باعث هرج و مرج و عدم انتظام
مهام دین و ملت میشد و در نصب ابوبکر تسکین نائره فتنه و فساد بود و مبنی و مدار این مذهب بر افضلیت
علی مرتضی و وجوب نصب افضل و اکمل است و علمای سنت را در هر دو جا سخن است میگویند که واجب نیست
که خلیفه افضل و اکمل از اهل زمان خود باشد بلکه بودن او از قریش و عالم بحلال و حرام و مصالح و مهام
دین اسلام و ورع و عدالت و شهامت و کفایت در اهلیت امامت و استحقاق خلافت کافی است
و وجود این صفات در ابوبکر بشهادت نقل آثار و سیر وے رضی الله عنه مقطوع به است و بعضی علماء
اثبات خلافت ابی بکر رض بنص کنند و گویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم تنصیص کرده است بر خلافت
وے و مختار نزد اهل تحقیق آن است که در هیچ جانب یعنی نه در خلافت ابوبکر و نه در خلافت علی
رضی الله عنهما نص قطعی از پیغمبر واقع نشده اگرچه هر یک از فریقین ادعاے نصی بر مذهب خود کرده است

Marfat.com

واز نصوص خصم جواب داده زیراکه اگر نصے بر خلافت علی کرم الله وجهه میبود مخالفت اصحاب مر آن نص را
وعقد اجماع برخلاف نص صورت نمی بست وسکوت وے کرم الله وجهه از اظهار آن نص وسکوت از حق وترک
طلب خلافت امکان نمی داشت چنانچه سابق تحریر یافت واگر نصے بر خلافت ابوبکر وجود میداشت تقاول
مهاجرین وانصار که منا امیر ومنکم امیر درست نبودی و بر وو بدل آن را احتیاج نمے شد چنانچه در
قضیه نصب خلافت در کتب مذکور است واگر گویند تواند که این تقاول وتخالف از برائے تحقیق حجت
وتفتیش نص بود از جهت خفای آن وعدم علم بعضے از اصحاب بدان پس تنزل ابوبکر ازان مقام وتخییر
وے عمر را وسائر اصحاب را در بیعت چه معنی دارد چه در امر واجب منصوص تخییر وتواضع گنجایش ندارد
ونیز نقل کرده اند که ابوبکر صدیق دست عمر بن الخطاب وابو عبیده بن الجراح که پیغمبر خدا اورا امین
امت خوانده است بگرفت وبانصار گفت که امامت حق قریش است وجز قریش کسے را نرسد که دعوی
امامت کند شما ازین دو کس هر که را خواهید اختیار کنید اگر نصے درین باب از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
بودی اختیار عمر وابو عبیده درست نبودی پس حق آنست که نصب خلافت باجتهاد صحابه واجماع
ایشان بود واجماع اسندے باید ونص ظنی غیر قطعی در سندیت آن کافی است چنانچه در علم اصول
فقه مقرر شده است ودلائل جانبین ونزاع وجدال وقیل وقال ایشان در کتب مبسوط مذکور است
وچون آن خارج از وضع رساله بود وترک آن لازم وقت افتاده موقوف بر تالیف کتابے دیگر افتاد
والله الموفق وچون خلافت ابوبکر باجماع ثابت شد وامتثال امر او بر کافه مسلمانان لازم گشت وے
در وقت رحلت خود تفویض امر بعمر فاروق کرد واورا خلیفه نمود وعهد نامه بنام او بنوشت ومردم را بمتابعت
هر که دران نامه است امر کرد وتمامه صحابه باوے بیعت کردند وعلی مرتضے نیز بیعت نمود وفرمود بایعنا
لمن فیه وان کان عمر خلافت عمر نیز باجماع ثبوت یافت وعمر در وقت شهادت خود امر خلافت را میان
شش کس عثمان وعلی مرتضے وعبد الرحمن بن عوف وطلحه وزبیر وسعد بن ابی وقاص رضی الله عنهم
مشترک گذاشت وایشان تفویض برای عبد الرحمن بن عوف کردند ووے عثمان را اختیار کرد پس
علی مرتضے وتمامه صحابه با عثمان بیعت کردند ومنقاد امر وے شدند در احکام دین ودنیا اورا امیر وحاکم

Marfat.com

واستند خلافت عثمان نیز باجماع ثبوت یافت وبعد از وی علی مرتضی رضی الله عنه خود متعین بود و اکمل و افضل الزمان خود بود پس وی کرم الله وجهه باجماع اہل حل وعقد خلیفۂ برحق و امام مطلق شد و نزاعی وخلافی که از مخالفان در زمان خلافت وی بوجود آمد نه در استحقاق خلافت وحق امامت بود بلکه منشار آن بغی وخروج وخطا در اجتہاد که تعجیل عقوبت قاتلان عثمان باشد بود و مقام ثانی آنکه افضلیت خلفای اربعه بترتیب خلافت است یعنی افضل اصحاب ابوبکر است ثم عمر ثم عثمان ثم علی و مراد از افضلیت اکثریت ثواب است عند الله تعالی وتحریرش چنانکه بعضی علما کرده اند آن است که قول ما فلان فاضلتر است از غیر خود زیادت در رجحان آن فلان را طلب میکند نسبت بآن غیر و این رجحان تواند که به جمیع وجوه در جمیع صفات باشد یعنی در هر صفتی که تصور کنند و موازنه نمایند آن فلان راجح آید و کامل بود یا در مجموع صفات و فضائل من حیث المجموع و این بآن جمع شود که در مفضول صفتی از صفات کمال باشد که در فاضل نبود و تواند که آن رجحان از وجهی خاص و صفتی مخصوص بود و محل خلاف درین مسئله رجحان باین وجه خاص است یعنی کثرت ثواب عند الله نه بوجوه دیگر مثل زیادت علم و شرف نسب و قوت ملکات نفسانیه مثل شجاعت و شہامت و امثال آن از انچه عقلا آن را در عرف فضیلت خوانند و مخصوص جواہر نفس و لازم وی بود و این منافات ندارد برجحان آن غیر در احاد فضائل دیگر یا در مجموع فضائل من حیث المجموع و اسباب کثرت ثواب مآثر و فضائل بود که منافع و نتایج آن بدین اسلام راجع و متعدی گردد مثل سبقت ایمان و نصرت دین و تقویت اسلام و امداد مسلمانان و کثرت خیرات و صلوات و مبرات و ہدایت ناس و امثال آن و می گویند که این صفات در ذات ابوبکر بیشتر است چه از کتب سیر معلوم شده است که وی رضی الله عنه از آنگاه که ایمان آورد کار وی دعوت اسلام و نصرت دین بود و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عثمان بن مظعون که از اکابر صحابه و رؤسا مہاجرین اند بر دست وی ایمان آوردند و دائم در دفع منازعت کفار و اعلای اعلام دین بود چه در حالت حیات آن حضرت و چه بعد از ممات وی صلی الله علیه وآله وسلم و در صحیح بخاری آورده است که وی رضی الله عنه در مبادی ایام بعثت که در اظہار شعائر دین و شرائع کسی را مجال نبود

Marfat.com

مسجدے بر در خود بنا کرده بود و در آنجا نماز میگذارد و قرآن مے خواند و نساء و اطفال و جوانان قریش گرد
وے آمدند و قرآن مے شنیدند چون تحریر مطلب کرده شروع در نقل آن کنیم و هرچه از اقوال علما در آنجا آمده است
نقل مے نمایم بدانکه جمهور اهل سنت و جماعت برین ترتیب اند که مذکور شد و مروی است از امام مالک و غیر وے
توقف است میان عثمان و علی رضی الله عنهما از مالک رح پرسیدند که افضل امت بعد پیغمبر کیست گفت
ابوبکر و عمر گفتند علی و عثمان را چه گوئی گفت مقتدایان دین از آنها که ما دریافته ایم هیچ یکے را نیافته ایم
که تفضیل یکے بر دیگرے میکرد و ازین دو مذهب امام الحرمین نیز توقف است میان این دو و منقول است از ابوبکر
ابن خزیمه تفضیل علی مرتضے است بر عثمان و در جواهر الاصول میگوید که منقول از اهل کوفه تقدیم علی است
بر عثمان و مختار ابن خزیمه نیز همین است و در مقدمه شیخ ابوعمرو بن الصلاح نیز مذکور است
که در مذهب اهل کوفه تقدیم علی است بر عثمان و سفیان ثوری نیز بهمین قائل است و از علمای حدیث ائمه
تقدیم علی بر عثمان کرده است محمد اسحق بن خزیمه است و امام محی الدین نووی در شرح صحیح مسلم میگوید
که بعضے اهل سنت و جماعت از اهل کوفه بتقدیم علی بر عثمان رفته اند و قول صحیح و مشهور تقدیم عثمان است
ازین و هم امام نووی رحمة الله علیه در اصول حدیث میگوید که افضل اصحاب علی الاطلاق ابوبکر است بعد ازان
عمر باجماع اهل سنت و خطابی که از علمای اهل سنت است از اهل کوفه تقدیم علی بر عثمان نقل کرده
و ابوبکر بن خزیمه نیز بران رفته است و قسطلانی در شرح صحیح بخاری میگوید که بعضے از سلف بتقدیم علی
بر عثمان رفته اند و سفیان ثوری از ایشان است و بعضے گفته اند که وے در آخر ازان رجوع کرده است
والله اعلم و بیهقی در کتاب الاعتقاد میگوید که ابوثور از شافعی روایت میکند که هیچ یکے از صحابه و تابعین
در تفضیل ابوبکر و عمر و تقدیم ایشان اختلافے نکرده و اختلافے اگر است در علی و عثمان است و بالجمله قرار
داد مشایخ اهل سنت بران است که در تقدیم ابوبکر و عمر بر سائر صحابه در رعایت ترتیب میان ایشان اختلافی نیست
ولیکن بعضے از فقهاے محدثین در شرح قصیده امالیه نقل کرده اند که افضلیت خلفاے اربعه
مخصوص است بما عدای اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و ابن عبدالبر که از مشاهیر علمای حدیث است
در استیعاب ذکر میکند که سلف اختلاف کرده اند در تفضیل ابوبکر و علی میگوید که مروی است از سلمان و ابوذر و مقداد

Marfat.com

در خباب و جابر و ابو سعید خدری و زید بن ارقم آن است که علی مرتضی اول کسی است که اسلام آورده لیکن
از جهت خوف ابوطالب کتمان نموده و گفته است که این جماعت از صحابه علی را تفضیل میدهند بر همه که همه او سبقت
این کلام ابن عبد البر است و لیکن میگویند که این مقاله از ابن عبد البر مقبول و معتبر نیست زیرا که روایات
شاذه که مخالف قول جمهور افتد معتبر نباشد و جمهور ائمه درین باب اجماع نقل میکنند و بر تقدیر
تسلیم این روایت شود از آن جماعت صحابه که تفضیل علی مرتضی نقل کرده و امثال آن روایات
چنانچه خطابی از بعضی مشایخ حدیث نقل میکنند که میگفتند ابوبکر خیر من علی و علی افضل من ابی بکر و
امام تاج الدین سبکی که از اعاظم علمای شافعیه است در طبقات کبری از بعضی متاخرین نقل کرده است
که ایشان تفضیل ختنین میکنند از جهت ثبوت زوجیت با بضعه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و شیخ
جلال الدین سیوطی در کتاب خصائص از امام علم الدین عراقی نقل کرده است که فاطمه و برادرش
ابراهیم باتفاق افضل اند از خلفای اربعه و از امام مالک آورده اند که گفت ما نفضل علی بضعة النبی صلی الله
علیه و آله و سلم احدا فرمود من هیچ یکی را بر آنکه جگر پاره رسول الله است تفضیل ندهم این تفضیل نسبت
بدیگران است نه بایشان میگویند که این همه روایات مضر بمقصود ندارند و منافی مدعای ما نیست
مدعای ما اینجا چنانچه تحریر کرده آمد اثبات افضلیت بوجهی خاص است و آن مفضولیت با وجهی دیگر
منافات ندارد و این فضائل که ذکر کرده شد راجع بکثرت ثواب و نفع اهل اسلام نیست بلکه مزید شرف
نسب و کرامت جوهر ذات است چه شک نیست که در اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که اجزای اویند شرفی و
شانی هست که در ذات شیخین نیست هیچکس را در انجا مجال توقف و انکار نخواهد بود و باوجود آن ثواب
شیخین اکثر و نفع ایشان در اسلام و اهل آن اعظم و اوفر است با آنکه قول خطابی که از بعضی مشایخ خود
نقل کرده است نیک در توان یافت که چه مقصود دار و خیریت چیست و افضلیت کدام است که
گفته است که ابوبکر خیر من علی و علی افضل من ابی بکر اگر مراد خیریت ابوبکر از وجهی است و افضلیت علی از
وجهی دیگر پس این سخنی است بیرون از دائره خلاف و خارج از محل نزاع و اگر مراد از خیریت کثرت ثواب
است و از افضلیت وجوه دیگر مثل شرف ذات و کرامت است و امثال آن پس منافات

Marfat.com

بمقصود ندارد و اگر غرضے دیگر و مرادے دیگر دارد بیان کند تا معلوم شود که حقیقت حال چیست والله اعلم اکنون سخن دران ماند که مسئله ترتیب افضلیت یقینی است که برہان قاطع بران گذشته چنانچه ترتیب خلافت یا ظنی است که دلیل آن امارات و قرائن است که برجحان و اولویت رساند بعضے برانند که قطعی است و مختار نزد اکثر محققین آن است که ظنی است امام الحرمین در ارشاد بعد از اثبات خلافت علے الترتیب بطریق سوال میگوید کنون چه میگویند بعضے از صحابه را تفضیل میدہند بر بعضے دیگر یا از مسئله تفضیل و تفصیل آن سکوت و اعراض میکنند جوابش میگوید که بنا مسئله تفضیل بر آن است که امامت مفضول باوجود فاضل جائز نباشد و معظم اہل سنت و جماعت برانند که امام افضل باید ولیکن اگر نصب وی موجب ثوران ہرج و مرج و ہیجان فتنه و فساد گردد نصب مفضول بر تقدیر اہلیت و استحقاق او مر امامت را باستجماع صفات و شرائط آن از قرشیت و علم به حلال و حرام و مصالح و مہام دین و اسلام و ورع و عدالت و شہامت و کفایت جائز باشد و میگوید که نزد من این مسئله یعنی اولویت نصب افضل قطعی نیست و جز اخبار احاد که در غیر این امامت کبرے که سخن ما در ان است یعنی امامت نماز که امامت صغر اش گویند وارد شده است این است مثل قول آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم یومکم اقرأکم یعنی باید که امام در نماز کسے شود که قرآن خواننده تر و بعلم فقه داننده تر باشد و این خود بقطع نمی رساند پس صحیح آن است که در امامت و خلافت افضلیت شرط نیست پس امامت دلیل فضلیت نتواند بود و نزد ما دلیلے دیگر نیست که قاطع بود و دلالت کند بر تفضیل بعضے ائمه بر بعضے چه عقل را بدرک حقیقت آن راه نیست و اخبارے که در فضائل ایشان ورود یافته متعارض اند پس جز توقف و سکوت سبیلی نباشد ولیکن غالب بر ظن چنان آید که ابوبکر افضل خلایق است بعد از رسول صلے الله علیه وآله وسلم بعد از وے عمر و ظنون در علی و عثمان متعارض است و میگوید که از علی مرتضی نیز روایت کرده اند که فرموده است بهترین مردم بعد از رسول علیه السلام ابوبکر و عمر است بعد ازان خدا داناتر است بآنکه بهتر کیست این ترجمه کلام امام الحرمین است در ارشاد و میگوید که این قولی است که ما برائے خود اختیار کرده ایم و انداه تقلید مجانبت نموده براه حق واضح رفته ایم انتهی ببعضی لہ

Marfat.com

فقہاے محدثین از اہل مدینہ در شرح قصیدۂ امالیہ نقل میکنند کہ شیخ احمد زروق کہ از اعاظم علمای
فقہا و مشایخ مغرب است در شرح عقیدہ حجۃ الاسلام میگوید کہ علما را خلاف است در آنکہ تفضیل قطعی
است یا ظنی میل اشعری باول است و مختار باقلانی ثانی و نیز این تفضیل در ظاہر و باطن است معاً
یا در ظاہر فقط اینجا نیز دو قول است انتہی و قاضی عضد در مواقف بعد از ایراد تفصیل فضائل علی مرتضی
کہ شیعہ بدان استدلال بر افضلیت وے کرم اللہ وجہہ کردہ اند و جواب از ان بحمل افضلیت بر کثرت ثواب
میگوید بدانکہ مسئلہ افضلیت از ان قبیل است کہ در وے جزم و یقین را طمع نتوان داشت و عقل را بمعرفت
افضلیت بمعنی کثرت ثواب بطریق استدلال راہ نیست و مستند آن جز نقل نتواند بود و این مسئلہ
نیست کہ متعلق بہ عمل باشد تا بمجرد ظن دران باب اکتفا تواند کرد بلکہ این مسئلہ از باب علم و اعتقاد است
کہ مطلوب در وے جزم و یقین است و نصوص مذکورہ از طرفین باوجود تعارض دلالت آنہا
قطعی نہ و غایت آنکہ دلالت آنہا بر اختصاص اسباب کثرت ثواب باشد و وجود کثرت اسباب
ثواب موجب زیادت ثواب قطعا نبود چہ اجر و ثواب بفضل خدا است و وابستہ بسببے نہ وی سبحانہ
تعالی اگر خواہد غیر مطیع را ثواب دہد کہ مطیع را ندہد چنانچہ ما سبق در بیان عقاید مقدم شد و ثبوت
امامت اگرچہ قطعی است ولیکن از انجا قطع بافضلیت لازم نیاید الا غالب ظن چہ امامت مفضول
باوجود فاضل نزد اہل سنت و جماعت جائز است و عدم جواز آن قطعی نیست لیکن ما مشایخ
سلف را چنان یافتیم کہ مے گویند افضل ابوبکر است ثم عمر ثم عثمان ثم علی و حسن ظن ما
بر ایشان اقتضاے آن کند کہ اعتقاد کنیم کہ اگر ایشان دلیلے بران نمے داشتند حکم بدان
نمیکردند و اتفاق بران نمے نمودند و ما درین مسئلہ اتباع ایشان میکنیم و براہ تقلید ایشان مے رویم
و حقیقت امر را بہ علم الہی تفویض مے نمائیم و آمدی کہ از اعاظم علمای اصول فقہ و کلام است
میگوید کہ مراد بتفضیل اختصاص یکے از دو شخص است بفضلے و صفتے کہ در دیگرے نباشد خواہ اصل فضیلت
و صفت چنانکہ عالم فاضل تر است از جاہل بصفت علم کہ در وی موجود است و در جاہل نہ و خواہ
زیادت و کمال آن فضیلت و اصل فضیلت مشترک بود چنانکہ یکے را اعلم گویند از دیگری

Marfat.com

که صفت علم در وے زیادت وکمالے دارد که در دیگرے نیست اگرچه اصل علم در هر دو مشترک است وبایں معنی
نیز در صحابه قطع نتوان کرد بهر فضیلتے که در یکے از ایشان اثبات کنند دیگرے شریک در آن باشد اگر شریک
نباشد بفضیلتے دیگر مخصوص بود که در مقابله آن افتد وبکثرت فضائل ترجیح نتوان کرد چه یک
فضیلت بجهت زیادت شرف وانفاست راجح تر از صد فضیلت آید چنانچه یک گوهر بقیمت زیاده تر از صد هزار
درهم بود پس تواند که صاحب آن فضیلت را نزد الله تعالی اجرے وثوابے بود که ارباب فضائل کثیره را
نبود پس جزم بافضلیت بمعنی کثرت ثواب نیز مقطوع به نباشد این ترجمه کلام مواقف وشرح اوست
انتهی ومولانا سعد الدین تفتازانی در شرح عقاید نسفیه نیز سخن باین طرز گفته است میگوید که
سلف را بر این یافتیم وظاهر آن است که اگر ایشان را دلیلے بر آن نمی بود حکم بر آن نمی کردند ما خود
دلائل جانبین را متعارض یافتیم واین مسئله را از آن قبیل نیافتیم که چیزے از اعمال بآن متعلق باشد
وتوقف در وے مخل بچیزے از واجبات گردد انتهی وجریان کلام محقق دوانی در شرح
عقاید عضدیه نیز هم برین نهج است وشیخ ابن حجر مکی در صواعق محرقه که در رد شیعه بادله وجوه
واسعه طرق کرده داد تشدد وتعصب داده است میگوید که شیخ ابوالحسن اشعری تصریح بدان
کرده که تفضیل ابوبکر بر سائر صحابه قطعی است وقاضی ابوبکر باقلانی میگوید که ظنی است ومختار
امام الحرمین در ارشاد نیز همین است وصاحب مفهم در شرح صحیح مسلم جزم بظنیت آن کرده وابن
عبد البر در استیعاب از عبد الرزاق نقل کرده است که معمر گفته که اگر مردے گوید که عمر افضل از ابوبکر
است رخصت تعنیف نکنم با وے درشتی نکنم واگر علی را افضلتر از ابوبکر وعمر گوید نیز با وے درشتی
نکنم واگر تفضیل شیخین معتبر آید وبایست آن محبت دارد وداد مدح وثناے ایشان بدانچه ایشان
اهل آن اند دهد پس عبد الرزاق میگوید که این سخن از معمر بوکیع نقل کردم واو را نیز خوش آمد
وتحسین کرد وشیخ ابن حجر مکی است گوید که ملخص ومبنی این کلام منع درشتی جز آن نیست که تفضیل
ابوبکر ظنی است نه قطعی واگر گویند که ظنیت تفضیل مذکور بر قول کسے که دعوی اجماع نکند وگوش
بروایات شاذه که جانب خلاف نقل کرده شده ننهد ظاهر است ولیکن بر تقدیر دعوی اجماع بر فضیلت

Marfat.com

مذکوره چنانچه راجح و مختار هم آن است حکم بظنیت آن درست نباشد چه اجماع از دلائل قطعیه است
جوابش آن است که در علم اصول فقه مقرر و مبرهن شده است که اجماع دلیل قطعی است ولیکن
نه بجمیع انواع و اقسامش بلکه قطعی آن قسم است که در آنجا خلاف اصلا نبود و آنکه در وی خلافی
بود اگرچه شاذ و نادر باشد ظنی بود و از قطعیت برآید هرچند آن خلاف بجهت شذوذ و ندرتش
معتد به نبود مانع از انعقاد اجماع نباید ولیکن در انحطاط درجه وی از مرتبه قطعیت [illegible]
نبود و با آنکه اجماعی که در اینجا است بر همین افضلیت ظنیه است و اهل اجماع نیز قطع بآن نکرده اند
چنانچه از عبارت ائمه اشارات ایشان مفهوم میگردد پس صفت ظنیت درین مسئله قید محکوم
به است نه عارض حکم بعد از اجماع و مستندش بجز آن نیست که چون بدلیل قطعی ثابت شد که خلافت
بدین ترتیب است ظاهر آن است که فضیلت نیز بر همین طریق باشد ولیکن از ترتیب خلافت
ترتیب افضلیت بر وجه قطع و یقین لازم نمی آید آیا نمی بینی که اهل سنت بر احقیت عثمان رض
بخلافت اجماع دارند و در افضلیت او خلاف پس معلوم شد که از قطعیت خلافت قطعیت افضلیت
لازم نیاید و ظنیت افضلیت ظنیت خلافت را مستلزم نگردد و نیز حقیقت فضل همان است
که نزد پروردگار تعالی است و اطلاع بران جز باخبار و وحی ممکن نه و اخبار در مدح و ثنای
همه ایشان ورود یافته و متعارض آمده است آنها که ادراک زمان وحی و مشاهده احوال آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم نموده باشند بقراین دلالات دریافته باشند لیکن دیگران را که
نظر بر صرف دلیل و مفهوم کلام افتد و مفهوم کلام متعارض آید سبیل ایشان جز تقلید و اتباع
پیشینیان و حسن ظن بایشان نبود و لیکن نظر بر احادیث و اخبار که در فضائل و کمالات
اصحاب ورود یافته جز توقف و امساک نیارد و این همه ترجمه صواعق محرقه حاصل آن بود
و در وی آنچه از شرح مواقف نقل کرده شد نیز بتمامه مذکور است و نیز در صواعق میگوید
که ما اهل سنت و جماعت میگوییم که مسئله افضلیت بدین ترتیب ظنی است ولیکن بر شیعه
لازم آید که قطعی گویند و قائل شوند بافضیلت ابوبکر و عمر رض جزماً و یقیناً زیرا که معتقد ایشان

Marfat.com

در علی مرتضی و ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم اجمعین عصمت است و خبر معصوم باتفاق مفید قطع و یقین است چه کذب بر معصوم جائز نباشد و بصحت رسیده و بتواتر کشیده است که علی مرتضی در زمان خلافت و جلوس بر کرسی سلطنت و ایالت علانیه برملا در حضور شیعهٔ خود مدح وثنای ابوبکر و عمر رض و بیان افضلیت ایشان می کرد و ذهبی از هشتاد و دو نفر باسانید صحیحه اثبات آن کرده است و در صحیح بخاری آمده است که آنحضرت یعنی علی مرتضی کرم الله وجهه فرموده است خیر الناس بعد النبی صلی الله علیه وسلم ابوبکر ثم عمر ثم رجل آخر پرسش محمد بن حنفیه رضی الله عنه گفت ثم انت فرمود من مردی ام از مسلمانان و این حدیث بطرق متعدده بصحت رسیده است و در بعضی طرق آمده است که فرمود دانا و آگاه باشید که بمن رسیده است که جمعی از مردم مرا تفضیل می کنند بر ابوبکر و عمر و هر که مرا تفضیل کنند بر ایشان وی مفتری است و هر چه بر مفتریان می کنند بر وی کردنی است و مالک از امام جعفر صادق و وی از حضرت امام محمد باقر روایت می کند که علی مرتضی بر عمر بن الخطاب که برداء پیچیده افتاده بود بگذشت و ایستاد و فرمود که هیچکس را ندانم محبوب تر نزد من که پروردگار تعالی را بنامهٔ اعمال وی ملاقات کنم الا این مرد پیچیده بردا و دار قطنی روایت میکند که ابو جحیفه که علی مرتضی را افضل امت اعتقاد میکرد جماعتی را دریافت که مخالفت او میکنند پس بمخالفت ایشان سخت محزون شد و پیش حضرت امیر رفت پس آنحضرت دست او را گرفته بخانه درون برد و پرسید که یا ابا جحیفه سبب حزن و دلگیری تو چیست وی حقیقت حال را عرض کرد فرمود یا ابا جحیفه خبر دهم ترا که بهترین این امت کیست گفت بگو فرمود بهترین امت ابوبکر است ثم عمر پس ابو جحیفه گفت عهد کردم خدای را که این حدیث را پوشیده ندارم که از حضرت مرتضی بمشافهه شنیدم و هم از ابو جحیفه روایت کرده اند که گفت شنیدم علی مرتضی رض را که بالای منبر کوفه میگفت بهترین این امت بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ابوبکر است ثم عمر و امثال این اخبار و آثار در غایت شیوع و اشتهار آمده بلکه بحد تواتر رسیده است و شیعه گویند که این و هر چه ازین باب از ائمه اهل بیت آمده است از جهت

Marfat.com

خوف و تقیه است یعنی مدح ابوبکر و عمر را که گفته اند از جهت خوف دشمنان و ترس جان خود گفته اند که اگر چنین اظهار نکنند دیگر ایشان را جاے نماند و سلامت از حال ایشان برخیزد و صمیم قلب و مکنون ضمیر ایشان برخلاف آن بود این سخن در غایت بعد و رکاکت است و از ینجا لازم آید که علی مرتضی که شیر خدا و مرکز دائره حق بود جبان و ذلیل و مغلوب و مقهور باشد و از اظهار حق و رد باطل عاجز و خائف اسد الله لقب او و لا یخافون لومة لائم صفت او و علی مع القرآن والقرآن مع علی منقبت او و دیگر عجز و خوف و کتمان حق را چه محل بود و بشهرت رسیده و بتواتر آمده است که وے کرم الله وجهه در اظهار حق و اقامت نصیحت از هیچ احدے خوف و مبالات نداشت و از امام شافعی رضی الله عنه پرسیدند که علت نفرت خلائق و عدم اجتماع ایشان بر علی مرتضی کرم الله وجهه چه باشد گفت آنکه وے در اظهار حق بروے هیچکس نمے دید و از هیچ احدے مبالات نداشت و مداهنت نمے کرد و شافعی گفت زیرا که وے زاهد بود و زاهد را با دنیا و اهل دنیا مبالاتے نباشد و عالم بود و عالم را مداهنت نبود و شجاع بود و شجاع را ترس از کس نبود و شریف بود و شریف را پرواے کس نباشد و اگر نیز تقیه باشد تقیه در ملا و در غیر اوان خلافت صورت امکان دارد و وے کرم الله وجهه در خلوت با خلص اصحاب و اتباع خود مے گفت و در زمان خلافت و غلبه شوکت و نفاذ امر بر بالاے منبر بر سر ملا مے فرمود و این با تقیه جمع نمے شود و از امام محمد باقر رضی الله تعالی عنه و عن آبائه و اولاده الکرام پرسیدند که ابوبکر و عمر رض را چه میگوئی فرمود سخت دوست دارم من ایشان را گفتند مردم چنان گمان برند که تو اینها را از روے خوف و تقیه میگوئی و معتقد باطن تو خلاف این است فرمود خوف از احیا مے باشد نه از اموات بعد از آن بمذمت و نکوهش هشام بن عبد الملک بن مروان در آمد که امیر وقت و سلطان عهد بود یعنی اگر مارا در مدح و ثناے ابوبکر و عمر خوف و تقیه در نظر باشد چرا مذمت و تقبیح حال هشام بن عبد الملک کنیم که بالفعل امر سلطنت و حکومت بدست تصرف و اختیار او ست و هرگاه که حال امام محمد باقر که از اجزاے علی مرتضی است این بود حال وے کرم الله وجهه که در اقدام و قوت و شجاعت و شدت باس و کثرت عدالت کل الکل است قیاس توان کرد

Marfat.com

واز خوف وتقیه بودی بنی معاویه و بنی مروان که میان قریش در جاهلیت و اسلام در غایت کثرت و شدت
بودند و بانواع خوارج میکرد و انجا خود داد حرب و قتال و اظهار حق و تائید دین بر وجهی نموده که بالاتر
از آن متصور نباشد و این نبود مگر از جهت آنکه تا امر دین از دائره حق و اعتدال خارج نیامد و کرم الله وجهه
ساکت بود و چون مشاهده کرد که حق تغیر یافت و کار دین سستی گرفت دیگر رد و ابطال را واجب دید
و بسا بودی که بعضی از شیعه خود را بجهت غلو و افراط و تفریط درین شان اخراج میکرد تا عبدالله
بن سبا را بمداین فرستاد و شرط کرد که دیگر با وی در یک شهر سکونت نکند و ابن سبا یهودی بود که
بدست وی اظهار اسلام کرد و سب صحابه میکرد و سردار طائفه از روافض بود که در شان
علی مرتضی ادعای الوهیت میکردند و او را بخدایی می پرستیدند پس حضرت کرم الله وجهه ایشانرا از پیش
خود براند و سزا داد و اخراج کرد و چندین خطب و فصول از علی مرتضی در مدح و ثنای ابوبکر و عمر
رضی الله عنهما نقل کرده اند که بعد از اطلاع بران طاغی را مجال دم زدن نبود و اگر علمای سنت
و جماعت در افضلیت ابوبکر و عمر رض بلکه در قطعیت آن بهمان اکتفا نمایند و استدلال کنند کافی
و وافی بود از آن ادای که بعضی از اهل تشیع که از جادهٔ انصاف و اعتدال بیرون نبوده اند کرده آنست که
عبدالرزاق که از اهل روایت و مشاهیر علمای حدیث است گفته است که من تفضیل شیخین میکنم
بجهت تفضیل علی مرتضی ایشان را و اگر علی تفضیل ایشان بر خود نمیکرد من نیز نمیکردم گناهی عظیم تر ازین نبود
که من علی را دوست دارم و مخالفت وی کنم این تمام ترجمه کلام شیخ ابن حجر بود اگر بدیدهٔ انصاف
نگرند دانند که در کتب دیگر سخن باین تفصیل بکمتر مذکور شده باشد و باید که آخر کلام با دلیل ضم کرده
بنگرند تا اضطراب و استعجال ننمایند و الله اعلم و منه التوفیق فی باقی العشرة المبشرة بعد از خلفا
و تفضیل مر باقی عشره مبشره راست و عشره مبشره نام آن ده صحابه است که پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله وسلم ایشان را بشارت بجنت داده و فرموده ابوبکر فی الجنة و عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة
و علی فی الجنة و طلحة فی الجنة و الزبیر فی الجنة و عبدالرحمن بن عوف فی الجنة و سعد بن ابی وقاص فی الجنة
و سعید بن زید فی الجنة و ابوعبیدة بن الجراح فی الجنة و این ده تن خیار امت و افاضل صحابه و اکابر

Marfat.com

قریش بودند و مهاجرین و اقارب مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم رضی الله عنهم و مر ایشان را سوابق
و مآثر در اسلام ثابت است که دیگران را نیست و بهشتی بودن ایشان قطعی است ولیکن این قطعیت
بشارت مخصوص بایشان نیست بلکه غیر ایشان نیز مبشر اند مثل فاطمه و حسن و حسین و خدیجه
و عائشه و حمزه و عباس و سلمان و صهیب و عمار بن یاسر رضی الله تعالی عنهم مثلا و شهرت این
ده تن باین لقب بجهت وقوع بشارت است در حدیث واحد در وقت واحد و ذکر آن در
ضمن عقاید بجهت اهتمام بشارت ایشان است و رد بر مذهب اهل زیغ که در شان این اکابر تقصیر
کنند و براه سوء ادب روند و عوام خلق پندارند که بشارت بدخول جنت و قطع بدان مخصوص این
عشره است و این گمان غلط محض و جهل صریح است و بعضی از طالب علمان عربیت خوان که نیم
ملا اند از جمله عوام بالاترند گویند که دیگران را نیز بشارت هست ولیکن بشارت این عشره قطعی است
و از آن دیگران ظنی و غیر بالغ بدرجه بشارت این عشره در قوت و شهرت و تواتر است و منشاء
این زعم عدم تتبع احادیث و تقصیر در خدمت این علم شریف است تجاوز الله عنهم و ما این مبحث را
درین رساله نگار در کتاب مستقل مسمی به تحقیق الاشارة فی تعمیم البشارة بتفصیل و تحقیق بیان
نموده و اسامی اهل بشارت را از آنچه در کتب احادیث در نظر آمده ذکر کرده ایم و حق آن است که بشارت
خلفای اربعه و فاطمه و حسن و حسین و امثال ایشان مشهور است و اصل بحد تواتر معنوی و بشارت
باقی عشره نیز بحد شهرت رسیده و بشارت بعضی دیگر آحاد با تفاوت مراتب آن و حکم در غیر مبشرین
آن است که گویند مومنان از اهل جنت اند و کافران از اهل نار نه بجزم و قطع در خصوص کسی
بجنت یا بنار و تمام تحقیق آن از کتاب مذکور باید جست و بالله التوفیق فاهل بدر و بعد از عشره
مبشره فضیلت مر اهل واقعه بدر راست که در سال دوم از هجرت واقع شده و باعث ظهور عزت
اسلام و انجاز وعده پروردگار عز اسمه که بر رسول مختار خود کرده بود گشته و اعدای دین از صنادید
قریش مثل عتبه و شیبه و ابو جهل و اشباه ایشان لعنة الله علیهم اجمعین دران غزوه بجهنم رفته
و پنج هزار ملائکه مسومین بنصرت مومنان در انجا غزا کرده و عشره مبشره هم از اهل بدر اند

الا عثمان رضی الله عنه که بجهت تمریض رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در مدینه مطهره مانده بود و آنحضرت او را نیز از اهل بدر شمرده و در قسمت غنائم آن شریک گردانید و اهل بدر سیصد و سیزده تن اند و همه اهل بهشت اند قطعاً در شان ایشان واقع شده است که ان الله قد اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم و در جای دیگر فرموده که لن یدخل النار رجل شهد بدرا و الحدیبیة و در حدیث آمده است که آن ملائکه که در غزوهٔ بدر حاضر بودند فضل و عزتی در درگاه الٰهی دارند که دیگران را نیست فالحاصل بعد از اهل بدر فضیلت مر اهل غزوهٔ احد راست که در سال چهارم واقع شده و ابتلای و شدتی با اهل اسلام رسیده و دندان مبارک محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم در آنجا مجروح شده و خیال نکنند که دندان مبارک شریف بتمام از بیخ بر آمده و افتاده بود نه بلکه گوشهٔ از دندان و پاره از وی شکسته بود و سید الشهدا حمزه بن عبد المطلب از شهدای احد است و هفتاد تن از صحابهٔ کرام در آنجا به شرف شهادت رسیدند و عشرهٔ مبشره نیز داخل اهل احد اند و سر گروه مشرکان در غزوهٔ احد ابو سفیان اموی بود که بعد از غزوهٔ بدر سوگند خورده و جماع زن و دادن بدن بر خود حرام کرده بود تا انتقام خود از سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم و اصحاب وی نگیرد و اسلام ابو سفیان و معاویه بن ابی سفیان بقول مشهور در عام فتح مکه است فاهل بیعة الرضوان بیعت الرضوان نام آن بیعت است که مسلمانان بعد از صلح حدیبیه با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نمودند چنانچه در قرآن مجید میفرماید لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و در حدیث آمده است که لا یدخل النار احد بایعنی تحت الشجرة ایشان نیز بهشتیان اند و این ترتیب مذکور در افضلیت مجمع علیه است که ابو منصور تمیمی نقل کرده و بعد ازین مذکورین سائر صحابه نیز بحسب فضائل و مآثری که ایشان راست در درجات و مقامات متفاوت خواهند بود و لیکن از علما تصریحی بدان منظور نمیگردد و الله اعلم و بعد از صحابه فضل و کرامت بعلم و تقوی است که ان اکرمکم عند الله اتقاکم و بعضی اولاد صحاب را نیز بترتیب فضل آبا اثبات فضیلت کنند الا اولاد فاطمه که از همه فاضل تر اند رضی الله عنهم اجمعین و فاطمة سیدة نساء اهل الجنة و الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة این مسئلهٔ

در بیان اهل بیعت الرضوان

علیحده در عقاید ذکر کرده ایم از جهت قطعیت وے بر رغم این نادانان که قطعیت بشارت را مخصوص بعشرهٔ
مبشره دارند و همچنانکه علما بر رغم رفضه اهتمام بشان عشره کرده به تخصیص ذکر کرده اند اگر بر رغم ناصبیه
اهتمام بذکر این سه تن پاک و ذکر فضایل اهل بیت نبوت کنند نیز مناسب باشد و این حدیث
دلالت دارد بر فضل فاطمه زهرا رضی الله عنها بر تمامهٔ نساء مومنات که عنوان نساء اهل الجنة شامل
ایشان است حتی از مریم بنت عمران و عائشه و خدیجه کذا ذکره السیوطی و در بعضی احادیث تفضیل فاطمهٔ
زهرا را مطلق واقع شده است چنانچه این حدیث و امثال آن و در بعضے احادیث مریم را رضی الله عنها
از عموم نساء که زهرا رضی الله عنها بر ایشان تفضیل داده است استثنا کرده و این احتمال مساوات و عکس
نیز دارد و در جاے دیگر فرموده که افضل نساء فاطمه و خدیجه عائشه و مریم و آسیه است
و ظاهر این حدیث مساوات یا توقف است و در حدیثے دیگر آمده است که فاطمه درین امت
مثل مریم است در قوم خود یعنے فاضل تر از غیر خود تو اند که اختلاف این اخبار بجهت تدریج اطلاع
آنحضرت صلے الله علیه و آله وسلم باشد بر فضیلت فاطمه بوحی و اعلام پروردگار تا آخر عموم فضل وے
بر تمامهٔ نساے عالم ثابت شد والله اعلم و بعضے از علما عائشه را افضل نهند بر فاطمه از جهت
آنکه وے با پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم در بهشت باشد و فاطمه با علی و لابد مقام و مکان پیغمبر
اعلے و ارفع و اشرف باشد از مقام علی ولیکن در احادیث واقع شده است که با فاطمه خطاب
کرده که من و تو و علی و حسن و حسین در یک مقام و یک مکان خواهیم بود و نیز میگویند که عائشه
مجتهده بود و در زمان خلفاے اربعه فتوی میداد و اجتهاد میکرد و گویند که عائشه بعد از خدیجه
افضل نساء عالم است و سیوطی در فتاوی میگوید درینجا سه مذهب است اصح مذهب آنکه
فاطمه رضی الله عنها افضل است از عائشه و بعضے بمساوات رفته و بعضے در توقف مانده و بسیارے
از علماے حنفیه و بعضے از شافعیه بتوقف مائل اند و چون مالک را ازان پرسیدند
گفت فاطمة بضعة من النبی فاطمه جگر پارهٔ پیغمبر است و لا افضل علی بضعة من رسول الله احدا
من بر جگر پارهٔ پیغمبر هیچکس را فضیلت نه نهم و امام سبکی فرموده که آنچه مختار ما و دین ما است

Marfat.com

آن است که فاطمه افضل است وبعد از وے مادرش خدیجه بعد ازان عائشه رضی الله عنهن اجمعین
و سبکی می‌گوید که افضل نساء مریم و فاطمه است و افضل امهات المومنین خدیجه و عائشه است
و در خصائص خیضری مذکور است که در خدیجه و عائشه نیز اختلاف دارند وجماعه از متقدمین تصریح
کرده اند که خدیجه افضل است و در بعضے احادیث آمده است که افضل واکمل نساء عالم مریم بنت
عمران و فاطمه بنت محمد صلعم و آسیه امراة فرعون است و در بعضے روایات بجاے لفظ آسیه
امراة فرعون بنت خراحم واقع شده شیخ ابن حجر عسقلانی میفرماید که دریجا تصریح است با فضیلت
فاطمه زهرا از عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنهما و مراد به نساء در حدیث فضل عائشة علی النساء
کفضل الثرید علی غیره من الطعام که دلیل افضلیت عائشه است غیر نساء اربعه مذکوره باشد جمعا بین
الادلة انتهی قال العبد الضعیف اصلح الله حاله که حق آن مے نماید که وجوه فضیلت مختلف است
ولیکن از احادیث چنان معلوم میشود که فاطمه احب اولاد بود نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم وبعد از خدیجه عائشه احب ازواج واگر نه وجوه فضیلت و محبت مختلف دارند مشکل شود با آنکه
در بعضے احادیث دیگر آمده است که محبوب ترین مردم از جنس زنان پیش پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم عائشه بود و از مردان پدرش و در جاے دیگر آمده که محبوب ترین نساء فاطمه و محبوب ترین مردان
علی بود و بلکه بعضے از حد گفته اند اگر چه سخنی است در غایت شذوذ که عائشه فاضلتر است از هر که
غیر او ست حتے از پدرش که ابوبکر صدیق باشد پس اگر نه حیثیت مختلف اعتبار کنند این سخن معنی
ندارد و نیز افضلیت بمعنے کثرت ثواب حقیقت حال آن نزد باری تعالی است و بحسب شرف
ذات و طهارت طینت و پاکی جوهر هیچکس بفاطمه و حسن و حسین و دیگر اهل بیت نرسد والله اعلم
والخلافة بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثون سنة ثم بعدها ملك وامارة و در حدیث
آمده است که الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یصیر بعد ملکا عضوضا میفرماید که خلافت پس از من
سی سال است و بعد از سی سال خلافت نباشد بلکه ملکے گزنده بود که از نیش وے کم کسی بسلامت
ماند و تمامی آن سی سال بشهادت امیر المومنین علی مرتضی شد و تحقیق آن است که شش ماه

Marfat.com

ازسی سال باقی بود که امام المسلمین حسن بن علی بن ابیطالب در وی خلیفه بود و تمامی خلافت بموت وی شد
پس معاویه رضی الله عنه و هر که بعد او ست خلیفه نباشد بلکه ملوک و امراو پادشاهان اند و آنکه امرای عباسیه را
خلفا گویند بمجاز و اعتبار ظاهر است و محقق حنفیه شیخ کمال بن همام در مسایره مے گوید که تمامه
اهل حق اتفاق دارند بر آنکه معاویه رض از ملوک است نه از خلفا و مشایخ اهل سنت را خلاف است که وی
بعد از وفات امیر المومنین حضرت علی امام باشد یا نه بعضے گویند شد و بعضے گویند نشد و آنها که گویند
شد مراد ایشان آن است که شدن وے بعد از تسلیم امام حسن است امر را بوے انتهی وَنَكُفُّ
عَنْ ذِكْرِ الصَّحَابَةِ إِلَّا بِخَيْرٍ روش اهل سنت و جماعت آن است که صحابه پیغمبر را جز بخیر یاد نه کنند
و لعن و سب و شتم و اعتراض و انکار بر ایشان نکنند و با ایشان براه سوء ادب نروند از جهت
نگاهداشت نسبت صحبت بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در ورود فضایل و مناقب ایشان در
آیات و احادیث عموما مثل محمد رسول الله والذین معه الآیه و مثل رضی الله عنهم و رضوا عنه و اصحابی
کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و اکرموا اصحابی فانهم خیارکم و الله الله فی اصحابی الله الله فی اصحابی
لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی
ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله فیوشک ان یاخذه و آنچه از بعضے ایشان در مشاجرات
و محاربات تقصیر در حفظ حقوق اهل بیت نبوی و رعایت ادب با ایشان نقل کنند بعد از تسلیم
صحت آن اخبار از ان اغماض کنند و تغافل ورزند و گفته ناگفته و شنیده ناشنیده انگارند
زیرا که صحبت ایشان با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم یقینی است و نقلهاے دیگر ظنی
و ظن بالیقین معارض نگردد و یقینی بظنے متروک نه شود و بالجمله سر حد دار اسلام و سنت با معاویه
و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه و اشباه و امثال ایشان است هر که براه اتباع مشایخ سنت
و جماعت رود و گوزبان را از سب و لعن ایشان بربندد و اگرچه بجهت تصور بعضے امور که قدر مشترک
از ان بسر حد تواتر رسیده است و ارباب سیر و تواریخ نقل کنند باطن را وحشتے و خاطر را
کدورتے دست دهد با وجود آن سلامت در اغماض و کف لسان است در آثار آمده است که

Marfat.com

در غزوه صفین شخصے را از جانب معاویه نزد امیر اسیر کرده آوردند یکے از حاضران بر حال وے ترحم آورد و گفت سبحان الله من میدانم که وے مسلمان بود و مسلمان خوب بود حیف که آخر حال وے چنین شد حضرت علی فرمود که چه گوئی وے هنوز مسلمان است و بالجمله سب و طعن در ایشان اگر مخالف دلیل قطعی بود کفر است چنانچه قذف حضرت عائشه بزنا معاذ الله من ذلک که طهارت ذیل وے از ان بنصوص قرآنی ثابت شده والا بدعت و فسق بود و علمائے سنت و جماعت گویند که نهایت کار معاویه و امثال وے بغی و خروج است بر امام برحق و خلیفه مطلق که علی مرتضے باشد چنانچه در حدیث عمار بن یاسر که بحد شهرت و تواتر معنوی رسیده است تقتلک الفئة الباغیة تدعوهم الی الجنة و یدعونک الی النار اثبات آن میکنند و آن موجب کفر و مستوجب لعنت نگردد و از هیچ یکے از علمائے مجتهدین و سلف صالحین لعن بر ایشان منقول نشده است بود در اصل عادت و شیمهٔ اهل سنت ترک سب و لعن است که المؤمن لیس بلعان لعنت بر خصوص شخصے اگرچه کافر بود جائز ندارند چه دانی که عاقبت کار او بایمان و سعادت بود مگر آنکه به یقین معلوم شود که موت وے بر کفر و شقاوت است تا آنکه بعضے در یزید شقی نیز توقف کنند و بعضے براه غلو و افراط در شان وے و موالات وے روند و گویند که وے بعد از ان که باتفاق مسلمانان امیر شد اطاعت وے بر امام حسین واجب شد نعوذ بالله من هذا القول و من هذا الاعتقاد که وے باوجود امام حسین امام و امیر شود و اتفاق مسلمانان بروے کے شد جمعے از صحابه که در زمان او بودند و اولاد اصحاب همه منکر و خارج از اطاعت او بودند نعم جماعهٔ از مدینه مطهره بشام نزد وے کرها و جبراً رفتند و او جائزهاے سنی و مایدهاے هنی نزد ایشان نهاده بعد از آنکه حال قباحت مآل او را دیدند بمدینه باز آمدند و خلع بیعت وے کردند و گفتند که وے عدو الله و شارب خمر و تارک صلوٰة و زانی و فاسق و مستحل محارم است و بعضے دیگر گویند که وے امر بقتل آنحضرت نکرده و بدان راضی نبود و بعد از قتل وے و اهل بیت وے مسرور و مستبشر نشده و این سخن نیز مردود و باطل است چه عداوت آن بے سعادت با اهل بیت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم

واستبشار وے بقتل ایشان واذلال واہانت اومر ایشان را بدرجہ تواتر معنوی رسیدہ است و انکار
آن تکلف ومکابرہ است و بعضے دیگر گویند کہ قتل امام حسین گناہ کبیرہ است چہ قتل نفس منہ بنا حق
کبیرہ است نہ کفر ولعنت مخصوص بکافران است ولیت شعری کہ ارباب این اقاویل باحادیث
نبوی کہ ناطق اند بآنکہ بغض وعداوت وایذا واہانت فاطمہ واولاد او موجب بغض وایذا واہانت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است چہ میگویند وآن سبب کفر و موجب لعن وخلود نار جہنم ست
بلاشک بموجب آیہ ان الذین یؤذون اللہ ورسولہ لعنہم اللہ فی الدنیا والاخرۃ واعد
لھم عذابا مھینا و بعض دیگر گویند کہ خاتمت وے معلوم نیست شاید کہ او بعد از ارتکاب آن کفر و
معصیت توبہ کردہ باشد ودر نفس اخیر بر توبہ رفتہ باشد ومیل امام محمد غزالی در احیاء العلوم
باین حکایت است و بعضے از علمائے سلف واعلام امت مثل امام احمد حنبل وامثال او بروے لعنت
کردہ اند وابن جوزی کہ بکمال شدت وعصبیت در حفظ سنت وشریعت دارد در کتاب خود لعن
وے را از سلف نقل کردہ است و بعضے منع کردہ اند و بعضے متوقف ماندہ اند وبالجملہ وے مبغوض
ترین مردم است نزد ما وکارہائے کہ این بدبخت بے سعادت درین امت کردہ ہیچکس نکردہ بعد از
قتل امام حسین واہانت اہل بیت لشکر بتخریب مدینہ مطہرہ وقتل اہل انجا فرستادہ وبقیہ از صحابہ و
تابعین را امر بقتل کردہ وبعد از تخریب مدینہ امر بانہدام مکہ معظمہ وقتل عبداللہ بن زبیر کردہ وہم
در اثنای این حالت از دنیا بجہنم شتافتہ ودیگر احتمال توبہ در جوع او را خدا داند حق تعالی
دلہاے ما را وتمام مسلمانان را از محبت وموالات وے واعوان وانصار وے وہر کہ با اہلبیت
نبوی بد بودہ وبد اندیشیدہ وحق ایشان را پامال کردہ وبا ایشان براہ محبت وصدق عقیدت
نیست ونبودہ نگاہدارد وما را ومحبان ما را در زمرۂ محبان ایشان محشور گرداند ودر دنیا وآخرت
بر دین وکیش ایشان دارد بحرمۃ النبی وآلہ الامجاد بمنہ وکرمہ وہو قریب مجیب آمین والمجتہد
یخطی ویصیب مذہب مختار آنست کہ مجتہد گاہے خطا نیز کند ووے در خطائی کہ کند معذور است
بلکہ ماجور چہ آنچہ در وسع وے بود از بذل مجہود کرد وافاضہ ثواب بدست حق تعالی است ودر

Marfat.com

[illegible]

حدیث آمده است ان اخطأت فلک حسنة وان اصبت فلک حسنتان و بعضے گویند که هر مجتهد مصیب است و حق در شان وے همان است که مودای اجتهاد اوست و این اختلاف در فرعیات و عملیات و احکام فقه است چه اولی و احری بغالب ظن درین باب کافی است و جزم و یقین در کار نه والا در اعتقادیات مسایل کلامیه حق یکے است چه آن خبر است از واقع و نفس الامر و واقع و نفس الامر جز یکے نباشد و شرایط اجتهاد و احکام آن و تقلید غیر مجتهد مجتهد را و التزام آن و رجوع از ان در محل خود مسطور است وَلَا نُكَفِّرُ اَحَدًا مِنْ اَهْلِ الْقِبْلَةِ اهل قبله یعنی آنها که نماز بجانب قبله مسلمانان کنند و به کتاب و سنت تمسک نمایند و بلفظ الشهادتین کنند کافر نباید گفت اگرچه از بعضے کلمات ایشان کفر لازم آید ولیکن مادام که التزام آن نکنند یا لزوم در غایت ظهور نبود تکفیر نباید کرد تا ممکن است توجیه و اصلاح حال مسلمان باید کرد و مبادرت به تکفیر تغلیظ نباید کرد در حدیث آمده است که هر که دیگرے را کافر گوید اگر وے در نفس الامر کافر نبود قائل لفظ کافر گردد و حکم لعن نیز همچنین آمده است اگر آنکس مستحق لعنت نبود لعن او بقائل عائد گردد پس احتیاط در ترک لعن و تکفیر باشد والله اعلم وَرُسُلُ الْبَشَرِ اَفْضَلُ مِنْ رُسُلِ الْمَلَائِكَةِ وَرُسُلُ الْمَلَائِكَةِ اَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الْبَشَرِ خواص بشر که انبیا و رسل اند فاضلتر اند از خواص ملائکه که پیغمبران و رسولان ایشان باشند و عوام بشر که مراد بدان غیر انبیا ساند از اولیا و اتقیا فاضلتر اند از عوام ملائکه و خواص ملائکه فاضلتر اند از عوام بشر و درینجا اجماع است که اصلا خلافے دران نیست و دلیل بر افضلیت بشر از ملک این گفته اند که حق سبحانه و تعالی امر کرد ملائکه را بسجود آدم و سجود اعظم اظهر انواع خدمت است و مقتضای حکمت امر ادنی است بخدمت اعلی و چون افضلیت آدم ثابت شد افضلیت تمامه انبیا به ثبوت پیوست لعدم القائل بالفصل و این سخن از ایشان بغایت غریب است حکمتهاے پروردگار تعالی را که احاطه تواند کرد که حیثیت حکمتهاے او را او داند گاهے اعلی را امر کند بخدمت ادنی تا کمال قدرت خود ظاهر کند یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید تا آنکه بمذهب اهل سنت و جماعت رعایت حکمت بروی تعالی نیز واجب نیست مگر آنکه این دلیل را الزامے دارند بر معتزله که قائل اند با فضلیت ملائکه و دلیل

Marfat.com

دیگر آنکه طاعات و عبادات و تحصیل کمالات با علائق و عوائق اشق و اصعب است و در جزالت ثواب
و خیریت جزا اتم و اوجل اگر مراد بافضلیت کثرت ثواب است این دلیل تمام است ولیکن نزاهت
و تجرد از علائق جسمانی و کدورات هیولانی ناظر در جانب افضلیت ملائکه است و لهذا بعضی اہل تحقیق
بران رفته اند که حیثیت مختلف است و نزاع لفظی است از حیثیت صعوبت عبادت و شدت
مجاهدت بشر افضل است و از جهت قرب بمبدأ و نزاهت و تجرد و نورانیت ملائکه و کمال
انسان و ترقی او در انست که بقرب ملائکه برسد و بملکوت اعلی لحق گردد باز اگر بجامعیت انسان
و مظهریت او مر اسماء و صفات الٰهی را و استخلاف الٰهی تعالی مر او را نظر افتد اینجانب راجح آید و گفته
اند که دلیل متعارض است و مسئله ظنی است و یقین را بدان راه نیست والله اعلم و باوجود آن
اعتقاد باید کرد که سید رسل محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم سید کائنات و افضل مخلوقات
است من الجن والانس والملائکه و بدانکه تفضیل انبیا بر ملائکه چنانچه تقریر یافت مذهب جمهور
اہل سنت و جماعت است و نزد معتزله و بعضی اشاعره ملائکه افضل اند از بشر و منقول از امام اعظم
ابو حنیفه کوفی درین مسئله توقف و تردد است از جهت تعارض ادله گویند که وے اول قائل
بود بافضلیت ملک از بشر و در آخر ازان رجوع کرده بافضلیت بشر آمد و منقول از قاضی ابو بکر
باقلانی نیز توقف است و در حقیقت جهل باین کیفیت قادح در ایمان و کمال آن نیست و از
امام تاج الدین سبکی که از مشاهیر ائمه شافعیه است نقل کرده اند که وے گفته است اگر کسے
مدت عمر او بگذرد و در خاطرش تفضیل انبیا بر ملائکه خطور نکند امید دارم که روز قیامت ازان سوال
نکنند انتهی و بعضے گفته اند که ظاهر دران است که مسئله تفضیل در هر جا که باشد همین حکم داشته
باشد و مآل کلام اختلاف حیثیات و تعدد جهات است والله اعلم و کرامات الاولیاء حق
ولی عبارت است از شخصے که بمزید معرفت و مواظبت طاعات و اجتناب معاصی و اعراض از
انہماک در لذات و شہوات ... باین صفت موصوف باشد اگر از وے خارق عادتے بوجود آید و باشد
و این در حقیقت معجزه نبی است که این ولی از امت اوست مثلاً معجزات آنحضرت صلی الله

بیان کرامات اولیاء

قید ۳ (۱۱)

Marfat.com

علیه وآله وسلم انواع اند بعضے ازانها پیش از بعث وقوع یافته وآنرا ارهاصات گویند و بعضے بعد از بعثت
در حالت حیات و دیگر بعد رحلت وے از تابعان وی که اولیای امت باشند بوجود مے آید این نیز از معجزات
اوست که دلالت بر صدق وے و صحت دین وے میکنند و وجود کرامات از بعضے صحابه و اولیای امت
بطریق شهرت و تواتر ثبوت یافته است که تردد و انکار را در انجا مجال نباشد خصوصا از بعضے
اعاظم اولیا مثل غوث الثقلین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی و امثال ایشان امام عبد الله
یافعی رحمة الله علیه گفته است کرامته بلغت حد التواتر و معلوم بالاتفاق ما بلغت مثلها کمن
احد من شیوخ الآفاق و بعضے گویند که کرامات ولی از جنس معجزات نبی نباشد مثل شق قمر
وسلام حجر و سجده شجر مثلا و بعضے گویند که صدور کرامت از ولی نه بقصد و اختیار بود و البته
بے مقارنت دعوی ولایت و کرامت بود حق آن است که هر چه از نبی بطریق معجزه صادر گردد
جائز بود که از ولی بطریق کرامت ظهور یابد و تخصیص و تقیید بعدم اختیار صحیح نیست هم باختیار
بود و هم بے اختیار و گاهے از بعضے ارباب تمکین که قدم صدق ایشان در مقام ولایت راسخ و ثابت
است بدعوی صادق نیز مقرون گردد و در حقیقت این دعوی راجع بدعوی صدق نبی و صحت
نبوت است قالوا وکان الشیخ محی الدین عبد القادر کثیر الدعوی بحق بحق فی حق و آنچه منافی است
دعوی نبوت است و معاذ الله از اعدای دین و مستحق اهانت و لعنت گردد و وجود کرامت شرط
ولایت نیست ولی باشد که از وے هرگز کرامتے ظاهر نگردد و اصل ولایت استقامت بر دین
است که الاستقامة فوق الکرامة و حکمت در اظهار او در ابتدا تربیت سالک و تکمیل یقین اوست
تا در جد و اجتهاد و سلوک چست و چالاک تر گردد و در انتها برائے تربیت مردمان و ازاله تردد و انکار
ایشان بود و جمله اقسام خوارق چهار است اگر مقرون با ایمان و عمل صالح نیست آنرا مکر و استدراج
گویند و اگر با ایمان و عمل صالح و کمال معرفت و تقوی بود آنرا کرامت نامند و اگر مقرون بدعوی
نبوت بود آن معجزه است و گاهے از عوام مومنین و اهل صلاح نیز چیزے ازین باب ظهور یابد
آنرا معونت گویند و به حقیقت سحر و طلسمات و شعبده از خوارق عادت نبود چه آن بمداخلت

جمله اقسام خوارق چهار است

Marfat.com

عمل و اسباب بود که هر که مباشرت آن اسباب کند بحکم جریان عادت بران مترتب گرد چنانچه
ترتب شفا بر علاج طبیب حاذق و خرق عادت آن است که نه این چنین بود و لا یبلغ ولی درجة الانبیاء
و هیچ ولی بدرجه نبی نرسد زیرا که انبیا معصوم اند از معاصی و مامون اند از عزل و خوف خاتمت
و مکرم اند بوحی و مشاهده ملک و مامورند به تبلیغ احکام و ارشاد انام بعد از اتصاف بکمالاتی که اولیا
دارند و بالجمله افضلیت نبی از ولی امر متیقن و مقطوع به است و هر که برخلاف آن اعتقاد کند
کافر است صرح به العلماء و آنکه گفته اند که الولایة افضل من النبوة ترجیح و تفضیل ولایت کند بر نبوت
نه تفضیل ولی بر نبی چه ولایت قرب مع الله است و استفاضت از جناب اقدس وی
و نبوت انبیا اخبار به خلق و افاضت کمالات بر ایشان و لابد که ان نسبت شریف تر و فاضل تر از این
نسبت بود و نبی جامع هر دو نسبت است پس فاضل تر بود از ولی که صاحب نسبت اولی است
و بس و باوجود آن این سخن موهوم خلاف مقصود است اطلاق ان جائز نباشد و قائل آن نیز معلوم
نیست که کیست اگر مراد بدان ترجیح و تفضیل ولی بر نبی است باطل و واجب الرد است هر که گفته
باشد و لا یصل العبد الی حیث یسقط عنه الامر و النهی بنده تا عاقل است بجای نرسد که
تکالیف شرعیه از وی سقوط پذیرد چنانکه اهل الحاد و اباحت گویند که چون بنده بنهایت محبت
رسید و صفائی قلبش حاصل شد و ایمانش راسخ گشت امر شرع از وی ساقط گردد و پروردگار تعالی
بارتکاب کبائرش بدوزخ نفرستد و عذاب نکند و این سخن کفر و ضلالت است این از غدا این جبران
چه میگویند هر گاه که محبت غالب آمد و قلب صافی شد و ایمان راسخ گردید باید که طاعت و خدمت
بیشتر و کامل تر گردد نه آنکه نقصان پذیرد و ساقط شود و گرفتن بران و عذاب کردن در مشیت او است
تعالی اگر خواهد بگیرد و اگر خواهد بگیرد اما سقوط تکلیف صورت ندارد و بالاتر از انبیا صلوات الله و سلامه
علیهم اجمعین در محبت و ایمان کیست و حالانکه تکلیف در حق ایشان اتم و اکمل است اعجب گویند
که فعل انبیا علیهم السلام برای تواضع و تشریع احکام است پس ترک آن از ایشان لایق نباشد و
اینقدر نفهمند که معنی تشریع چیست تشریع برای آن است که تا مردم بدان عمل کنند و براه اتباع

Marfat.com

ایشان بردند پس مردم باید که عمل بکنند تا مصلحت تشریع باطل نگردد پس معنی تشریع عین
ایجاب آمد و مستوجب شکایت باین منافات وارد والنصوص تحمل علی ظواهرها آیات واحادیث
ازین ظواهر باید گذاشت و بے ضرورت تاویل نباید کرد وتحقیق این مقام وشرائط تاویل وجواز
وعدم جواز آن از کتاب التفرقة بین الکفر والزندقة که از مصنفات امام حجة الاسلام است باید طلب
داشت والله الموفق وَالْعُدُوْلُ عَنْهَا اِلٰی مَعَانٍ یَدَّعِیْهَا اَهْلُ الْبَاطِنِ اِلْحَادٌ فرقه باطنیه ملاحده
گویند که از قرآن واحادیث معانی ظاهر مراد نیست مراد از ان رموز واشارات باطن است که هیچکس
بدان پے نبرد مگر معلم ومعلم امام معصوم را گویند که معرفت حق بے تعلیم وے حاصل نگردد واین سخن
از زندقه والحاد است اگر معنی ظاهر مراد نیست چندین نماز وروزه وطاعات وعبادات از شرائع
واحکام از کجا ثابت شده وچه چیز معلوم گردیده واگر هیچکس را راه وصول بدان نیست پس انزال
کتب وبعث انبیاء چه چیست ومعلم که ایشان میگویند بالاتر از پیغمبر واصحاب واتباع وے
که خواهد بود واینها از خود معانی ظاهر را اراده میکنند وبظواهر آن امر میفرمودند وبحقیقت مقصود
این ملاحده ابطال شریعت وافساد دین است خذلهم الله ولعنهم واهل تحقیق از ارباب
اشارات گویند که مراد بنصوص معانی ظاهر است قطعا وباوجود آن دران رموز واشارات است
که بظواهر منافات ندارد مثلا فرعون وموسی در خارج هستند وقضایا ووقائع که میان ایشان
وقوع یافته راست است وباوجود آن اگر آن را اشارتے بقضیه روح ونفس مثلا دارند صورتے
دارد نه آنکه گویند اینجا نه موسے است ونه فرعون مراد همان روح ونفس است فقط فاخلع نعلیک
امر است بموسے علیه السلام که در آمدن بوادی مقدس براه ادب رود ونعلین خود را بکشد
وپاے برهنه باید وباوجود آن اشارت است باخراج کونین واسقاط آن از نظر در مقام
قدس قرب ومحبت مولے تعالے نه آنکه اینجا نه وادی مقدس است ونه موسے ونه نعلین
کفری باده تر ونامعقول تر ازین نباشد نسأل الله العافية وَفِیْ دُعَاءِ الْاَحْیَاءِ لِلْاَمْوَاتِ
وَصَدَقَتِهِمْ عَنْهُمْ نَفْعٌ لَهُمْ در دعاهاے زندگان مر مردگان را وصدقه دادن بنیت ثواب ایشان را

Marfat.com

نفع عظیم است مر مردہا را و احادیث و آثار درین باب بسیار است و نماز جنازہ نیز ازین باب است
و در حدیث آمدہ است کہ بر جنازہ کہ صد کس از مسلمانان نماز گذارند و شفاعت طلبند البتہ
مغفور است سعد بن عبادہ را رضی اللہ عنہ مادرش فوت کرد از حضرت پرسید کہ افضل صدقات
درین باب چہ باشد فرمود دادن آب مر تشنگان را بہترین صدقات و فاضلترین خیرات است
پس سعد رضی اللہ عنہ چاہے کند و گفت ہذا لام سعد و در حدیث دیگر آمدہ است کہ الدعاء یرد البلاء
والصدقۃ تطفی غضب الرب دعا رد بلا کند و صدقہ آتش خشم آلٰہی را سرد گرداند یعنی از احیاء
اموات در دنیا و آخرت و نیز در حدیث آمدہ است کہ عالم و متعلم چون بر قریہ بگذرند تا چہل روز
عذاب از مقبرہ آن قریہ برگیرند ازینجا فضل علم و تعلیم و تعلم ظاہر شود کہ چیست و نیز ثابت شود کہ
نصب حفاظ و مدرسین در مقابر محمود بود واللہ الموفق واللہ مجیب الدعوات وقاضی الحاجات
حق سبحانہ تعالٰی بکرم و فضل خویش قبول کنندہ دعاہا و برآرندہ حاجتہای بندگان است
دعا اگر بصدق توجہ و حضور دل و تضرع و زاری بود البتہ مستجاب است یا در دنیا یا در آخرت
و اجابت دعا را شرائط و موانع است و آن شرائط حضور قلب و اکل حلال است و اشد موانع
استبطاء استعجال یعنی گوید بسیار دعا کردم ہیچ مستجاب نشد و باوجود عدم شرائط و وجود موانع
فضل و کرم و رحمت پروردگار تعالٰی باقی است و بالجملہ دعا مخ عبادت است کہ الدعاء مخ العبادۃ
ہمچنانکہ عبادات در اوقات مخصوصہ باسباب خاص واجب بود دعا نیز در وقت نزول بلا و
وجود عنا لازم گردد و مشروع و مندوب باشد فرمان باری تعالٰی است ادعونی استجب لکم
اے اخی دست از دعا کردن مدار ؛ با اجابت یا روائیت چکار ؛ بس دعاہا کان
زیان است و وبال ؛ از کرم مے نشنود شان ذو الجلال ؛ مثلاً مزارعے در حضرت سلطان
بیاید و اسپ تازی طلبد و سلطان در بدل آن گاو زراعت بوے عطا فرماید این در صورت
منع است و در معنی اجابت ...... بطریق احسن و انفع چہ آن اسپ تازی سر و گردن
او را مے شکستے منعش از آن عین مصلحت و محض لطف است اگر بفہمد گاو زراعت در حق او

Marfat.com

بهتر از اسپ تازی است و منع و توقف اجابت دعا در فضول دنیاوی و شهوات نفس که از
درگاه قرب دور انداز و و بعذاب آخرت کشد هم ازین باب است و کسے که فهم عن الله و حسن الظن
بالله حاصل وقت او شود منع و عطا در حق او یکے باشد ازینجاست که گفته اند العطاء من الخلق
حرمان والمنع من الله احسان و دعاے کافر مستجاب نبود و ما دعاء الکافرین الا فی
ضلال مگر در امور دنیوی و دعاے مظلوم مستجاب است اگرچه کافر بود والله اعلم و یجوز الصلوٰة
خلف کل برّ و فاجر جماعت در نماز از دست نباید داد و مقید بامام متقی و متورع نباید بود و بجهت
آن فضیلت جماعت که بے شبهه از سنن موکده آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ترک نباید کرد و آن
قدر که آن حضرت را تاکید در التزام جماعت و اجتماع و ایتلاف بود در جاے دیگر نبود نعم اگر و سے
صالح و متقی براے امامت پیدا شود بهتر و الا هر که باشد نماز بجماعت باید گذارد و هر چند که فاسق
بود بشرطیکه فسق و فجور وے منجر بکفر نگردد و علم باحکام و ارکان نماز و قدر ما یجوز به الصلوٰة از
قرآن یاد داشته باشد و نری المسح علی الخفین فی الحضر والسفر اعتقاد مسح موزه از علامات
سنت و جماعت داشته اند در حضر یک شبان روز و در سفر سه شبان روز و گفته اند که علامت
سنت و جماعت سه چیز است تفضیل الشیخین و محبة الختنین والمسح علی الخفین ابوبکر و عمر را افضل
دانستن و علی و عثمان را محبت داشتن و جواز مسح موزه را اعتقاد کردن این سه چیز نشانه اهل سنت
و جماعت است که اهل بدعت بدان قائل نیستند و امام حسن بصری گوید هفتاد تن از صحابه را دریافتم
که همه مسح خفین روا مے داشتند و از امیر المومنین علی کرم الله وجهه ازان پرسیدند فرمود مسافر
را سه شب و روز و مقیم را یک شب و روز بود این چنین شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم و در جاے دیگر فرموده است که اگر دین و شریعت بقیاس و عقل بودی پایان موزه
بمسح اولے بودی ولیکن مدار دین بر حکم شرع است و مسح در شرع بر روے موزه آمده است
و دیگر بدانکه اگرچه عزیمت در شستن پاها است و مسح کردن بر موزه رخصت است ولیکن جواز
آنرا معتقد باید بود و در محل تهمت اگر اختیار هم بر رخصت افتد بمصلحت قریب تر باشد

وَاسْتِحْلَالُ الْمَعْصِيَةِ صَغِيْرَةً كَانَتْ اَوْ كَبِيْرَةً وَاسْتِخْفَافُهَا كُفْرٌ گناه را صغیره باشد
حلال دانستن وسبک داشتن کفر است اگرچه بغلبهٔ شهوت وحکم بشریت بارتکاب آن سبب
ولیکن باید که آنرا گناه داند وبتقصیر خود معترف آید وسبک پنداشتن صغیره بآن نوع بود که آنرا
هیچ نداند واصلا مستوجب عقوبت نه پندارد والا ظاهر است که صغیره سبکتر از کبیره است واثم وی
کمتر ازوست وَالْاِسْتِهْزَاءُ عَلَى الشَّرِيْعَةِ وَالْاِسْتِهَانَةُ بِهَا كُفْرٌ استهزاء وسخریت واهانت
شریعت کفر است چه آن علامت تکذیب وانکار است وَالْهَزْلُ بِالْكُفْرِ كُفْرٌ اگر تلفظ بکلمهٔ کفر بطریق
هزل کند بے آنکه معنے او مراد دارد واعتقاد بدان کند کافر شود چه هزل موجب استخفاف است وهرگاه
استخفاف معصیت کفر بود استخفاف کفر بطریق اولے کفر باشد هرچند نداند که آن کلمه کفر است
زیرا که جهل درین باب عذر نبود ونزد بعضے علما اگر کفر بودن آن نداند معذور است واین بر تقدیر
است که تلفظ بدان عمداً کند اما اگر بطریق خطا وسهو وسبقت لسانی بر زبانش آید کفر نبود
اجماعا وَلَا يُحْكَمُ بِكُفْرِ السَّكْرَانِ مست طافح که زائل العقل است وزمام اختیارش بدست نه
وهذیان میگوید اگر کلمهٔ کفر بر زبانش آید اعتبار ندارد وحکم بکفر نباید کرد اگرچه دیگر تصرفاتش مثل
طلاق وعتاق وبیع وشرا واقرار را جائز دارند بجهت زجر وتوبیخ وے واسلامش که در حالت
مستی آرد نیز جائز بود فرق آن است که کفر وردت امرے مذموم واجب الاعدام است وزوال
عقل عذران تواند بود بخلاف اسلام که مطلوب ومرغوب است بهر نوعے که باشد اثبات آن واجب
بود ونزد شافعی بروایتے از ابوحنیفه کفر سکران کفر است وَتَصْدِيْقُ الْكَاهِنِ بِمَا يُخْبِرُهُ عَنِ
الْغَيْبِ كُفْرٌ کاهن که دعوے علم غیب کند تصدیق کردن وراستگو دانستن او کفر است ودر
حدیث آمده است که هر که پیش کاهن رود وگفتهٔ او را تصدیق کند بتحقیق کافر گردد بدینے که محمد
صلی الله علیه وآله وسلم آورده است وکاهنان در عرب بسیار بودند که دعوی علم غیب میکردند
جن وشیطان خبرها بایشان میرسانند ومنجم در حکم کاهن است هر که تصدیق منجم کند وگفتهٔ او را
یقین داند نیز کافر است وبالجمله تاثیر کواکب واجرام علوی ومدخلیت اوضاع واحوال آنها را در

Marfat.com

برودت وامطار وامساک ونضج اثمار وفواکه وامثال آن معلوم ست قطعا ودر سعادت
ان اگر نیز بهبت در شریعت منهی است واگر در شرائع دیگر فرضا درست بود در شریعت عنزا
نخ بود این قدر در امتناع ازان کافی است نسال الله العافیة وَالْیَاسُ مِنَ اللّٰہِ کُفْرٌ
ناامیدی از رحمت خدا کفر است وَلَا یَیْاَسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰہِ اِلَّا الْقَوْمُ الْکَافِرُوْنَ مسلمان
گناه کند وبراه معصیت رود از رحمت الٰهیش ناامید نباید بود که بتوبه بخشد واگر توبه هم نکند شاید
بفضل وکرم از گناهان درگذرد وَالْاَمْنُ مِنَ اللّٰہِ کُفْرٌ ایمن بودن از عذاب الٰهی تعالیٰ نیز کفر است
لَا یَاْمَنُ مَکْرَ اللّٰہِ اِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُوْنَ مکر در لغت پوشیدن وفریب دادن بود ومکر خدا آن است
که بنده را در معصیت گذارد وابواب ناز ونعمت بروی بگشاید تا مغرور شود وغافل گردد ناگاه بگیرد
ازان جا که گمان ندارد وَالْاِیْمَانُ بَیْنَ الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ گفته اند امیدواری چنان باید که اگر شنود
یک کس در بهشت خواهد رفت وبس امید دارد که آنکس من باشم وترس کاری بحدی که اگر بداند
که جز یک تن بدوزخ درنخواهد رفت بترسد که آن یک تن من باشم قطعه آنها که خواص درگهه تکریم اند ❊
وحشت زدگان عالم تسلیم اند ❊ نومید مشو که رحمت حق عام است ❊ مغرور مشو که خاصگان در بیم اند ❊
ونیز گفته اند که در حالت حیات خوف غالب باید وچون وقت رحلت در رسد رجا بیش آید علامت
سعادت این است ودر تاخیر رجا که گفته اند الایمان بین الخوف والرجاء رمزی بدین معنی
تواند بود یا اشارتست بغلبه خوف بر رجا اعلموا ان الله شدید العقاب وان الله غفور
رحیم ۵ لله الحمد که ختم رساله بر رجا ومغفرت ورحمت آمد عاقبت بخیر باد

	تمت	

الحمد لله علی احسانه والصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله که رساله تکمیل الایمان از انعم الایقان از
تالیفات رئیس المحدثین سند الکاملین مولانا شیخ عبد الحق محدث دهلوی رح بتصحیح تام وتنقیح مالاکلام
حسب ایمای جناب مولوی حافظ محمد عبد الاحد صاحب مطبع مجتبائی واقع دهلی ماه رمضان المبارک سنه ۱۳۱۲ھ مطبوع گردید

Marfat.com